



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كتابه  
العلم والفضل والجلال والكرامه

والله اعلم بالصواب  
والله اعلم بالمراد  
والله اعلم بالحق

كتاب  
المعروف  
بالفقه

هذا الكتاب  
هو من  
الفضل والكرامه  
والله اعلم بالصواب

والمطبع  
في  
الطبع  
في  
الطبع

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2758

## بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان نگارش نموت وارش هر دو جهان ابلهیت اقرار و موافق آن  
منطبع ذوالخوان غلام سموالکمان باو که از ویرای بعض اجاب و دوستان دین نامه نگار اول من  
محمد یوسف علی ابوالکحاح سند علی اصل گوپاموی سواد کهنوی موطن سند علی آن بودند که کتابی در علم  
موراثت محتوی جمیع مسائل و متفصل اختلافات جماعت اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه اثنا عشریه جمیع و تالیفات  
معتبرین استخراج مسائل فریقین و مبدین احکام مشربین باشد که کشت خاطر و پریشانی باطن طاهر از اخطار رسول این  
جماعت باز میداشت تا آنکه احب الا خلا و اصدق الاجاب و احب ملکات روح کمالات جدیدیه مستند فیض لم یزلی  
حکیم غلام علی رقاہ ابند العلی معارج مقصدہ الحقی و مطلبہ الحی ازین کار معذورم ندشته بر آنم که ششند کشری  
و انی بیانی کافی بر نظم الفرائض منظوم جمیع فضاائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اعلی المرحوم  
مولوی جعفر علی ساکن کهنندی غرقه اندنی بحار الرحمة و الغفران مثل بر جمیع مسائل این علم و متضمن  
اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیہ الرحمة را تا بحث رد که متر  
از نصف کتاب است دست بهم داده بود که بدست بر دو موکلان اجل نقد جانش بطراح فداقت و نظم مذکور  
مطبوع طبع آن محب نواز بود و بتقدیر او در کمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید را سرتا یا راضی نگردیدند و احب کلام را  
من نفع الناس است بخاتم قرطاس من دم و آنچه در محفل این فن بود و طبیعت بدان ساجده نمود و بصفحه کاغذ سپردم  
بر اصل نظم و تکمالش مقدره خاتمه کثیر الفوائد افزودم و با سرعت از منته ختم نمودم و آنرا بدیه جناب فضاائل ایاغ  
تحفه حضرت فواضل آیت ششم و چرخ و دودمان سیادت دل و باغ خاندان ریاست حاضر کمالات بنی نوع انسان صبر  
منافح از حیطه شرح و بیان قیام مملکت جدید را با نظم نظام سلطنت ایمین البلاء و دستور آصف نشان از سر طوق  
فتح الملک شجاع الدله میر تراب علیخان نصاحب در سالار جنگ ایدالت البریه با و اتمه ذات العالی  
مدی الام و اللالیالی گردانیدم بیت یک نگارش بران زحین قبول و نور بخش بدیده مامول

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و آخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه جمیعین تا نورست که تعلیم و الفقه الفی و  
 علم و با الناس فانما نصف العلم من استن این علم از او جبارت است و فی الفقه علیست که ازان مصروف تر که میت داشته  
 میشود و این را علم موارث نیز گویند و موارث جمع میراث است یعنی حق که منتقل شود از میت بدیگری و فقر الفقه  
 جمع خبر فیقه است و آن عبارت از جمعه ایست که در کتاب و سنت براس در شده معین گشته و موضوع  
 این علم تر که میت است بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا و تقسیم تر که است فاما انا شرع  
 فی کتبش کتاب و التذوق للصبوب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم  
 ابتدا یکم بنام خدا که بود بی شریک بی عمت نقشبند طراز کون مکان چه چهره پر و از یکایک و جهان  
 نقش بند و چهره پر و از میمنه نقاش و مصورست و طراز یکسر طای جمله میمنه نقش و نگار  
 اوست موجود و نامحدود عقل از فهم گنده و محروم و خرد و نکته سنج اهل خسرو و خطی از فهم ذات او نبرد  
 اوست محیی ممیت و ارث هم به غیر او نیست مالاک عالم به نعت صلوات خدای عزوجل بر سببه محمد مرسل  
 اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل است ترسل اگر چه بظاهر صفت محمد است لکن حقیقت صفت  
 نبی است نه زبده کائنات و سرورین و سرافق کاش آسمان زمین و تریب و بقیم زای عجمه یعنی خلاصه سرفراز کسی  
 بودن معنی مطیع و منقاد و او شدنت سه شرف گوهر وجود با و نقشبند سیما و را نمود با و با و هر دو جاسبیت  
 و نمود معنی ظهورست سه خوشترین نامها بود و نامش و واجب المائثال احکامش و رحمت حق که  
 نیست پایش با و دائم برآل و یارانش و مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم و انکش حسرت جاتم  
 و نقشبند در جهان کسی بودن عبارت از بقیاری است ای از حسرت نیکو چرا که گناه بجنب نور زیدم بقیاریم سه  
 شرمها بس جرمها دارم و نظر خرد به پشت پا دارم و نظر به پشت پا دشمن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود  
 بلند نمیکند سه منم و گریه و دل شیدا و منم و سیل اشک یاز بهما و منم و روز و شب عا کردن و باز معا خدا کرد  
 و آوردن اشعار برای مصاحبت ملازمت است ای منم مصاحب ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک ملازم  
 گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن و روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خدا کردن است سه  
 یا الهی بجال من نظری و ده باه و فغان من اثری به تعین خدا یا بر حال من نظر رحمت فرمای و در راه و  
 فغان من اثری بخش که خرم من گنامان مرا سوخته بر باد و بد سه جز و تو مرا پناهی نیست به جز بسو تو می چرا  
 نیست به تمنای لطف مرشاری و آمده بر درت گنگاری به تر شار اینها بعضی بسیار است یاد که و زان دست و  
 ای گنگاری تنگ نیست به تر خفیه سه ای خداوند کار ساز جهان به بی نصیبش لطف خویش مران به  
 بیان مصروف مال متروک سه هر که میرد بعین مالش اگر چه حق غیرست نیست مال و در اول این حق دان

بیان حضرت مال متروک



[illegible]



سهمی معین از سهام سه که نصف و ربع و ثمن و ثلث و سدس است بکتاب و سنت و اجماع است  
 ثابت شده باشد و عصبه در نسبت بمنی بی و بمنی اقربای پدری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثانی است  
 که هر چنانچه از فرض باقی ماند بهش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را بر باید که علمای امامیه عصبه را  
 از سهام بارت شمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و ذورحم هر دو را اهل قرابت  
 و ذورحم میگویند و نزدشان درین فن سبب ارث دو گونه است یکی نسب و دوران و اخل اند اصول  
 و فروع میت فروع اصول و فروع فروع و دیگری سبب و آن دو قسم است نکاح و ولایه سببی بعد از ولایه  
 نام او چنانکه گشت مولی القاعده ای خوشنود یعنی بعد عصبیات نسبی مرتبه عصبه نسبی است و آن عبارت از مولی القاعده است  
 که متعلق بکسرتا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی و ارث ترک متعلق بفتح  
 میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی القاعده مستحق میراث نیست و عصبیات ذکور و پس از آن  
 رد و الفرض از نسب میدانند و لفظ پس از آن در مصراع اول یا متعلق بعصبیات ذکور باشد یا متعلق بر  
 ناظم رحمه الله تعالی یک لفظ بر آید و کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی القاعده بعصبیات نسبه  
 ذکور مولی القاعده بدینند و عصبیات نسبه اناث و ذوی الفردوس و ذوی الارحام مولی القاعده را درین  
 نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین است لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده  
 ولای او بر مردان و اجراء و اعماش اولاد آنها متعلق میشود و دیگران غیر رسد و اگر عصبیات ذکور مولی القاعده  
 هم معدوم باشند پس ترک میت را بذوی الفردوس نسبه نیست و نمایند و بر ذوی الفردوس نسبه  
 یعنی تروج و زوج و نسبت و چون نزد امامیه اقربای نسبی عصبه باشند یا ذوالرحم مقدم اند  
 بر مولی الموالات و موهرا و ذوی الارحام نخواهد بود و در بزرگ بصورت انعام و رتبه نسبی متعلق علیه  
 این قوم است و در بزرگ و اختلاف کرده اند و مختار عدم رویه است و ذورحم است بعد از آن مولی  
 از موالات نزد پدر و انا یعنی اگر کسی از عصبیات و اهل فرائض سوای اهل زوجین نباشد ذورحم و ارث میشود  
 و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که بابت قرابت دارند لکن عصبه اهل فرض نیستند و  
 نزد امامیه اینها در زمره اقربا بر و ارثان نسبی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات  
 و ارث است و عقد موالات عبارت است از اینکه شخصی مجهول النسب یا کسی بگوید که تو مولای من هستی  
 اگر حیاتی از من سر برزند تحمل غرامت آن باشی بعد مرگ من مال را بگیرد و کسی گوید که قبول کردم پس  
 قبول کننده مولی الموالات گویند و اگر من قبول کننده مجهول النسب یا با گوینده مسطور بجهنم عقده بند  
 موالات از جانبش متحقق شود و هر یکی از دیگر بر مولی الموالات باشد و به واحد آخر و ارث تواند شد

و نزد امام شافعی و لاء الموالاة را اعتباری نیست و مذسب امامیه درین مسئله مثل ضیفه است و علمای ایشان  
 این ولای را بولای ضمان جریمه تعبیر میکنند بعد از اینها مقرر ایجاب با بالنسب بر دیگران بعنوان دیگر  
 شود نه زین اقرار به نسب ثابت و مقرای یار به مرد بر قول خویش هم ظاهر نشد و اراک مذاب ای ما بر  
 یعنی بعد موالی الموالاة مقرر بالنسب علی الغیر و ارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده بر او به نسب بر دیگری  
 باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرر بان غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کنند برین اقرار خود و مجرد و مکتبی  
 او را ظاهر نشد یعنی کسی که اقرار کننده را تکذیب نمود پوشیده همانکه مقرر به شرط مشروط است اول اینکه اقرار  
 نبش بر غیر باشد نه بر خود و ثانیاً شخصی مجهول النسب کسی گوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار  
 نبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نبش با اقرار به ثبات خواهد  
 و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید و دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرر به غیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش مجدد  
 تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرارش ثابت شود وی وارث بود ارث شرعی خواهد شد سوم آنکه مقرر بر اقرار خود  
 بمرور چه گز از اقرار برگردد و ارثش نوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم نیست که اقرار نبش بر دیگری که  
 از اقربای نسبی مقرر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر کرده که بتامل در وجه و ارث مقرر باین شرط  
 توان رسید و مقرر باین شرط انظر لزان و ارث میشود که مقرر بواجب اعیان اقرارش بخود مستحق مال  
 خودش گردانیده و نزد ائمه شریعه بعد ولای ضمان جریمه یعنی ولای موالاة آخرین مراتب ارث  
 خلاصی امامت است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح اشیعه خواهد رسید  
 و در صورت نبودن تنه از وجه از زمره ورثه اجداد ای حشش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر نیست  
 امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقر قسمت نمایند پس ادای وصیتی است که آن  
 بزیاده شد از ثلث ایجاب چنانچه بعد از آن مال متروک با دای وصیتی که زائد بر ثلث مال  
 بردارند و از بعضی کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام  
 است بعد از اینها بنده به بیت المال مال متروک ای خجسته خصال بیت المال آنست که حکام  
 عادل جاس مقرر میکردند تا مال لاوارث را که انجا ذخیره نمند و رفع حوائج محتاجان از آن نمایند  
 و نزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث و لاء الامامه است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی  
 نیست و ربیان ورثه نسبیه که اهل فرض و عصبه و ذورحم اند سه اهل فرض از  
 سه قسم وارث دانده عصبه و ذورحم بود پس از آن چنانچه وارثان قرابت نسبی سه قسم اند از آن سه  
 قسم یک اهل فرض و دوم عصبه و سوم ذورحم اند حال تعریف این هر سه قسم می کند و می گوید

سه اهل فرض آنکه در شرع متین به سهم خاص از برای اوتعیین به یعنی اهل فرض کسی است که در شرع متین از کتاب و سنت و اجماع است سهمی خاص از سهام مسته که نصف و ربع و ثمن و ثلث و سدس باشد از برای اوتعیین یافته و نزد امامیه و رای این سهام سدس اثلث و ثلث الثلث هم از فرض است سه کل بقدر اهل فرض رسان به عصبه را و اگر نه باقی شان به یغی عصبه است که در صورت فقدان اهل فرض کل ترک و با وجود آنها بقیه اش با و برسد و این مصطلح اهل سنت است نه ارباب شیخ که عصبه را نیز و آنها دخی در توری نیست بلکه قرابت را بجای عصبه گیرند سه غیر ازین هر دو از قرابتیان دای خودمند و در هم میدان به یعنی اهل قرابت که سو اهل فرض و عصبه اند آنها را در هم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه داخل قرابتی نمی گردانند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه قرابتی نیست تعداد اهل فرض سه اهل فرض ای یگانه دوران به منحصرد و دوازده کس دان به اب و جد و زوج و اخ لام مادر و جد و زوجه بنت و بنت پسر و اخت عینی و مادر پدری به همه زایل فرض بر شمری به یعنی اهل فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار از مردان که پدر و جد و شوهر و برادر خیانی است و هشت از زنان که مادر و جد و زوجه و دختر و دختر پسر و خواهر عیانیه و خواهر علانیه و خواهر خیانیه است و نزد امامیه اهل فرض نوزده نفر اند که برای سهولت حفظ چنین مسلک نظم کشیدیم به است در زیر این سهم به نوزده ذوق و فرض است به آنکه ام بنت و مطلقا خواهر و اخ و جد و جد از سو مادر و زوج و زن و هم و عیانیات و هر یک از خال و خاله و صنف به بدین تفصیل مشتمل از رجال اول اب که از طبقه اولی و فرضش با ولایت سدس است ثانی جد مادری که فرضیه اش با برادر و جد پدری است ثلث است ثالث اخ خیانی که حظی سدس حظ از یک ثلث بود و این هر دو از طبقه ثانیه اند رابع عم خیانی که با هم علانی سهم یکی سدس و سهم از یک ثلث است خامس خال علانی سادس خال علانی که حصه بر یکی ازین هر دو اگر با هم یک ثلث است سابع خال خیانی که نصیبش تنها با هم یک ثلث با خال علانی بخال و جد سدس اثلث بصورت زیادت ثلث الثلث تعیین یافته و این هر چهار از طبقه ثانی اند خامس زوج که با بر سه طبقه سیم است با ولایت نصیبش ربع و بدو ربع نصف است و یازده از نسایمی ام که با ولایت حق سه سدس است و بدو ثلث دوم بنت که بدین اگر واحد به شد مستحقه نصف است و اگر زانده بود مستحقه ثلث این هر دو از طبقه اولی اند سوم اخت عیانیه چهارم اخت علانی که بر یکی ازینا اگر واحد بدین جد پدری اخت عینی یا علانی باشد مستحق نصف اگر زانده بدین اینها بود مستحق ثلث و بدو نیم اخت خیانی که واحد را سدس زانده را ثلث میرسد ششم جد مادری که با اخت و جد و پدر ثلث بر شوهر یافته و این هر چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عم خیانی که با هم و عمه غیر خیانیه در صورت حدت سدس بصورت زیادت

تعداد اهل فرض



ثلث حق ویت هشتم خاله عینی هم خاله علانیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرض میسرند و هم خاله انجافیه که با عم برادر  
دی تنها یک ثلث با خال و خاله غیر انجافیه بعالم و حدت سدس ثلث میجالت زیادت ثلث ثلث معین گردیده  
و این هر چهار از طبقه ثالثه اند و هم زوجه که با هر طبقه وارفته است با ولدیت ثمن و بدو نش ربع فریضه است  
و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل  
نیستند که بواسطه اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القربات اند سهام اب  
فرض خالص سدس دهی پدر و دهی مادر یا این ابن و ست اگر پدر مصرع اخیر خالی از ستم نیست پس تغییر درین شعر  
چنین مناسب است سه فرض خالص سدس رسد پدر و دهی است با این و این ابن اگر پدر یعنی پدر را حالت  
اول فرض محض که سدس است بوی میسرند و آن چیزی دیگر با و میسرند و این در صورتیست که پدر یا پسر است  
یا پسر و او آن طفل باشد و نزد اُمایه پدر فرض محض با مطلق اولادیت است و کور باشند یا اناث عالی  
یا سافل دوم عصوبت محض چنانچه میگوید غیر تعصیب حق میگیرند و ولد این هم ولد گرفت و یعنی در صورتیکه  
اولادیت اولاد پسر است نباید در عصوبت شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا بگیرد و نزد اُمایه در صورتیست  
بفرض و باقی بر و خواهد گرفت سوم فرض عصوبت بر دوسه فرض تعصیب حق او بر دوسه بنت یا بنت ابن  
اگر او ست یعنی اگر پدر است دختر با و دختر پسر است باشد در صورتیست فرض عصوبت بر دو پدر راست سدس  
با و دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بصوبت و نزد اُمایه در صورتیست سوم باقی ترک را بر  
ببنت یا بنت الابن رو خواهند کرد و تخصیص این حکم ببنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد اُمایه  
درین حکم مشارکت دارد و سهام جد سه چون پدر و آن نصیب صحیح و ایک و پنج جاست فرق  
صریح بعد ازین فرق راست شرح و بیان به حاجب و مگر پدر و آن ده گریست بدخل اب پیوست  
جد صحیح است ورنه فاسد است یعنی حصه جد مثل حصه پدرست بنیادت یکجالت پس جد را چهار حال  
باشد یک آنکه اگر این یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد  
میث نباشد عصوبت خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لیکن در پنج جا  
فرقی ظاهر است که بعد ازین شرح و بیان نش خواهد آمد چهارم پدر است حاجب جد میت است و جد صحیح  
نست که در بخش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب اباب و اب اب اب و هر  
جد یک بدخل ام میت پیوندد آن جد فاسدست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام اب و آن  
پنج مقام اختلاف جد با اب که شش بر ما بعد محول نموده یک آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب  
مادر خود است و جد حاجب و نیست باتفاق فریقین جمعی آنکه در سهام مادرند که مادر خواهد شد که مادر را

سهم

سهم

ثلث مابقی از نصیب احد الزوجین است اگر با پدر و احد الزوجین باشد و نزد امانیه ثلث کل ترک است بهر حال و اگر  
 اینجا جد بجای پدر باشد نزد حقیقه با و ثلث کل الی خواهر رسید خلافاً لابی یوسف رحمه الله و نزد امانیه جد خود محبوب  
 الارث بوجه مادر است حتی آنکه در سهام اخت عینی بسین است که پدر سقط بنوا لایمان است بالاجماع و جد سقط آنها  
 نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چنانکه در احوال اخت علانی بیان کرده بنوا لعلات با وجود  
 ساقط میشوند بالاجماع و بجز ساقط نمیشوند بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه چنانکه پدر معتق را با پیشتر شدن  
 میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی غیر رسد و نزد دیگر ائمّه اهل سنت و نیز نزد امانیه همه و لا به پس خواهد رسید  
 و پدر و جد را با وجود پدر حظی از وراثت و این سند درین منظوم جای ندرت نشده پس داخل در وعده بیانش  
 نخواهد بود و نزد امانیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشد یا صحیح اختلافی نیست اگر چه در سهام آنها فتاویٰ است پس  
 حق جد و جد پدری و ثلث است لکن کفایت لانشی و حق جد و جد مادری حصه مادر است که یک ثلث باشد  
 بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهایی همه مال بیکی میرسد و ابوبن و اولاد میت حاجب اجداد و جدات  
 و یا برادران و خواهران وراثت میابند پس سهام برادران عینی و علانی با جد پدری و حصص خواهران  
 کذائی با جدات پدری مساویست و همچنین برادران و خواهران اختیانی با جد و جد مادری در یک سبک  
 منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب علی خود میگیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقه ثانیه وراثتند  
 که با وجود ورثه طبقه اولی یعنی ابوبن و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه اهل طبقه ثالثه که  
 اعمام و عمات و احوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه و نسل یا نسل  
 ابن اگر با اوست در ربع و ربع و ربع نصف حصه شوهر است و هر دو جان نصف شوهر زن برسان به کن چنین نصف  
 منقسم بر زنان به یقین شوهر را دو حال است یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پس میت یافته شود در صورت  
 حصه شوهر ربع است و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه شش نصف است و حصه زوجه در همین دو صورت نصف  
 حصه زوج است یعنی با وجود ولد یا ولد لابن شش است که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع است  
 که نصف نصف باشد و نزد امانیه در تقیص حصه زن و شوهر تخصیص با اولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد  
 کافیست پس با وجود ابن البنت نزد ایشان حصه او بی زوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه علی اگر  
 زوجات متعدد باشند همین سهمش را که ربع یا شش است بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل سنت  
 و شیعه و نزد امانیه زوج از زمره منیر علیه است و زوجه مستحقه رد نیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از  
 اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین رعیت عین انبیه  
 و عین آلات نمیشود لکن از قیمت انبیه و آلات مثل چوب و خشت غیره بهره می برد عند امانیه خلاف آن

سهام زوج و زوجه

نکته

سهم اولاد امام

سهم مادر

سهم خواجه

اولاد است که نزد ایشان از بر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد و الام سه ده بیک کس سده ز مادر میان  
 بهر زائده ثلث ولی یکسان مانع ارث شان شدند مگر پدر و جد و نسل و نسل پسری یعنی اولاد مادر را سه حالت  
 اول آنکه اگر کسی باشد مرد بود یا زن سدهس باید داد و دوم آنکه اگر زائده از یکی باشد ثلث باید داد و ذکر و آنکه  
 اینها که مستحق تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینهاست و در اینجا امامیه  
 اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص با اولاد الابن میکنند و این اولاد و دختر حاجب بود  
 اگر چه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشانند سهام مادر سه ده بمادر سدهس اگر با او ست  
 نسل یا نسل ابن اگر چه فروست یا باخ و اخت یک فوق ز یک و ورنه از کل ثلث دوی بیشک بد آنکه  
 مادر را سه حال است یک آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر یعنی باشد یا علایق یا اعیان  
 یافته شود سدهس بمادر باید داد و علایق امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر  
 و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علایق نه اخیانی در صورت اجتماع پدر یا مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از داد  
 سهم او بر سدهس میدهند لکن با مادر خود آنها را بموجب الارث می شمارند و دوم آنکه اگر از اینها کسی نباشد ثلث کل  
 ترکه بوی بدیند و نزد امامیه حاجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکه اولاد و دختر و پسر و دین طریقه عساکر  
 الاقدام از سوم سه مان پدر یا یکی از شوهر و زن و اگر با او ست پس ششوا زن و بعد سهم زن نصیب شود  
 از ثلث و در اینجا بعضی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و واحد از زوجین باشند پس بعد برادر و زن حصه  
 بعد از زوجین هر چه از ترکه باقی ماند ثلث کل باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید  
 نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر است و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز روایت سه جای اب جد بود اگر اینجا  
 حکم حریت چون پدر اینجا یعنی اگر با مادر سجای پدر و جد صحیح مع احد از زوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه  
 مادر است ثلث از کل ترکه خواهد بود و هر چه از حصه احد از زوجین ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق به جد  
 خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد و یک حکم است پس مادر در خصوص سهم ثلث  
 باقی بعد نصیب احد از زوجین خواهد یافت و بندهب اشاعشریه مادر حاجب جد است و جد در تقیص می گوید  
 دخلی ندارد پس باقی بر مادر باید کرد باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولادش بطه اولی از ورنه اند  
 که با وجود اینها غیر احد از زوجین کسی وارث ترکه نیست سهام جد سه حصه جد و سهم ششم و دان  
 لاپ جد است خواه لام کن بجدات این سدهس تقسوم به یک هر کس نام شود محروم بهینه جد و محروم  
 حال است اول آنکه سهم جد می خواهد پدری باشد یا مادری سدهس است اگر جدات فوق واحد باشند همین سدهس  
 میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات اُمیه باشند یا البویه

یا ابوی با وجود ام محجوب میشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم است و در زهدیبا مایه ثنا عشریه جد فاضل فرض نیست وراثتش بقرب است و ابوبین و اولاد حاجب و بستند و سهم جد و مادری بصورت اجتماع او با جد یا جد پدری یک ثلث است تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک است و تقسیمش بالسویه بین آن ذکر و الاثاث است و جد پدری یا جد یا جد مادری مستحق و ثلث است تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شریک دارند و این ثلثین بصورت اختلاف ذکر و الاثاث للذكر ضعف للاثی منقسم خواهد شد گفت یوسف این سدس کیان است و تقسیم بر سر ابدان است و قیمت محمد ایچانان در برجات این سدس نه برابران است بلکه نزد خفیه بصورت تعدد جدات و تقسیم سدس میان آنها اختلاف است قول امام ابی یوسف رحمه الله است که این سدس بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد بالمناصفه و اگر سه باشند لثلاثا و اگر چهار باشد ارباعا قسمت کنند و همین قول را جماعت و امام محمد این سدس بر جرات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکنند پس اگر یک جد بود و وجه قرابت دارد و جد دیگر یک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث از آن سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحد یک ثلث از آن سدس و همین است مذکور شیعہ توضیحش چنانست که مثلا شخصی از دختر عمه خفیه خود تزویج نمود و از وی پسری بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جد و ذات القرابتین است که مادر جد مادری او هم همان است و مادر جد پدری و سه ذات قرابت واحد است بدین صورت

ام

ام

ام

اب

ام

الاب

الام

سبب جد است اگر پدری راست حاجب او چه پدری میگوید که سبب جد و گردیدن اگر جد واقع شده یعنی وراثت اب و نسبی است جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جد پدری را جد حاجب است چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری است و ازین جهت که ام الاب و ام الام را جد حاجب نیست و باز قریب بهر طریق که هست در کم از هر حجب بعدی است یعنی بعد ازین باید دانست که جد قریب نیست از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جد که بعد تر باشد کمر بسته است ای جد قریب حاجب جد بعدی است جد قریب هم حاجب جد بعدی است باتفاق فریقین سه جد فاسد به پیشش داخل و اگر نه در آن صحیحی عاقل و سوسن است فاسد میوست و باز زنان اب که این است و این تعریف جد صحیح و فاسد است

الاجده صحیح نیست که در نسبت اولیوی میت جد فاسد داخل نشود و جده فاسده آنکه پسری میتش نسبت کنند  
 یک اب یا زائد یک میان دوام واقع شود و هر جده که در نسبتش پسری میت اب در میان دوام واقع نشود  
 صحیح باشد پس بطین و ام ام اب و ام ام لام هر دو جده صحیح اند و در بطین سوم از چهار جد است ام اب لا ام ام اب  
 هر دو صحیح پدری و ام ام ام لام صحیح مادری و ام اب لا ام فاسده مادری که در جواب میان دوام واقع شده  
 و در بطین چهارم از نسبت جد است ام اب اب لا اب و ام ام ام اب لا اب هر سه جد است صحیح پدر  
 اند و ام اب ام اب بخیلو که اب میان دوام فاسده پدری است و ام اب اب الام و ام ام اب لا ام و ام  
 اب ام لام هر سه جده فاسده مادری اند و یک ام ام ام لام صحیح مادریست و در بطین پنجم اعداد جد است باشد زده  
 میرسد پنج از آن صحیح و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جد است و در بطین دوم محتاج وقت نظریست لکن در  
 مراتب فوقانی پس قاعده دریافت اعداد جد است اتیاز صحیح است از فاسد است نسبت که از شمار مراتب بطین دو بگیرند  
 و هر چه باقی ماند این دور اتمه شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جد است در آن بطین خواهد بود  
 و آن شماره مراتب بطین عدد جد است صحیح است و باقی لا محاله فاسده باشند مثلاً از بطین ششم دو گرفته شد  
 چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از آن بشمار مراتب بطین صحیح اند و نسبت و شش فاسده  
 و حکمای امامیه را احتیاج اتیاز صحیح است از فاسد است نیست که نزد آنها فساد و صحت جد است مانع از این نمیشود  
 سهام بنات سه بهر یک بنت نصف و بر کثیره و وثلث میدهند بے تاخیر و عصبیات اند با پسر و ثلث  
 نصف حظ پسر بر دهر یک یعنی بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسر نیست اگر  
 یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحد باشند حظه آنها دو  
 است سوم عصبیت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیب می برد با اتفاق بین الفرقین سهام  
 بنات الابن سه همچنین است فرض بنت پسر نیست بنت صلب میت اگر یعنی دختر پسرش  
 حال است پس اگر دختر صلبیه میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحد را دو  
 ثلث فوق الواحد را و از نسبت پسر دختر صلبی مخصوصه صانیت بلکه عام از آنکه دختر پسر صلبی باشد افزون  
 از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و این مثل بعد ازین حالت سوم و چهارم و بیان میکنند  
 نه و بر بود یک ز صلب یا پسر آنکه علیاست ای متوده سیر و جزند نسبت فرض نیست میزد و در باشند سا قطنش شمر  
 یعنی حالت سوم نیست که اگر این بنت الابن یک دختر صلبیه است باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در جز این بنت  
 الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن است و آن یک بنت لابن است درین صورت سهم مفروض بنت الابن  
 مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحد بنت الابن واحد علیا هر گاه نصف رسم خود گرفت

سهام بنات  
سهام بنات الابن





پنج خطی میرسد زین یعنی ازین سه گانه از فریق اول علیا که بنت لابن است و دختر می دیگر از میرسد فریق باوی محاذی و مساوی از تینیت نصف ترک خواهد گرفت و وسطی از زمین فریق اول با دختر می که موازی و محاذی است یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس برسد باقی ماندنشش که سفلی از فریق اول و وسطی سفلی از فریق ثانی و بر سه فریق ثالث باشند حصه باینها از ترک نیست نخواهد رسید بلکه باقی ترک را بحالت انعدام تخمین بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و غلام است نیز باینها عصبه زین همه کند آنرا از خود باوی و نیست یا بالابا صاحب سهم نیست او اصله نصف سهم غلام او گیرند و به است ساقط سوای او پس که به یعنی اگر باین بنات لابن پسری از اولاد ابن نیز در یک ازین سه فریق باشد ازین بنات لابن کن بنت راحبه میکند که پس مذکور در درجه باوی محاذی باشد و نیز آن بنت راحبه میکند که در درجه ازین پس علیا و بالابا بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض راحبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختر می که بوجه و این پس عصبه شده است بقدر نصف حصه پس مذکور میگردد و بنات که سوای عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پس مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئله اینست

الفرق الاول	الفرق الثاني	الفرق الثالث
علیا بنت الابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	نصف سدس علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	الابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن

بر تقدیر غلام در صورت این سه بر پنج نوع شش شود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این بر دو ترک را بصورت ثلثا با هم خواهند گرفت و ثانیاً باقیه محروم خواهند ماند و سوم اینکه موازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس را با عا خواهد رسید و سیم باقیه محبوب خواهند ماند و سوم اینکه مساوی در درجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیا اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام احصا انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه سجای سفلی فریق ثانی باشد پس بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی باین حصه سفلی اول و وسطی سفلی ثانی و علیا و ثالث اسباعاً قسمته پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند و پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف سدس

به مذکور است و بقیه بیانه غلام و بنات است ایشان را منقسم کرد و در تقسیم جمع صورت مذکوره لکن ضعف لانی می شود باید دانست  
 و تدریجاً امیه درین سلسله در صورت اول همان حکم است که در اول سنت است و در صورت باقیه وجود و عدم غلام  
 مساوی است همه ترکه اعیانی فرقی اول به نیابت پدرش خواهد رسید و دیگر از انصیبی از ترکه خواهد بود و سهم  
 اخوات عینییه سه بهر یک کن خواهر اعیان به نصف بخش بیشتر از نشان به یغی اخوات اعیانیه را پنج حال است  
 اول اگر تنها یک است نصف با و باید داد و دوم اگر فوق الواحد باشد و ثلث بهر بند بالاتفاق بین افریقین  
 فقط بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدان باشد و محتمل که معنی سهم و حصه باشد حالت سوم به عصبه بالغ  
 چو خود گردد و ده بهر اخت نصف آن به که به یغی خواهر اعیانیه را برادر یک مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه  
 خواهد گردید پس ترکه میان آن و اخت لکن خط الانشین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم به بنات و بنات  
 این برسان به پنج باقی است حصه ایشان به یغی دختران صلی و دختران پیری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند  
 پس اولاً حصص بنات صلییه بنات لابن از ترکه رسانیده باقی را در حصه خواهران بهرند و بندهب امامیه  
 با دختران صلییه دختران پیری بلکه ولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیب در ترکه نیست حالت پنجم به مانع  
 ارث شان چهار شمره اب و جد نیز این مابن پسر عیسی پدر و جد و پسر و ابن لابن خواهران اعیانیه را از  
 ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میدانند و همین قول مختار حنفیه است  
 و نیز در صاحبین علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذنب امامیه جد و جد و گویا معصب خواهران اعیانیه اند  
 نیز نیز و این فرقه در مانعیت تخصیص مابن لابن نیست بلکه ولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات است سهم  
 اخوات علاتییه به نسبت از خواهری از اعیانی پدری اخت مثل و دانی به نصف یک بیشتر از نشان  
 ای برادر در راه فرض رسان به یغی هر گاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتییه باشد  
 مثل قائم مقام آن و اندو این خواهران علاتییه به نسبت حال است اول اگر واحد باشد نصف دوم  
 اگر زائد از یک باشد و ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین افریقین به اخت عینی اگر یک است دوی به  
 پدری را سدس همین است بهی و وزیک را اندک پس پدری به میشود از نصیب ارث بر سه و دو حالت  
 سوم نیست که اگر با اخوات علاتییه یک اخت اعیانیه باشد علاتییه را سدس خواهند داد و بر سه تکمیل  
 نشین حالت چهارم اینکه اگر با و سه اخوات اعیانیه زائد بر یک باشند اخوات پدری از ارث محروم می مانند  
 و نیز در امامیه خواهر اعیانیه واحد باشد یا زائد مطلق علاتییه به سه اگر با و معصب باشد به نصف سهم  
 خود به که به حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتییه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتییه را عصبه  
 میکردند و باقی ترکه میان پدر و خواهران پیری لکن ضعف لانی تقسیم پدر و نیز و امامیه برین صورت هم بنوا العلامت چیزه

سهم اخوات عینی

سهم اخوات علاتییه

نمیرسد و حالت ششم آنکه سه با بنات و بنات این سه مانده از عصبوت تمامه با ایشان که اگر بجای مصرح ثانیه  
چنین میگفت بهتر بود مع باقی حصه عصبوت شان و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با خوا  
علامت یافته شوند خواهران علامتیه را عصبه میگردد و اندوه هر چهار حصص بنات مذکوره باقی ماند بود عصبوت خواهران  
رسانند و عندالامامیه و لادیت از ذکر و انات هر که بود و کوفه و تر باشد واجب آنهاست و حالت هفتم حالت  
حرامی آنهاست باین طریق سه عصبه علاقی بودند و الا عیان که از ابجد و این منش و ان که ساقط از  
ارث و هم بنو العلات که از رخ عینی ای گریه ای ذات بدین جمل برادران و خواهران علامتیه و اعیانیه را بود  
چهار شخص از در جراث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام یا حقیقه رحمه الله و سه مختار خلافا للصاحبه  
والا امامیه دوم پدرست سوم پسرش چهارم بن لابن و نوزد امامیه بجای بن و ابن لابن و اولاد و اولاد  
الاه لادیت که از هر ارث و نیز از ای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و چهارم امامیه  
در اسقاط بنو العلات تخصیص رخ عینی نیست بلکه بنو الا عیان عمو یا مسقط بنو العلات اند و پسر بنو العلات  
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند سه اخت عینی به بنت و بنت پسر به عصبه گشت ای برادر اگر به عصبه  
بود حریان که الحجاب دست به برشان بدین یعنی هرگاه خواهر اعیانی یا دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات  
را محرم خواهد گشت و برای شان حجاب سادس خواهد گردید و باقی مال را با استیجاب بصوبت خواهد  
گرفت و نوزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت لابن اخت عینی خودش محبوبت بدیگر چه پدر بیان  
اخت لام سه موری اخت را گذشت بیان به وریان سهام مادر بیان بدین یعنی احوال اخت اخیانی  
بنابش در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بجال او دارد بیان کردیم اینجا باید دید و بیان  
عصبیات سه عصبه را اگر شرح مطلبی بدینست یا به هم نبی بدینچنین است در نسخ موجود این منظومه  
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغییر چنین خوانند مع عصبه  
چو شرح مطلبی بدینست اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبیه و دیگری عصبه  
سببیه تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سه نسبیه و آن بنفسه بالغیر هم مع الغیر یا بر بن نسبیه  
ضیه بفتح ضاء و معجمه و سکون تخانیه معنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حسوت معنی شمر نیست که عصبه نسبیه سه  
قسم است اول عصبه بنفسه آن مرد است که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر  
و آن از نسبت که با عصبه بنفسه شود و سوم عصبه مع الغیر آن نسبت است که بازنی دیگر عصبه شود و هر چهار فرض  
زن یکبار مانند آنرا بگیرد بیان عصبه بنفسه سه مظهر در آن بنفسه شمار به یار و چار قسم می تکرار به و میت پس  
اصل او میدان به جز اب جز و بود پس از آن بدین یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است چار قسم نخست است

در بیان عصبیات بیان اخت لام

در بیان عصبیات

قسم اول جزویت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزو اب میت قسم رابع جزو جد میت الحالی تفصیل این اقسام رابع  
که کذب یعنی انباش اگر چه باشد میت اب وجد هم اگر چه برتر است از اب و این اب و جد پس از اب و جد  
دان اگر چه است فرو و همچنین هم و این هم میدان است اگر چه مادر یسحان و بعد از بر شمر علی الترتیب بلکه  
تو داری ز عقل و فهم نصیب و میفرماید که قسم اول که جزویت باشد پس میت است اگر چه فرو تر باشد یعنی این اب  
و این اب این اب این عقل و قسم دوم که اصل میت است اب وجد باشد هر چند که بالاتر رود مثل اب و جد وجد  
و این عقلی قسم سوم که جزو اب میت بود برادران عینی و بعد از برادران علایق اند اگر چه فرو تر باشد یعنی ابنا و اینها  
چنانچه این اب و این اب این اب و این عقل قسم چهارم که بجز جد بعد از اعمام و ابنا ای اعمام همچنین از بدنی اول  
اعمام میت و ابنا و آنها گو که فرو تر باشند و بعد از آنها اعمام اب میت و ابنا ایشان و پس از ان اعمام جد میت  
و ابنا آنها و در هر یک از این انواع اعمام اعیانی را تقدم است بر علایق و قوله است اگر چه مادر یسحان پیش است  
که شرط عم انکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخائی پدر وجد نبود و تقدیم مابین شرط هر چند ضرورت داشت که  
بنوا لا اخیان از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن بر آن تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی مرقوم  
در قوریش عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام باجینیه رحمه الله همین است و علیه الفتوی صاحبین امام شافعی  
رحمهم الله بنوا لا اعیان و العلات را با جد صحیح و ارث یثمارند و یکی را حاجت گیری نمی انگارند و قدیب الاماییم  
همین است و اختلاف دیگر در مقام میت که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله لیسان تساوی دارند بگو و صغر آنها را در  
از دیاد و انتقاص میراث خلعت است و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بخیری از ترک زائد بر حصه  
خود ندارد و علمای شیعه بجهت قائل شده اند و آن رفیع های محله و سکون بای موحده و دلت بخشش بی  
و بی جز است و در اصطلاح ایشان تخصیص این اکثریت لباس بدن میت انگشته و شمیر و صفت خاصه او اگر میت  
تر که سوگ این اشیا گذشته باشد و پس بزرگ فاسد الزامی و سفیه نباشد پس این اشیا را بدتر همش بوی نوا بزرگ  
و باید داشت که از این اقسام رابع عصبات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهی فرضیت خالصه دارند  
و زمانه عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض محتمله چنانکه گذشت است است اقرب پس اقرب و ترجیح  
بجهات قرابت است مریح اقرب و قرابت را باشد میکند و قرابتش و یعنی درین انواع اربعه  
هر که قریب تر است پس همان قریب تر باخذ میراث است پس عم میت مقدم است بر عم پدرش و وی  
بر عم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علایق و این اب و این اب ایانی اخ علایق بوجه قرابت و ارث و حاجب  
این اب و ایانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت است هر که اقرب و قرابت واحد باشد اقرب  
و اقربترین او را رد و محجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم ایانی و عم علایق اول ثانی را مانع و حاجب باشد



و همچنین جمیع ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علای اعیانی مقدم است بر علای الحال تاظم حده اند بر اس توضیح قوت  
جاست قرابت بیان میکند پس براتوینج چیز بدیهه است یعنی اگر محبت به برادرین میبودم بجای این امر  
چنین میگفتم به پدری را شمار کن لاشته به است یعنی اگر محاذی دی که توضیح اقربیت و قوت قرابت  
از ان بنیاد لغهم میباشد بالجملة حاصل مضمون شعر است که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی  
علای را که مساوی الرتبه باشند هیچ چیز نباید داد که همین ندادن یا همین اعیانی برای تو بهتر است زیرا که علای  
قرابت واحد دارد و اعیانی ذو القربا بیش است و در سبب امانیه هم همین است که ترجیح بجاست قرابت بر اعیانی است  
مگر در یک مسأله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علای است پس ابن العم اعیانی حاجب عم علای است نزد شما  
بیان عصبیه بالغیره دان تو بالغیر چار زن کایشان به فرض در هر نصف باشد ثلث است به نسبت ابن  
بر شری به اخت یعنی ولیده پدری به عصبه دان بغیر تا هر یک به باخ و نصف اخ بدیهه بیشک به عصبیه  
بالغیر می زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات افروض که فرضیه ایشان نصف و دو ثلث است و  
ان خ خرد و دختر پسر و خواهر عیانیه و خواهر علاییه است که هر یکی از اینها برادر خود را که ابن ابن لابن و برادر اعیانی  
و برادر علای باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصه خود می برند بالاتفاق فرق همین قدر است  
که اما سیه چنین ارث را بارت بالغیره تعبیر میکنند و اهل سنت بارت بالغیره گویند و دیگر فرق آنست که دختران  
پسری با ابن لابن که اسفل از آنها باشند نیز عصبه میشوند و در سبب اهل سنت چنانچه در مسأله تنبیه گذشت نزد  
انامیه قرب سقط البعد خواهد بود سه زن که او را نشد فرض نصیب به باخ خود گذشت و تعصیب به عمه و بنت  
عم چنین میدان به نسبت اخ نیز همین عنوان به ذو تعصیب یعنی ذات العصبه بهر چند حکم است شاید بغیر و شری  
در تحلیله تاظم حده اند طری از جواز است اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب به یعنی برادرش را  
عصبه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار است زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات افروض نباشد برادر خود  
عصبه نمیکرد و برادرش بهر چند عصبه باشد لیکن چنین خواهر عصبه نتواند کرد و آن زمان عمه و بنت عم و بنت  
اخ اند که در مره ذوی الارحام انسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ باشند  
طی از میراث ندارند و نزد علمای امانیه نهانیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات محاطه اهل سنت اند  
که با برادران خود و نصف حصه برادران میگیرند بقاعده لکذا کثر خط الا نشین بیان عصبیه بالغیره  
دان مع الغیر زنی که باشد به عصبه باز می گیرد و لا بد به خواهر غیر مادری را که به یار بابت و بنت ابن نظیر یعنی  
عصبیه بالغیره نیست باز می گیرد عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر مادریست  
یعنی اخت اعیانیه یا علاییه که بابت صلبی است یا بنت الابن عصبه میشود و باقی تر که را فراسه می گیرد

بیان عصبیه بالغیره

بیان عصبیه بالغیره



الحال ناظم عملند بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس بگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی  
در آید خود بخود بلا اعتنا قتل آزاد میشود و بآنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه او میگردد و ذی رحم عبارت از  
صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولا متحقق شده باشد و ذی رحم محرم آن ذی القربی است که بصورت ذکورت احد بما  
ذالوث لغری شریعاً کلاً بینا جائز نباشد و بقید ذی رحم محرم رضاعی خارج شد که اگر مالک آنها شود  
منعقن نخواهند شد و محتاراً مایه انصاق محرم رضاعیه است باید دانست که اقرباً به قسم اندیکه قریبه  
و آن اصولی اند هر چند بالاروند و فروغ هر چند فروتر باشند هر کس که مالک یکی از این اقسام شود  
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفرقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد  
اثماد و اعمام و عمات و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً  
لشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرعاً رجال اقرباً به متوسطه را همین حکم است و در شرعاً  
نسوان این حکم نیست که بشرعاً آنها سوای عمودین و دیگر بلاقصد آزاد نمی شود و عمودین مراد از موهل  
و فروغ است تمام عبیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد احوال و خالات باشد اینها بجز مالک بلا قصد  
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فرقین باید دانست که لفظ کس در مصدع ثانیة بیت اول  
ازین آیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اتساع بانه ملوک باشد یا از غیبه اقربای او  
و مقصود است که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افت بخود بخود بلا قصد عتق آزادی بخود  
نفس بجای مصدع ثانی چنین بایستی گفت مصدع عه گریه قریب خود نیست او به  
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود دست تصریح بدان ضرورت نیست که اگر آزاد و عیدای دلند  
متولد سه بنت حره شدند پس پنجاه زن سه لایه و بر سه بنمودند و در شرعاً به پاره اتفاق  
انچنین مگر افت او به که یک بیت و دیگر سه سی داد پس مال پاره سه و خست و و ثلث  
فرض شان ده لایه و لایه آن دو دختر که بودای دانا به در شان خرید و آنها به ثلث باقیش ره و لایه  
تخمین هر آنها را به بدی سه خمس صاحب سی صاحب بست را اگر دو دوی به صحت مسئله شود ظاهر از چهل  
بیچ کر توئی ما هر آینه شالی است از نه مولی العتاقه تفصیلش نیست که اگر نه حره را بعد در ملک خود  
آورده سه دختر از آن متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد و حریت و عیدیت متبع ما  
میباشند پس زمین هر سه دختران دو دختر که گریه و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که عیدیت  
از مالکش خرید که دنگلکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بست دینار و گریه سی دینار در وجه قیمت  
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش ثلث از روئے فریضه بهر سه دختران باید داد و باقی ماندیک ثلث

آن زمان دو دختران که پدر خود را خریدند از روی ولایا بداد بعد از تحسین آن ثلث باقی رابع حصه باید کرد سه  
خمس صاحب دینار یعنی بنت کبری بر بند و صاحب دینار یعنی خفری را دو خمس باید داد چون اصل مسئله از سبب  
و ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم غشوی و نیز یک ثلث باقی بر سهام و لا که پنج اند تقامت ندارد و میان هر دو  
تا این است پس این پنج را اگر قسیم در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده  
در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل پنج حاصل شد پس مسلمان بنات ثلثه از چهل پنج پنج نصیب  
که تقسیم از آن استقیم میشود و بنات ثلثه در فریضه و ثلث که سه باشد خواهد رسید از آن هر یک خرد و ده  
خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه و لا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله  
و لا هشت مراتب میرسد که الفتاق بشرای محارم مورث و لا نیست بلکه نشین بفریضه و یک ثلث بر دبر بر سه  
و خزان منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک به یک خواهد رسید با آنکه فقط چهل پنج در هر یک از  
چوب است پس تبدیلیش بچهل پنج واجب است بمیان حجب سه قسمی از حجب نقصان است  
قسم تائیش حجب حرمان است و حجب نقصان است سهم کم گشتن به بوجوب کسی حبیب من و حجب بقع حاکمی  
و سکون جمیع و نیست یعنی باز دشتن است و در اصل طای این علم باز دشتن و اوست بوجوب و وارثی دیگر از سهم  
خود شش کلاما و بعضا و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم  
کردن سهم است بوجوب شخصی دیگر از مرد سه اصل آن پنج کس من و شوهر و پدری اخت و ام و بنت پس و حجب  
نقصان انیمه روشن و در بیان سهام کردم من یعنی اصل حجب نقصان ای کسانی که بوجوب دیگری در حصه  
شان نقصان حادث میشود پنج نفر از زوج و زوج و خواهر علانی و مادر و بنت الابن که زوج از ربع سهم  
و زوج از نصف سهم با وجود و اولاد یا اولاد پس حجب نقصان محجوب میشود و اخت علائیه بوجوب و واحد عینی از  
بسر من محجوب میشود و مادر و ثلث بسر من بوجوب و اولاد و وجود فوقی و واحد برادران و خواهران نزل میکند  
و بنت الابن با وجود و واحد صلبیه از نصف بسر من منقطع میشود و نزد امامیه زوج و زوج و مادر محجوب  
نقصان اند و خواهر علانی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام  
آنها بر روشن شدن جمعی مبین شده اختلافی که در آن بین افریقین واقع است شرح گردیده و حجب حرمان  
ای بر من و از هر ارثی نصیب شدن پس تو میدانی بپشتن و فریق و هر یک زانی و میکنم تحقیق  
هر یک نیست حجب حرمان که یافت گاهی بسوی دیگر و از فریق که اول است شمر این اب و و  
ام زن و دختر غیر از بن و شش بران فریق دوم که است محجوب بحجب حرمان هم و حال بیان قسم تائی  
از حجب حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث ملاحظه است

حرام و ارثان دو فریق اند تحقیق هر یک بیان میکنیم که از ان فریق آنست که گاهی محبت مان محبوب میشود  
و فریق دیگر آنست که محبت حرام گاهی بوی راه مییابد و فریق اول که محبت حرام گردانان غیر شش نفرند  
پسر پدر و شوهر زن و برادر و نوه و دختر از نسای و آنچه سوا از شش نفر از دو فریق دوم دانند که گاهی وارث  
میشوند و در بعض احوال محبت حرام سه بهر اول که محبت حرام کان و در فریق دوم بود ایجان \*  
باتو گویم دو اصل بس محکم و تابناکند بنزد تو هم و یقینی برادر یافت کیفیت زمان محبت حرام که در فریق دوم  
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم که این قسم هم نامد اصل اول آنکه هر غیر مسلم نشود و نسب  
کسی سوی نیست ای محبوب و باتو دو واسطه ندارد کار هیچ وی و واسطه بارش ای یار و نباید که بر واسطه و توکل  
است یعنی سوا ای و لا داد اگر شخصی دیگر سوی نیست بواسطه کسی نسب شود با وجود واسطه وی بواسطه ارث کار  
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثنای او لا و ام آنست که اینها با آنکه بواسطه مادر نسب میشوند  
لکن مادر حاجب این نیست شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار بعد از ارشاد پیدا یافت به اصل ثانی  
همین که ای محبوب و بر بعد از قریب باشد محبت و ضابطه دان همان که در عصبیات پیش ازین بر تو کرده ام  
اثبات و عصبیات بسکون صا و نباید خواند بلکه نفع صا و بر وزن فعلان نفع عین است بخلاف اثبات که  
فعلان بسکون عین چنین اختلاف درین بحر جائز است بالجمله اصل ثانی نیست که بعد یک صفت از قریب همان  
محبوب میشود همان ضابطه که در عصبیات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم معنی باید داشت  
لکن در عصبیات اتحاد سبب ضروری نیست و در اینجا اتحاد سبب ضروری است چنانچه جدات با مادر که سبب  
ارث آنها همایه است و بنات لابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت است و ازین دو اصل الکفای یک  
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول و ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش  
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب محبت لا بعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث تواند شد  
که اب قریب است و ام الام بمید با آنکه وارث میشود و سبب انعام و واسطه که ام است و در مذمب اما میه  
هم برای دریافت محبت حرام دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد  
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی اب و بن و اولاد و حاجب طبقه ثانیة اخوة و اخوات و بعد  
و جدات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و احوال و خالات و اینها حاجب رابع و لا و همچنین  
مراتب و لا مولى العاقد حاجب مولى المولات و موی مانع و لا الامامه است دوم همین اصل مذکور درین  
کتاب که اقرب ما جب بعد است و بر صفت پس که حاجب ولد المولود است و اخوة حاجب بنی الاخوة اند  
و بگذرانند درین باب است قاعده و باتو گویم بطور فائده و است مدلی به زیر که در مستحق جمیع



ای و بزرگوار است مدلی است منعدم بیشک بگو شد و جارت هر دو یک مدلی اسم مفعول است از اول این  
 انساب و توسل پس مدلی شخصی است که بواسطه او انساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود بسبب  
 کسی مثلاً جد نسبت بهیت مدلی است و اب که واسطه این اولاست مدلی به باشد و همچنین ابن لابن مدلی و ابن  
 که واسطه انساب و محبت شده مدلی به است ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور است اندرین باب یعنی در باب اول  
 و انساب قاعده است که بطریق فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی مستحق جمیع ترک است تو بجهت واحد مثل  
 عصوب ارش مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه و جارت هر دو یکی نباشد مثل  
 پدر که باخوة مدلی به است و بجهت واحد که عصوب است تمام ترک را گرفته مدلی را که خوة اند از ارش محروم کرده  
 با آنکه جت ارش پدر دیگر است جت ارش خوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب جت از این باب مدلی به  
 اصلی این حاجب مدلی جد و ابن لابن است و در نه شد مستحق کل پس اگر شد بیست جارت یکدیگر  
 نیست مدلی زوار تان نهاده و در نه او را از ازل ارش شماره اش می و اگر مدلی به مستحق جمیع ترک نباشد پس اگر سبب یکدیگر  
 از مدلی به مدلی اتحاد مدلی از و ارش آن نخواهد بود مثلاً ام بام الام که در این صورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترک  
 بجهت واحد که فرضیت باشد نیست لکن حاجب لی یعنی ام الام است که مدلی را مستحق بهمان سبب محروم بود  
 که مدلی به فر گرفته است و در نه ای اگر سبب ش هر یک از مدلی و مدلی به متحد نباشد در این صورت مدلی را از ازل ارش بایز  
 چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب لی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارش مادر است  
 و سبب ارش اخ و اخت است میان فرق و محروم و محجوب محجوب حرمان است آنکه از ارش محروم  
 شود محروم پدر و مادر بیشک است کامل محروم نیست حاجب بهر دو محجوب اصلاً و دیگری را که سبب محجوب محجوب  
 رفیق و هم قاتل حاجب غیر نیست ای عاقل و زبان مسود میکند اظهار که سبب حاجب محجوب نقصان ناز  
 هیچ یک سبب از سبب ش کفر و غیره از ارش محروم شود و در نه ما خفیه بے شک مثل محروم است که گاهی  
 هیچ یکی از محجوب نقصان و حرمان حاجب دیگری در نه سبب مانع شود و چنانچه کافر و رفیق قاتل مورث که جزو  
 محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفقهاء اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم از  
 لاب گذشته است این پدر حاجب هم و اخ نخواهد شد و ترک نعم و اخ خواهد رسید و از این مسود چنین آورده اند  
 که محروم حاجب دیگری محجوب نقصان است نه محجوب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که هر مطلق محجوب محجوب است  
 و ام کافر و لی و پدر و مادر و اولیک نصف نذر دایم این مثال محرومی است که کفرش باعث حرمان گردید  
 میگوید که مادر که کافر باشد نذر این محروم شود و هر چه را میبرد چنانکه محروم از میراث است لکن حاجب و بجهت  
 از نصف برنج و نذر دایم خفیه و کفر و نذر دایم نصف نذر هر چه را میبرد و وجود این کافر نقصانی نذر نخوا

بیان فرق در محروم و محجوب و محجوب حرمان

رسانید و این مثال با خود از روایتی است که زنی مسلمة پسری کافر و زوج داغون مسلم گذشت در گذشت حضرت  
 وزید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه بر آن زوج کردند و همچنین و آن مثالهای دیگر یک بر آن است  
 پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر اگر اشیاء و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم بر آن است  
 و توضیح اشکله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابویین گذشت حکم بود با وجود بنت بر دست نزد  
 خفیه امایه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت لابن مسلمة گذشت قریبه کافره  
 حاجب بعید مسلمة نخواهد بود بالاتفاق بین افریقین و بنا بر مذمت ابن مسعود باید که بنت لابن از نصف است  
 محبوب شود و آنکه محبوب بحب حرمان است و حاجب او بهر دو حجب و نزاع  
 نیست در دو که است بالا جماع و هرگاه که حال محروم زمین نشین گردید پس مال محبوب بشنوتا امتیاز میان هر دو  
 حاصل شود هر کس از ورثه که حجب حاجب او نمایان گردیده آنرا محبوب بحب حرمان ساخته است این محبوب  
 دیگر از بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب است بالا جماع و نزاعی و خلافی از ابن مسعود و درین خصوص بروی  
 نشد و همین مختار انامیه است احوال دو مثال برای توفیع باید شنید آوکل آنکه محبوب بحب حرمان محبوب  
 بحب نقصان باشد اختراع مطلقا با تقييده و از دنیا اگر هم گردید و اب و ام پس زاب اگر چه شونده  
 هر دو محبوب لکن ای دلند و حجب نقصان بام رسد زیرا به و به جای ثلث سدس او را به تقييه خواهد بود  
 برادریت مطلقا که در آن قیمة یعنی و علاقائی و اخائی لمخوط نیست اگر دو نفر باشند از اند و با اینها اگر مادر و پدر  
 بنهر گردیدند و اجتماع اینها با ابویین صورت است پس از پدر بر خند آن اخوة و اخوات محبوب شده اند لکن با پدر  
 از اینها حجب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امایه گرد و برادر با چار خواهر یک یک  
 و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و نه حاجب و یک حجب نقصان خواهند شد و نه نقصانی بمادر نخواهد رسید  
 و دوم مثال آنکه محبوب بحب حرمان حاجب بحب حرمان باشد مادر ام ام اگر با او بهر است ام پدرو  
 اگر چه محبوب بام ز پدر شد ولی گشت از وزارت پدر مادر ام که شد و او را حجب حرمان او اب پیدا یعنی اگر  
 با ام ام ام ام اب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام اب با وجود اب محبوبة الارث بحب حرمان شد  
 لکن از آن ام اب محبوب بام ام ام از ورثه خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام اب بحب حرمان پیدا  
 شد و لکن اینجا تعلق الشی بنفسه نازی آید احوال فرقی معنوی میان محروم و محبوب بیان میکند و میگوید معنی  
 اصطلاحی محروم و با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محبوب بحب حرمان او بهر است فرقی میان آن بر دو دارث را  
 گفته ام موافق چاره شد از اینها یکی او را چاره نیست محبوب مست او ممنوع گشت از عالمان چنین مسسوح  
 نیست دارث هیچ رهمه دوم و هست و در ذات خویشش کالعدم و بدین معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

کتم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحسب بیان نیست بل میان بر دو فرق است و آن نیست که آنچه بواسطه جهالت  
ارث بیان کرده ام که در حق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد بلکه او سبکی ازین موانع اربعه متبلسش شد  
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم است همچنین از علما ممنوع شده و محروم هیچ راه وارث نیست بلکه فی نفسه مثل  
معدوم است که وجودش حکم عدم دارد معنی گشت اندر و پیدا به مطلقا شد زایل ارث جدا به تنهایی یک معنی در  
محروم پیدا شد که بعد و ث آن معنی زایل ارث مطلقا جدا گردید که نه بوجی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی  
از انواع حجب جباری تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع است اگر بجای معنی مانعی میفرمود قهر ساقبت غیر  
متصور بود و به بخلان کسی که او محجوب بود و کسی شد ای محجوب به مطلقا غیر اهل ارث بدان بوجی است وارث  
او ایجاب در وارثش دان بوجی محبت گر به غیر وارث بحق خویش شرع نشی محروم بخلان آنکس است او بوجی  
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجی وارث است آن وجهیست که در حق محجوب  
دیگران اولاد وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب نگیرد و نظریات خودش غیر وارث باید شمر  
بیان محتاج فروض شش بیان گشت حصه در قرآن به نصف دان هر ربع ثمن پس از آن به نوع اول  
همین است نوع دیگر ثلثان و ثلث سدس شمره دان سیمی مخرج اعداد اما به مخرج نصف و دوششمی دان اما به مقصود میان اقسام  
چند است از علم حساب که در تقسیم تر کما احتیاج بدان بیشتر است پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده  
سدس از آن یک نوع نصف و ربع و ثمن است و سدا از آن نوع دیگر ثلثان و ثلث و سدس است و درین فروض لطفی  
جست که بر نوعی ازین هر دو به تضییع یا مرتبه ادنی بر مرتبه اعلی ترقی میکند و به تضییع از مرتبه اعلی بادی تنزل نمایند  
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضییع نمایند نصف شود و همچنین نصف به تضییع ربع شود و  
آن ثمن بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث است و مضاعف آن ثلثین نصف ثلثین ثلث و نصف سدس  
با تکرار هر گاه یک یک تنها آنها ازین فروض شده در مسائل یافته شود سیم یعنی هفتم آنرا مخرج هر یک باید دانست  
مگر نصف که هفتمی ندارد و مخرجش دو است بلکه مخرج کس عبارت از اقل عددیست که این کس را از آن عدد واحد  
صحیح باید و سیم اینجا عبارت از عددیست که همش از آن کس گرفته اند مثل ربع و ربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلثان  
و سدس و سده و در یک نوع شده و سیه کجا به مخرجی جز نه کل پس است زیرا به تنهایی محتاج فراخی فراخی  
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کس جمع شوند مخرج کسری که آن کس جزوی است از کس دیگر گرفته نمی  
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلثی یا کتفا بمخرج اقل الکسور باید  
کرد چنانچه بر تقدیر اجمال نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس پس  
مخرج سدس اکتفا کنند به مخرج نصف شش غیر از آن با کل بعضی نوع ثنائی دان به شش ربع کس

بیان محتاج فروض

بنانی ختم به مخیرش وان دوازده فی کم به کر بنوع دوم ثمن بیست و چهار مخیر ثمن است و این بیان مخارج صور اختلاف نوع اول بانوع ثانی است اگر نصف از نوع اول باکل یا بعض نوع ثانی مختلط شود مخیر این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول باکل یا بعض نوع ثانی شش شود و دوازده فی کم و اگر مخیر آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول باکل یا بعض نوع ثانی اختلاف یافت مخیر شش بیست و چهار خواهد بود و الحال در اینجا برای توضیح اختلافات نوع ثانی بانوع اول واصله آنها بدو سه مینویسم

نصف	ربع	ثمن
مثله	مثله	مثله
۱۲ زوج و دام و دو خواهر عینی و دو خواهر امامیه متشع که عمل جا نیست و اینجا ام حاجب خوات است	۱۲ زوج و دام و دو خواهر عینی و دو خواهر امامیه متشع که عمل جا نیست و اینجا ام حاجب خوات است	۱۲ ممنوع بالاتفاق بقرین بخلاف این مسعود در صورت این کافز و زوج وام و اخوات عینی و اخوات امامیه
۱۲ زوج و اخوات عینی و اخوات امامیه خلافا لامیه که مفرز اخوات عینی عامه نمایند	۱۲ زوج و اخوات عینی و اخوات امامیه متشع عن الامامیه نقصان عامه سهام اخوات نمایند	۱۲ ممنوع بالاتفاق مگر مفرز این مسعود در این کافز و زوج و خاتین عینی و واختین اینجا خاتین
۱۲ زوج و دام و دو خواهر عینی و دو امامیه متشع که ام حاجب خوات است	۱۲ زوج و دام و دو خواهر عینی و دو امامیه متشع که ام حاجب خوات است	۱۲ زوج و دام و دو خواهر عینی و دو امامیه متشع که ام حاجب خوات است
۱۲ زوج و اخوات امامیه و جده صحیح بخلاف امامیه که جده را از اهل منسوخ ندانند	۱۲ زوج و جده و خاتین لام خلافا لامیه	۱۲ ممنوع بالاتفاق بخلاف این مسعود در این کافز و اخوات خواتین و جده و ام
۱۲ زوج و اخوات عینی و دو امامیه متشع و نقصان راجع به سهم اخوات	۱۲ زوج و اخوات عینی و دو امامیه متشع و نقصان راجع به سهم اخوات	۱۲ زوج و اخوات عینی و دو امامیه متشع و نقصان راجع به سهم اخوات
۱۲ زوج و اخوات امامیه بالاتفاق	۱۲ زوج و دام بالاتفاق	۱۲ ممنوع بالاتفاق لا نرد این مسعود در زوج و این کافز و اخوات امامیه
۱۲ مادر و یک دختر بالاتفاق	۱۲ زوج و فرزند لام بالاتفاق	۱۲ زوج و مادر و پدر این بالاتفاق

مجله علمی و ادبی  
پیشگام

مجلس شریک  
نور عینیہ و شعریہ

غیر صحیح	صحیح مثل و جہ
	یک وقت عینہ

غیر متعلق

صحیح مثل زوجه	صحیح
دیک بنت	عیریت و

۸  
میرزا  
و

۱۲ سجده کز من و بتین	۶ سجده مثل رنج ختمین سجده ترا و اما
----------------------------	--

۱۲ صحیح کنزو  
و مستدر

صحیح مشل زوج دایم	صحیح کزوج دام
----------------------	------------------

صحیح کنزو  
وام

۱۲	۴
صحیح کزوجه	صحیح مثل ام
و اخر لام	کب ننت

۱۲  
صبح کزو

نکند مغرب اروقاب مام به سا

باب ہفتم

است که کافی بفروض محتمله نباشد  
یادوت گفتند که بفروض مذکور

روض مختصر

مع نورش برست واحد باشد  
انتقاص مخارج نقص بر او

تتضمن

۱۔ وہ جس سے غلامانہ کے کھل کر ادا کیا نہ ہو اور نہ ہی اس سے  
 (صحت) بگاڑ جائے بلکہ اگر وہ ضرورت سے نقصان نہ ہو تو  
 دماغ سے ہر وقت وہ ان سے دیکھ رہا ہو

۱۲۸

۴۴

سید محمد حسن

۴

والمؤمنين

که در داخل طبقه ثنائیه از آن دسته می باشد

صحیح محوایم و نهی

۶  
مجموعه کتب و اسناد

لام حلاف لا مایه

سید

۶  
مجلس

ابوین و ابن

میان عول و کنگه مخزن اردو فاب تمام به ساز از محول این حساب تمام یعنی افزای خرج مفروض به عدد کنگه  
مکلفان که مفروض به عول و کنگه یعنی جوهر میان از حق نقصان زیادت و قطبیت در اصطلاح این علم زیادت  
مفروضی از اجزاء مخزنی است که کافی بمفروض مجتمعه نباشد بر مخزن مذکور یعنی چون مخرجی از دو فاب مفروض مجتمعه تکلی کند  
بر مخرج مذکور عدد زیادت گویند که بمفروض مذکور و فاب نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان  
رسدی و در مفروض جمیع ورثه بر نسبت واحد باشد و علمای امامیه بوجول قائل نیستند و آنرا ناجا از شمارند و بصورت  
زود یا در مفروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر او را بی پدر و زوجه وین عالمی نمی نمایند و بنات و نوات





بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن در تروطاق باشد و زائد بر هفده نمود گاهی زیادت نصف سس عول  
 پس زده میشود بصورت اجتماع زوج و دو خال عیانیه و یک خال خفایه و زمانی باز دیار بر خود به پانزده عول کند  
 بمحالت اجتماع زوج و دو خال عیانیه و دو خال خفایه یا بر تقدیر اجتماع زوج و دو خال عیانیه و یک خال خفایه و یا در ایام زیارت  
 یک سس و یک سس بر هفده عول شود و قتی که زوج و دو خال عیانیه و دو خال خفایه و امم مجتمع شود نیست شرح  
 عول دوازده آنگاه که با همه را وقف سماح میان عول بست چهار باید نمود سه بست چهار عول دارد یک  
 بست و هفت فی دیگر یک بست و هفت بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت بست و هفت بست و دیگر چهار بست  
 مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر رسیدند که بصورت اجتماع زوج و دو دختر و پسر  
 چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیة بول بست و چهار سوس بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر عرض زوج  
 شن بود فرمود که تنش کس که دیدن است مذہب اهل سنت مکن نزد این مسعود رضی الله عنه گاهی بست چنان  
 زیادت یک شمس بست سس بست که عمل کند مثل وجه ام و حقین عینیتین و حقین خفایتین و ابن محروم الارث  
 عجب است از ناظم که این اختلاف را نظم فرمود بل نفی عول دیگر را گوید بلفظ بیشک گردانید با آنکه مذہب  
 ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنا بر آن مذہب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شهر در نظام  
 اولی و نسب میباشد ابن مسعود عول بست و چهار سوس بست و یک نیز کرده است شماره بیان نسبت اعداد  
 سه صدی که نسبت دیگر عین او شد مثلث شمره و اقل عاد اکثر استایحان و مستند لعل اصطلاحش خوان  
 ورنه اگر گشت عاد آن هر دو عدد و ثانی پس ای خوشه متوافق بهم کسری خوان و مخرج کسر عاد ثالث دان و  
 قول جعفر را چنین یاد است و فوق کسری که مخرجش عادت و غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد و ثانی بهم بدین کسری  
 از آنجا که در تقسیم ترک دریافت بعض قواعد و اصطلاحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم حساب را بعد که میان  
 دو عدد و تقریر یافته ایم مهم است لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان بعض مسائل نسبت  
 اربعه را ذکر می کنند و آن تا اقل و داخل و توافق و تباین است هرگاه عدد و را بعد دیگر نسبت کنند پس اگر این نسبت  
 آن یک عینش باشد هر یکی را نسبت گیری مماثل و باید شمره و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو است مماثل  
 نامند چنانچه دو و دو سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد حد مماثل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر  
 اقل از این عادی فنا کنند اکثر است که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند از  
 اصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد و اعداد داخل گویند مثل سه و شش چهار و دوازده و اگر  
 اقل عادی و شش اکثر نباشد نظر کنند که عدد و ثالث غیر واحد عادی هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مضرب بود باشند آن  
 هر دو را با هم متوافق خوانند و نسبت انانی ثالثی بر دو را متوافق موسوم است مثل چهار و شش که دو بر دو و اقل

بیان نسبت اعداد

میکنند و هشت و بست که چهار هر دو را عادت و این متوافق است و کسری از کسری که خوانند مثل متوافق بالنصف  
 یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسری آنست که عدد ثالث که عادت هر دو است مخرج همان کسری قرار  
 داده شود مثلاً دو مخرج نصف است و چهار مخرج ربع و در توافقی جز و وفقی همان کسری گویند که عدد عادت مخرج  
 آن توار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عادت هر دو نباشد آن هر دو عدد را با هم مقبایین باید دانست و این نسبت را  
 تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قول قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین بر سه قسم اول متوافق  
 لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندکی تغییر مصرع چنین  
 درست میشود جعفر این حرمت لائق یا دست به پوشیده ماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند اگر بر  
 اقل مثل یا اشائش افزایند مثل اکثر که در چنانچه چهار بر چهار اگر یکبار افزایند شش شود و اگر دو بار افزایند  
 دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل تقبیل صحیح تقسم شود و توافقی را دو قسم اعتبار کرد و آن یکی لایق  
 ثالث که معنی هر دو باشد معیار اقل عددین بود که از این را توافقی حقیقی و توافقی بالمعنی الاخص گویند و دوم  
 ثالث عادت اعم از سایر و متحد اقل عددین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را معنی هر دو فرض کنند  
 این را توافقی بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافقی تداخل هم داخل است از تداخل توافقی حکمی تعبیه کنند و از اینجا  
 که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافقی شمردند و در حاکم  
 قلت رؤس کثرت سهام تداخل را در عدد تامل محسوب کرده تامل حکمی میکنند لیکن ناظم رحمه الله در تفسیر  
 جائز نیست حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافقی اگر عدد عاده دو گونه یا از یکدو یافته شود اکثر  
 احاد عاده را در عدد و افتا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عادت آنهاست و هم دو مخرج چهار است  
 همچنین دوازده و هجده که دو سه و شش بر سه عادت آنهاست و شش را اعتبار است و شش و ثمانی تامل محسوب  
 تدبیر نیست لکن در یافت تداخل و توافقی و تباین تامل بیاید پس سهل طریق معرفش آنست که عدد و اقل را  
 از اکثر براند اگر یک مرتبه یا برتر باقل معنی اکثر باشد میان هر دو تداخل است اگر اقل اکثر از آنکه در اکثر  
 فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل است این کمتر از آن اقل برآورد و همچنین با یکدیگر میگردند باشند تا اینکه عمل شش شود  
 پس اگر درین طریقگی دیگر برافنا کند یا بینما توافقی باشد و آخرین عدد که معنی واقع شود همان مخرج دقتی خواهد بود  
 اگر دو باقی مانند توافقی بالنصف است و اگر سه بالثلث علی بن ابی قیس تا عشر و در زائد از آن بجزوی از یازده  
 و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه چهار که چون هشت را شش مرتبه یا پنجاه و چهار برآورد شش باقی ماند و از آن  
 چون شش را هشت برآورد و باقی ماند و هرگاه دور از شش طرح کنند با یکدیگر فنا گرد پس همین دو مخرج نصف است  
 که جز و وفقی هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد عددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد



پنجست بضر ب سه نصف رؤس است در بازده محول اصل سوم اینکه اگر باین رؤس یک فریق و سهام او تباین باشد  
 پس بر آن تصحیح علاوه رؤس در اصل مسئله اگر غیره عالمه بود و در محول اگر عالمه باشد ضرب کنند مثال غیره عالمه بالا اتفاق  
 زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس سه خواهر آن خیا فی مستحقات ثلث مسئله از شش فریق و دو سهام و سه یک  
 اخوات خیا فی با هم بیان اند پس تصحیح از بجه خواهد شد بضر بثلثه که عدد رؤس است در سه که اصل مسئله است  
 و مثال عالمه نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینی مستحقه ثلثین مسئله از شش است و محول هفت  
 و میان سهام اربعه و رؤس خمس اخوات تباین است پس تصحیح از سی پنج بضر ب پنج عدد رؤس هفتگی آن بدانکه  
 ناظم رحمه الله بر چند که اصل ثانی را میان تداخل توافق نزدیک کرده لکن بضر ب فریق عدد رؤس اصل محول بهر دو  
 صورت دلالت دارد که مراد از تداخل توافق حکمی است و در مصالح اخیر هر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد رؤس نظم کرده  
 شاید عد یعنی شمول حاصل بالمصدق یعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیر شعر اول چنین نظم کرده شود حسن است مصرع  
 جز و فوق رؤس مذی طول که جز و فوق سجا تنه و فوق کثیر الاستعمال است از بی طول ذی طول یعنی صاحب  
 فضل بهتر است اگر شعر اخیر را بدانکه تغییر چنین نظم کنند در تباین توصل محول وزن و در شمار رؤس ای بر فریق  
 ستم مذکور فرغ میشود و استعمال شمار یعنی عدد در فارسی داخل و مثال است بیان اصول اربعه اخیر و بیان آن که  
 و اگر رؤس سه گنم اکنون بیان مصرع ته در رؤس رؤس چار که در بازده یک فریق محجم باشد نه تقسیم  
 پس بیان تصریح به بر رؤس رؤس در اعداد که تماثل شدی تجسته نماده زین عدد ای که مفر ب و در جهان  
 اصل محول ای محبوب به چون از میان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شده الحال بیان اصول اربعه اخیر که میان  
 رؤس رؤس اند می کند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر رؤس آنها  
 بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود در این صورت اگر میان اعداد رؤس  
 یک فریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل است پس یکی را از اعداد رؤس متماثل در اصل مسئله اگر غیره عالمه  
 و در محول اگر عالمه است ضرب باید کرد و تماثل در رؤس رؤس و قسم است یکی آنکه اعداد رؤس هر یکی مثل  
 دیگری باشند مثل سه و سه چار و چار چنانچه چار خواهر آن عیانیه مستحقات ثلثین چار خواهر آن خیا فی مستحقا  
 یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضر ب سه و چار که عدد یکی از رؤس متماثل است بالاتفاق و همچنین زوج  
 مستحق نصف سه خواهر آن عیانیه مستحقات ثلثین سه خواهر آن خیا فی مستحقات یک ثلث مسئله از شش محول نه  
 و تصحیح از سبست هفت بضر ب محول در سه که عدد یکی از رؤس متماثل است یک آنکه اعداد رؤس عیانیه اگر چه با خواهر متماثل  
 نباشد لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس سهام خود توافق دارند و فوق آن رؤس عیانیه اعداد رؤس گیر ممانعت  
 داشته باشد مثل شش اخوات عیانیه سه اخوات خیا فی سه مسئله از سه است میان شش فریق سه هر چند تداخل است لکن

Handwritten notes at the bottom of the page:

Page No. \_\_\_\_\_  
Date \_\_\_\_\_

۵۰ سطر بنام حضرت محمد و آل  
 ابراهیم علیه السلام در حدیث قدوسی  
 ۴۰ سطر بنام حضرت محمد و آل  
 ابراهیم علیه السلام در حدیث قدوسی  
 ۳۰ سطر بنام حضرت محمد و آل  
 ابراهیم علیه السلام در حدیث قدوسی  
 ۲۰ سطر بنام حضرت محمد و آل  
 ابراهیم علیه السلام در حدیث قدوسی  
 ۱۰ سطر بنام حضرت محمد و آل  
 ابراهیم علیه السلام در حدیث قدوسی

۱۰  
 ۲۰  
 ۳۰  
 ۴۰  
 ۵۰  
 ۶۰  
 ۷۰  
 ۸۰  
 ۹۰  
 ۱۰۰  
 ۱۱۰  
 ۱۲۰  
 ۱۳۰  
 ۱۴۰  
 ۱۵۰  
 ۱۶۰  
 ۱۷۰  
 ۱۸۰  
 ۱۹۰  
 ۲۰۰  
 ۲۱۰  
 ۲۲۰  
 ۲۳۰  
 ۲۴۰  
 ۲۵۰  
 ۲۶۰  
 ۲۷۰  
 ۲۸۰  
 ۲۹۰  
 ۳۰۰  
 ۳۱۰  
 ۳۲۰  
 ۳۳۰  
 ۳۴۰  
 ۳۵۰  
 ۳۶۰  
 ۳۷۰  
 ۳۸۰  
 ۳۹۰  
 ۴۰۰  
 ۴۱۰  
 ۴۲۰  
 ۴۳۰  
 ۴۴۰  
 ۴۵۰  
 ۴۶۰  
 ۴۷۰  
 ۴۸۰  
 ۴۹۰  
 ۵۰۰  
 ۵۱۰  
 ۵۲۰  
 ۵۳۰  
 ۵۴۰  
 ۵۵۰  
 ۵۶۰  
 ۵۷۰  
 ۵۸۰  
 ۵۹۰  
 ۶۰۰  
 ۶۱۰  
 ۶۲۰  
 ۶۳۰  
 ۶۴۰  
 ۶۵۰  
 ۶۶۰  
 ۶۷۰  
 ۶۸۰  
 ۶۹۰  
 ۷۰۰  
 ۷۱۰  
 ۷۲۰  
 ۷۳۰  
 ۷۴۰  
 ۷۵۰  
 ۷۶۰  
 ۷۷۰  
 ۷۸۰  
 ۷۹۰  
 ۸۰۰  
 ۸۱۰  
 ۸۲۰  
 ۸۳۰  
 ۸۴۰  
 ۸۵۰  
 ۸۶۰  
 ۸۷۰  
 ۸۸۰  
 ۸۹۰  
 ۹۰۰  
 ۹۱۰  
 ۹۲۰  
 ۹۳۰  
 ۹۴۰  
 ۹۵۰  
 ۹۶۰  
 ۹۷۰  
 ۹۸۰  
 ۹۹۰  
 ۱۰۰۰



در روس اخوات سته و سهام آنها توافق کلی نصف است و نصف روس با عین روس اخوات ثلثه اخایه و ثلثه  
 وار و پس تصحیح مسئله از نه باشد بفریب سه و سه بالا اتفاق و مثال عالمه شش اخوات ایمانیه و سه جدات سه اخوات ایمانیه  
 مسئله از شش محول بصف و تصحیح از بشت یک بفریب بفت محول در سه که یکی از روس متماثل است بلکه شش ثانی  
 از بی شمار بوجه تعقد غالی از تقسیم نیست علی الخصوص من نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه ناسیت انداخته هر چند  
 باندک تفسیر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم هر یک بکن تمام شش را باین شعر تبدیل نمودن نیست  
 در سهام در روس چند فریق به است اگر انکسار با تحقیق به و در مصرعه اخیره شعر چهارم بجای لفظ همان بهر بهتر است  
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع غیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی  
 میکند و میگید در داخل زنی پس اکثر را در همان اصل محول ای و انا یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعضی اعضا  
 روس متعده منکسره السهام علیهم در بعضی گیرند داخل باشند این جمله اعداد و شد داخله روس متعده عدد در کوی که  
 اکثر باشند از او اصل مسئله غیر عالمه و در محول بعلیه ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پس مسئله از بشت تصحیح از بی دو  
 بفریب چهار که اکثر اعداد روس شد داخله است در بشت بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات ایمانیه  
 و از ده اخوات لام مسئله از ده و از ده است و محول بیازده و تصحیح از یکصد شصت و بفریب و از ده که اکثر اعداد و شد  
 است در بیازده محول سه در توافق بکل یک زن ب و وفق یک به حاصل ای برین چند زن بقی سوم گری خوشتر  
 شد توافق و گری در کل او همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و محول ای مائل به یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی اعضا  
 روس متعده منکسره السهام علیهم را بعضی گیرند توافق باشد در صورت وفق اعداد و روس احد المتوفین  
 و کل اعداد و روس بفریب کنند و باز حاصل این بفریب را در وفق اعداد و روس نماند ضرب کنند اگر در حاصل نماند  
 توافق باشد و اگر در حاصل نماند توافق نباشد حاصل را در کل نماند ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در وفق  
 رابع اگر حاصل ضرب و م رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در  
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در محول اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و عجمه و دختر و پانزده جده و شش هم  
 مسئله از بشت و چهار است سه یعنی شش حق زوجات رابعه و شش از ده یعنی شصت حصه عجمه بنات و چهار یعنی هشتاد  
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب سهام سته است و چون در اعداد و روس سهام بنات توافق با نصف است  
 نصف عدد و روس آنها که نباشد که تقسیم پس اعداد و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و هر چهار و شش توافق با نصف است  
 بفریب سه و هر چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق با ثلث است و بفریب ثلث یک بر جمیع دیگری سسی و شش  
 حاصل شد و آنرا با پانزده توافق با ثلث است و بفریب ثلث احد بها در کل آخر یکصد شصت و شد و از او اصل  
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بشت باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نزد امامیه

مسئله از بی دو  
 در توافق بکل یک زن  
 ب و وفق یک به حاصل ای برین  
 چند زن بقی سوم گری خوشتر  
 شد توافق و گری در کل او  
 همچنین تا آخر و حاصل به  
 همان اصل و محول ای مائل به  
 یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی  
 اعضا روس متعده منکسره السهام  
 علیهم را بعضی گیرند توافق  
 باشد در صورت وفق اعداد و  
 روس احد المتوفین و کل اعداد  
 و روس بفریب کنند و باز  
 حاصل این بفریب را در وفق  
 اعداد و روس نماند ضرب  
 کنند اگر در حاصل نماند  
 توافق باشد و اگر در حاصل  
 نماند توافق نباشد حاصل  
 را در کل نماند ضرب کنند  
 و همچنین تا آخر یعنی در  
 وفق رابع اگر حاصل ضرب و  
 م رابع توافق داشته باشد  
 ورنه در کل رابع زنند بعد  
 از آن حاصل ضرب اخیر را در  
 اصل مسئله اگر غیر عالمه  
 باشد و در محول اگر عالمه  
 بود ضرب کنند مثل چهار  
 زوج و عجمه و دختر و  
 پانزده جده و شش هم  
 مسئله از بشت و چهار است  
 سه یعنی شش حق زوجات  
 رابعه و شش از ده یعنی  
 شصت حصه عجمه بنات و  
 چهار یعنی هشتاد سهم  
 پانزده جدات و یک باقی  
 نصیب سهام سته است و چون  
 در اعداد و روس سهام بنات  
 توافق با نصف است نصف  
 عدد و روس آنها که نباشد  
 که تقسیم پس اعداد و روس  
 چهار و شش نه و پانزده  
 شدند و هر چهار و شش  
 توافق با نصف است بفریب  
 سه و هر چهار و از ده  
 حاصل شد و آن بانه متوافق  
 با ثلث است و بفریب ثلث یک  
 بر جمیع دیگری سسی و شش  
 حاصل شد و آنرا با پانزده  
 توافق با ثلث است و بفریب  
 ثلث احد بها در کل آخر  
 یکصد شصت و شد و از او  
 اصل مسئله ضرب کرده از  
 حاصلش که چهار هزار و  
 سیصد و بشت باشد تصحیح  
 مسئله نمودیم و درین  
 مسئله نزد امامیه

جدات و اعمام رباناء واجب اند و مثال این اصل نزدشان نیست که چهار ازواج مستحق است ربع و شش اعمام  
 مستحق باقی و نه احوال مستحق ثلث مسئله از وازده هست نصیحت از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان  
 رؤس از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر دوازده شدند و آنرا با احوال  
 تسعه توافق بالثلث است بضرع ثلث احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزاد اهل سنت احوال محبوب المیراث اند و اعمام اقبیه تر که بصورت خوانند گرفت مثال  
 مسئله عالم چهار زوج و شش شغل اعمام و نه جده مسئله از وازده و حول بسیر و ده و تصحیح از چهار صد و شصت  
 بهشت چون در اعداد در دس از وازج اربعه احوال سته توافق بالنصف است بضرع نصف احدیها در جمیع آخر دوازده  
 حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث بضرع ثلث یکی در کل دیگری سنی شش حاصل شد و از ضرب این حاصل شد و از  
 حول چهار صد و شصت و بهشت میشوند و در تبیین برین جمیع یک و جمیع دیگر غیر از شک به مبلغش در کل سوم  
 و سجان به پنجین تا اخیر بعد از آن به جمع زن باصل و حول ای یارید حاصلش مقسم سهام شمار بقیه اصل حایم  
 از اصول اربعه اگر میان عدد رؤس متعدد و متکسر السهام علمیم تبیین باشد جمله اعداد و رؤس افرق با و  
 کل دیگر ضرب کنند و حاصل در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این جمیع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر  
 باشد در حول آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دوز و زوج  
 شش جده و ده دختر و بهشت عم مسئله از نسبت چهار و تصحیح از پنجاه و چهل بدین طریق شری که سه باشد حصه و جتین است  
 و سدس که چهار باشد سهم جدات سته است و دو و ثلث که شانزده بود و نصیب بنات عشر و سته و یک باقی برک  
 اعمام سبعة و میان اعداد و سهام جدات و بنات و اعداد و رؤس آنها توافق بالنصف است نصف و سجن است که سه  
 باشد و نصف و سس بنات که پنج باشد که تقسیم پس و و سنج و بهشت که اعداد و قبائله اند جمیع شدند و بضرع یک و دیگری  
 و حاصلش در ثلث بمبلغش در راجع دوز و ده حاصل شدند و بضرع آن در اصل مسئله پنجاه و چهل میشوند  
 و این مثال بل اصول اما سیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی زنند پس مثال اتفاق و تعلیل نیست  
 که دوز و زوج و سله سله از بهشت تصحیح از چهل و بهشت بضرع در سه و حاصلش در بهشت و مثال عالم بهشت اخت  
 اعیانیه و پنج اخت اعیانیه و سه جده مسئله از شش است و حول بهشت و تصحیح از سصد و سی و پنج بضرع رؤس اوقات  
 اعیانیه سبعة در اعیانیه سبعة و حاصلش در جدات ثلثه و سباعش در سبعة حول بلکه درین اصول اربعه اصول ثلثه  
 اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس و انصبا ملا حظة نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقدار  
 بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را بکنند چنانچه در ضمن نشانه شعاری بدان کرده شد و بضرع یک  
 و شعاع اول خلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک بغیری در شعر ضرورت بگذارد و در تبیین نو و جمیع یک

مثال اول از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال دوم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال سوم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال چهارم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال پنجم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال ششم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال هفتم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال هشتم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال نهم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل  
 مثال دهم از وازج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضرع و تقی احدیها در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل

بجای دیگر بیک در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم که تو خواهی که سازیش تنقیح حصه هر فریق  
از تقسیم سهم هر فرقه را در اصل محول به اهل آن بمضروب یا برین کی هول به حاصل آن گفته جمهوره سهم هر فرقه سهم  
مذکور به هرگاه حال تقسیم بشرح وسط گذارشان باشد اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طول الف مختلفه که سهام و  
رؤس رؤس رؤس آنها مختلف است نسبت بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تقسیم و تحقیق نمایی که از  
تقسیم چند بر روی می رسد پس سهم هر فرقه را که از اصل مسئله غرض عالمه از محول در مسئله عالمه بوسی رسیده باشد مضروب بر  
تقسیم مسئله اصل محول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصه همان فرقه که سهم اصلی و ضرب  
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تقسیم دانند مثلاً زوج و سه اخوات خیا فیه و شش اخوات عیانیه مسئله از شش محول بچون  
بیان سهام اخوات عیانیه رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند در صورت میان رؤس  
رؤس ثانی است سه در نه ضرب کنند و از نسبت و هفت تقسیم مسئله نمایند در اصل بر زوج سه سهم بود بفرش  
در سه نه شدند و بر سه ثلثه خیا فیه و دو سهم بود بفرش در سه شش شدند و برای سه عیانیه چهار بودند  
بفرش در سه و زده شدند بدانکه هر یک از این اشعار ثلثه متن خالی از سقی نیست و شعر اول آوردن ثلثین  
مفعول بعد فعلی با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بجای است که مصرع را بدین مصرع مبدل کنند مصرع که است  
باشد و تنقیح از این سقم و نیز از سقم تکرار لفظ که تو خواهی درین مصرع و مصرع آینه بری شود و در شعر ثانی  
ذکر اصل محول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین نمودی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در  
مضروب یک آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس اینجا این شعر چنین بایستی گفت  
سه سهم هر فرقه زن و در آن اعداد که از دی اصل در همان اعداد و در شعر ثالث شوب بسیار است و اظهارهای  
فرقه محل فصاحت و تقسیم از تقسیم کردن تبدیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید  
حاصل ضرب سهم در مضروب به است لاریب حصه مطلوب به بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق  
که تو خواهی که گردد و تحقیق سهم هر واحد از احاد فریق سهم اصلی هر فریق ایجاب سازد تقسیم هر رؤس  
آن به زن بمضروب خارج و حاصل سهم هر واحد است ای عاقل و یقینی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از احاد  
فریق تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یک از افراد آن فریق چند است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس  
آن فریق تقسیم سازی خارج قیمت را در مضروب یک آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمایی حاصل ضرب را  
حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلاً سه جدت مستحقات سدس پنج اخوات خیا فیه مستحقات ثلث هفت  
اخرات عیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش محول هفت و چون بوسی بیان رؤس را با هم ضرب کنند  
حاصل ضرب یکصد و بیست و پنج شود و بفرش در هفت محول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

و بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

سهم هر فرقه را در اصل محول به اهل آن بمضروب یا برین کی هول به حاصل آن گفته جمهوره سهم هر فرقه سهم مذکور به هرگاه حال تقسیم بشرح وسط گذارشان باشد اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طول الف مختلفه که سهام و رؤس رؤس رؤس آنها مختلف است نسبت بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تقسیم و تحقیق نمایی که از تقسیم چند بر روی می رسد پس سهم هر فرقه را که از اصل مسئله غرض عالمه از محول در مسئله عالمه بوسی رسیده باشد مضروب بر تقسیم مسئله اصل محول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصه همان فرقه که سهم اصلی و ضرب کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تقسیم دانند مثلاً زوج و سه اخوات خیا فیه و شش اخوات عیانیه مسئله از شش محول بچون بیان سهام اخوات عیانیه رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند در صورت میان رؤس رؤس ثانی است سه در نه ضرب کنند و از نسبت و هفت تقسیم مسئله نمایند در اصل بر زوج سه سهم بود بفرش در سه نه شدند و بر سه ثلثه خیا فیه و دو سهم بود بفرش در سه شش شدند و برای سه عیانیه چهار بودند بفرش در سه و زده شدند بدانکه هر یک از این اشعار ثلثه متن خالی از سقی نیست و شعر اول آوردن ثلثین مفعول بعد فعلی با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بجای است که مصرع را بدین مصرع مبدل کنند مصرع که است باشد و تنقیح از این سقم و نیز از سقم تکرار لفظ که تو خواهی درین مصرع و مصرع آینه بری شود و در شعر ثانی ذکر اصل محول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین نمودی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در مضروب یک آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس اینجا این شعر چنین بایستی گفت سه سهم هر فرقه زن و در آن اعداد که از دی اصل در همان اعداد و در شعر ثالث شوب بسیار است و اظهارهای فرقه محل فصاحت و تقسیم از تقسیم کردن تبدیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید حاصل ضرب سهم در مضروب به است لاریب حصه مطلوب به بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق که تو خواهی که گردد و تحقیق سهم هر واحد از احاد فریق سهم اصلی هر فریق ایجاب سازد تقسیم هر رؤس آن به زن بمضروب خارج و حاصل سهم هر واحد است ای عاقل و یقینی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از احاد فریق تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یک از افراد آن فریق چند است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آن فریق تقسیم سازی خارج قیمت را در مضروب یک آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمایی حاصل ضرب را حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلاً سه جدت مستحقات سدس پنج اخوات خیا فیه مستحقات ثلث هفت اخرات عیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش محول هفت و چون بوسی بیان رؤس را با هم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و بیست و پنج شود و بفرش در هفت محول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

سهم هر واحد از احاد فریق سهم اصلی هر فریق ایجاب سازد تقسیم هر رؤس آن به زن بمضروب خارج و حاصل سهم هر واحد است ای عاقل و یقینی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از احاد فریق تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یک از افراد آن فریق چند است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آن فریق تقسیم سازی خارج قیمت را در مضروب یک آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمایی حاصل ضرب را حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلاً سه جدت مستحقات سدس پنج اخوات خیا فیه مستحقات ثلث هفت اخرات عیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش محول هفت و چون بوسی بیان رؤس را با هم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و بیست و پنج شود و بفرش در هفت محول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

که از آن محجم مسئله شود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یک یک ثلث و بفریش در یک صد و پنج حاصل ضرب می پنج شد که حصه هر یک از جدات است و همچنین نصیب اخیا فیه خمسة و بود خارج قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بفریش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصه هر واحد از فریق اخیا فیه است و بکذا سهام اعیانیات سبعة چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چار سبع و بفریش آن در مضروب مسطور شدت می شود که حصه هر یک از فرقه اعیانیه باشد و دیگر مسئله را برین قیاس کنند باینکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد بر وزن افعال که جمع احد است احاد بر وزن فعال با هم معدول از احاد آوردن یک بفریش است و بفریش پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب بیناید مصرع سهم بر یک جزئیات فریق و در شعر سوم دو قباح است یک آوردن لفظ مضروب طلقا که ستفش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم اضافتش بسوی خارج می شود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورت سه خارجش برن در آن مضروب که باصلش روی همان مضروب و حاصل ضرب هر یک از آن فریق است سهم وی بیشک با الحال قاعده دوم بر معرفت سهام هر یک از آحاد و کفریق بیان میکنند میگردد نیز مضروب هر فریق نما قیمت با خارج از آن سهم فریق و حاصل آن سهم هر فرد آن فریق بدان حاصلش است که اعداد همان مضروب که در اصل مسئله بر آن کسب ضرب را معلول است بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد از افراد آن فریق دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت می پنج شود و بفریش در یک که سهم فریق جد است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور بر اخوات اخیا فیه نسبت و یک خارج میشود و بفریش در دو چهل و دو حاصل شود که حصه هر یک از آنهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعة خارج قسمت بانزده است که بفریش در چهار شدت میشود که حصه هر فرد از آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک رتبه در رشته نظم کشیده سه نیز منسوب کن نصیب یق و آنچه شدند اصل مسئله تحقیق و سوی عدد رؤس ای محبوب و پس هر واحد شش از مضروب بهین نسبت و بهر زنه از محنت ضرب برنج قسمت یار و تقسیم ضابطه موهم بر آن دریافت حصه هر فرد از یک فریق طریقه نسبت است که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس آن نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای محجم مضروب کرده بدی و از محنت ضرب و رنج قسمت بر هر یک که این طریقه اصول است چنانچه در مثال مذکور را مصدر میان یک سهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از جرات و اندو میان دوسم در کس خمس اخوات ایفا نیست و خمس است و دوسم یکصد و پنج که  
چهل و دو باشد حصه هر یک از اخوات ایفا نیست و میان چهار سهم و دوسم سبعة اخوات ایفا نیست چهار سهم است  
و چهار سهم یکصد و پنج که شصت باشد حصه هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر سبای سویی حد لفظ بشمار آرد بهتر  
است بیان قاعده قسمت ترک که بر ورثه ضابطه بهر قسمت ترکات بدگر تو پرسی زن بگویم بات +  
که در اهل تقسیم بگشت متروک قسمت مستصحیح زن بترک و در نه با تحقیق + سهم هر کسی ز فریق حاصل بخش از  
بر تقسیم + خارج سهم و ارث مستصحیح + این بیان قاعده آن صورت است که اگر ترک در سهم و دانی باشد  
بعبر تقسیم مسئله آن در سهم و دانی را چگونه تقسیم نمایند میگردد که اگر از من ضابطه تقسیم ترک پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک  
با تقسیم مسئله آن از آن تقسیم یافته تامل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل است مثلاً تقسیم از عده و متروک هم عده  
یاسی و شش اگر مال متروک با ترک تامل حقیقی و حکمی نباشد باشد سهام هر یکی از هر فریق که بقسم مسئله  
بوی رسیده و مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد و پنج قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن و  
از فریق بدگر شمارند چنانچه زوج و ام و دواخت عینی که مسئله از شش و حول بهشت و ترک است پنج و دینار که  
میان بهشت است پس سه را از تقسیم مسئله حصه زوج است و در است و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم  
بقاعده و پنج شد آنرا بهر بهشت که عدد و تقسیم است قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه شمن و دینار حصه زوج  
و چون یک سهم را در عدد و دانی متروک ضرب کردیم حاصل ضرب همان است و پنج است و بعد قسمت بهر بهشت  
سه دینار و یک شمن حصه ام برآمد و چون دود و سهم هر یک از اختین در عدد و دانی ضرب کردیم حاصل  
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بهر بهشت شش دینار و یک ربع حصه بر اخت برآمد بدانکه آنکه این فن است  
توافق ترک با تقسیم قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرورت شد که در مسلک نظم کشیده  
درین مقام الحاق کرده شود خاص بهر توافق است اینجا بهر قانون دیگر ای و انا مال متروک را چو  
باصحیح و در حقیقت توافق است صریح پس از تقسیم حصه هر فرد و در وفق مال باید کرد و وفق تقسیم را گرفته  
بر آن به حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از هر فریق بدان بهر چه خارج شود و قسمت آن به تین  
از برای توافق ترک با تقسیم قانونی دیگر سو قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تقسیم توافق باشد  
پس حصه هر فرد از تقسیم گرفته در وفق مال متروک ضرب کرد و حاصل ضرب را بر وفق تقسیم منقسم باید نمود و هر چو  
شایع قسمت باشد آنرا حصه هر یکی از هر فریق باید شمر چنانچه زوج و چهار خواهران عینی و دوا خواهران ایفا نیست  
که اصل مسئله از شش و حول بدگر که سی دینار متوافق با تقسیم بهشت پس چون سه را که حصه زوج است  
در ده که وفق ترک است ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تقسیم است قسمت نمایند ده خارج قسمت

بیان قاعده قسمت ترک که بر ورثه



بيان قسمت تركه بخوا

بيان تخارج

حصه شوهر باشد و بر هر يك از اخوات عينية و اخيا فيه يك سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و يك ثلث حصه هر يك از خواهران بر آید سه باز در باب هم برین سلوک حصه هر فریق ای محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقه در یافت حصه هر فریق و از هر فریق بوده و اگر ترادری یافت حصه هر فریق منظور باشد به همین طریقه ضرب تقسیم حصه هر فریق را در باب مثلاً در مسئله مذکوره بقاعده اولی عامه حصه اخین چهار بود و بضر و در دست خروج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت و پنج دوازده و نصف خارج قسمت حصه فریق اخین است و در مسئله مذکوره بقاعده مخصوصه توافق سهم فریق اخوات را بر بعه ایمانیه چهار بود و بضر و در وفاق ترک چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصه فریق اخوات است بیان قسمت آنکه بر عمر ماسه دادن و ام گزینی تدبیر دین دامن چو سهم دارش گیر و اگر مجموع دینها بعمل بیاید مجموع بی ضرر خلل باز جاری کنای گرامی ذات را آنچه گفته قسمت ترکات و غیره با تقسیم عین مجری و فتح رای معلوم و سهم بالهین محذوره جمع غریم معنی دامن و دیون بر دو مگر اینجا معنی دامن است بدانکه بر چهار متر و کات است بعد تجزیه و تقسیم بانکه اگر با دای دین کفایت کند فبا و اگر کفایتی را دای دیون نباشد بحساب رسدی بر دامن تقسیم نمایند و طریقه آنست که دین هر دامن را بمنزله سهم بر دامن تقسیم مسئله شماره دوازده و مجموع دیون در عمل مانند مجموع عین با آنکه هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصه بر دامن گفته اند در آن مجموع دین همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را باجمع دیون مالکیت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مالکیت اهدا و دین بر دامن در جمیع ترکه نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً اگر که میت سیزده دینار است و وام ذمه او پانزده دینار و دینار و آن کی و پنج دینار از آن گیری و میان کن که دین بیان است و بضر و ده که عدد دین کی از دامن است و سیزده که عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت شصت و پنج و در ثلث حصه صاحب عشره باشد و بضر پنج که عدد دین بر گزیت و سیزده ترکه شصت و پنج شصت و پنج بر پانزده خارج قسمت چهار و یک ثلث حصه صاحب سه است و بر تقدیر مراعات قاعده مخصوصه توافق میان دین متروک در صورت مذکوره اگر ترک را نه دینار فرض کنند میان ترک که مجموع دیون که پانزده است توافق ثلث باشد چون ده را که عدد فرض یک ثلث است و در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج که دین مجموع دیون است شش خارج قسمت حصه صاحب عشره باشد و همچنین بضر پنج فرض گیری در سیزده حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج سه خارج قسمت حصه دامن دیگر باشد یعنی غانده که انهم رحمه الله در بی تقام معشایر انهم نفرموده حال آنکه از ضروریات تمام است بنا بر علی ذلک بخلاف آن بر داخه داخل متن بینایم و بضر شش و در بیان تخارج سه گزنجیزی معین از متروک و وارثی را صلح کرد و سلوک با اهل این فن تحاشش

خوانند به هر خطبش چنین سخن را نهند که تسبیح مسکله بنگردد سهم هر یک جدا جدا بشمارد حصه آنکه کرد صلح صریح به طرح  
 باید نمود از تسبیح به باقی مال را کنی مقسوم به بر سهام بقیه معلوم مثل یک عم و شوهر و مادر به صلح بر مهر کرد اگر شوهر به ترک  
 سه حصه کنی بجا از آن دوام را بده کی عم را بده بقیه بقیه تعدد و در شریعت یکی از جمله و از آن بر خیز معین از آن مرد  
 میت با و از آن دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شئی فلان از ترک در حصه من گذارید باقی ترک را با هم تقسیم  
 نمایند و بمنشی مصالحه واقع شد بل فرغ الفاضل این که از تسبیح نام کرده اند مشتق از خروج یعنی برگردن این تسبیح از بطن  
 جائز است بجز در کتابا منیه بحث مورث که تسبیح نکرده اند چه از مصالحه و میراث از کتاب ایشان مستنبط  
 و اندک علم اصولی بر آن ضبط قاعده تسبیح علمای و الفاضل چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تسبیح مسکله جمله در تسبیح  
 و اندک و سهام هر یک از آن همه جدا جدا بشمارند که بمصلح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان و چند سهم نصیب  
 بهمان است بعد از آن سهام آنکس را که بر چیزی میدین از ترک مرا حقه صلح نموده از تسبیح مسکله طرح باید کرد و باید  
 انداخت باقی سهام محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد از تسبیح باقی مانده است آنرا بر سهام  
 معلوم که بعد طرح سهام مصلح باقی است تقسیم کنند و هر یک را بقدر سهامش مانند مثالش از آن  
 و یک عم و شوهر و مادر گذشت در صورت مسکله از شش شش است پس اگر شوهر بر مهر کرد و مهر او ست صلح کرد  
 صورت حصه زوج را که سهم است از اصل مسکله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم است  
 پس بقیه ترک را بعد از طرح مهر بر همین سهام سه منقسم گردانند و دو از آن با دو و یک بعم بدهند اگر عمر بخیز  
 مصالحه کند ترک بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوجه و دو با هم رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام  
 انقسام یافته سه بزوجه و یک بعم رسد و اگر امیه با وجود ام عم را نظمی از میراث نیست چون باقی از حصه زوج  
 فرض آورد ام میرسد مسکله از دو باشد یکی حق زوجه و یکی خطام و بقیه بقیه مصالحه جدا جدا بر چیزی بر دو حصه  
 آخر خواهد رسید و مثال متفق فریقین است که زوج و اب این گذارد مسکله از دو از ده است سه از آن بزوجه و  
 دو باب هفت باب سه اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترک را بر سه تقسیم کرده دو باب هفت باب سه بدند  
 و اگر اب مصالحه بخیز کند باقی ترک را بر ده قسمت نموده سه بزوجه و هفت باب سه بدند و اگر ابن مصالحه نماید  
 پنج قسمت کرده سه بزوجه و دو باب هفت باب سه بدند بیان رسد که آن گشت ضد عمل ایجاب به مذنب اکثر صحابه  
 بدان به غیر از این فرض ناید اگر عصبه پنج کس ترا بنظر هر چه باقی زایل فرض بود به جز بزوجه و ابن کن بر آنها رد  
 رد و در حدیثی معنی باز گردانیدن است و در اصطلاح از باب الفاضل از گردانیدن بقیه ترک است بر تحقیق آن  
 در ضد عمل است و عامه صحابه بر دو قائل شدند و همان مختار تحقیق حقیقه و شیعیه است و نزدیکین ثابت نمی آید  
 عنه بخوار در نهفته بلکه گذشتن ترک فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی امام مالک

[illegible][illegible]







تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است سه زن همان مسئله و اگر نه فروض باقل مخارج مذکور به حاصلش مخرج  
 است با تحقیق به از برای فرض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لایر و علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود  
 همان مسئله من و علیه و اقل مخارج مذکور ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اقل  
 و غیر اقل دست مثل چهار زوج و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از دست و چهار دست مرد و بهشت که اقل مخارج فروض  
 زوج بهشت و بعد از آن فرض بهشت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سبب پنج باشد درست بخود بلکه  
 میان هر دو باینست مستقیم پنج را در بهشت ضرب کنند و چنانکه حاصل ضرب مخرج فروض من یرد علیه من لایر و  
 شمارد و نزد امامیه برین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لایر و علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و  
 داخل قسم ثالث بود و مثال مسئله فریقین چهار زوج و ام و سه بنت است که اصل مسئله از دست و چهار دست و بهشت  
 و چون بهشت باقی بعد از آن فرض بهشت زوج بر مسئله من و علیه که از پنج است مستقیم نمیشود و ضرب پنج دست از جمله  
 نیست هاتمه سائل و میگوید که کتاب میباید رو باین شرح و بسط از نظر نامه نگار گذشت بیان معرفت سهم  
 هر فرقه از مسئله رویه سه که تو خواهی که گردد دت ای جان به سهم هر فرقه زین فریق عیان که بهر یک چه رسد  
 بشماره از زمین مخرج فروض ای یار به از اقل مخارج آنچه سهام یافت من لایر و زنی ناکام به همان که ای محبوب  
 کرده سوی من یرد و منسوب به حاصل فریقان پس ای عاقل به سهم من لایر و شو غافل یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه  
 ازین فریق من یرد علیه من لایر و علیه زمین مخرج فروض که مسئله رویه بران منتهی شده به تو عیان و که بهر یک چه رسد  
 پس برادر یافت سهام من لایر و علیه طریقه آنست که سهمیکه من لایر و علیه از اقل مخارج بشمار یافته است نزد همان مسئله  
 که سومین و علیه منسوب کرده یعنی مسئله که بر من و علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب سهام من لایر و علیه بر آن بعد از  
 زن سهام اهل رود به با در باقی که آن نماند از سهام کسی که ای مسعود نیست اهل رودی معدود و حاصل سهم  
 من یرد و میلان به جعفرانیک خود ختم بیان یعنی و قنیکه سهام من لایر و علیه دریافتی بعد از آن برادر یافت  
 من یرد علیه سهام اهل رود که از مسئله خودشان با نهار رسیده و باقی از سهام کسیکه در اهل و معدود نیست یعنی  
 در اعدا که از اقل مخارج من لایر و علیه بعد از آن سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب حصه طائفه از  
 من و علیه دانند مثلاً در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چنانکه سهم زوجات است  
 پنج که مسئله من و علیه شد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات است که از مسئله  
 علیه بوی میرسد و بهشت که باقی از فرض من لایر و علیه است ضرب کنند دست و بهشت حصه بنات تسعة حاصل  
 و مگر آنکه سهم جده را در بهشت مذکور ضرب نموده بهشت حاصل را حق جدات است و اندک بر آن رساله مکتوم  
 چنین را نظم علیه الرحمة اعظم کرده بود بلکه مصرع اخیر شعر سوم در رسائل موجود یافته نشده اند خود نظم کردم

بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله رویه

و انما

و از اینجا تناقض تکمیل می یابد و از مسمی هر فرقه که شد زیرا بنا بر مفسر بر روش ای و انا به مسئله میشود درست  
 باصول و توافق صحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق مسمی بر علیه که بر روش آنها منکسر شد مسئله ردید باصول قواعد  
 تصحیح درست میشود چنانچه در مسئله مذکوره الصد میان پنج سهم و نوس و جات اربعه تباین است و همچنین در  
 و هشت سهام و نوس بنات تسعة و هفت سهام و نوس جدات ستة و نوس و نوس و جات و جدات توافق بالنصف است  
 چون نصف اجداد در کل آخر ضرب کنند و وازده میشوند و در پنج وازده و نوس بنات توافق بالثلث است چون  
 اجداد در کل دیگر ضرب کنند می شش حاصل شود و وازده و نوس که مسئله فریقین است ضرب کنند حاصل ضرب یکبار و چهار  
 و شش میشود که از آن تصحیح مسئله فریقین است پنج که برای زوجات بود و بفرکان در شش و شش یکصد و شش و شش  
 بهر کی از زوجات میرسد و بفرکان است و هشت که نصیب بنات است در شش شش یکبار و هشت حاصل می یابد  
 از بنات یکصد و وازده میرسد و بفرکان هشت سهام جدات در شش و شش و صد و پنجاه و دو میشود و بهر کی از جدات چهل و  
 میراث میرسد بیان مقاسمه المجدد نزد صدیق اخوة و اخوات و خواهران عیانی اندیاعلات به جمله محسوب میشوند و بهر کی  
 این سخن بوجیهه است سنده صانعش بقول زید و نوحه که سجد و ارثان جماعه شوند و میرسد هر چه انفع است بعد  
 از ثلث و از مقاسمه بگیرد یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران عیانی باشند یا  
 علامتی به اینها با جدیم محسوب الارث اند محب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی  
 و اکثر صحابه است و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله ندکرده بران فتوی داده است و صاحبین العلم ابی حنیفه  
 که ابی یوسف و محمد رحمه الله هستند بقول زید بن ثابت رضی الله عنه که جماعه اخوة و اخوات عیانیة علامتیة با جد و ارث  
 و جد حاجب اینها نیست و همچنین سب مختار یا لکیر شافعیة فرقه شیعیه است که شیعیه بی الاخیاف نیز از جد و ارث است و از جد  
 دیگران که جد حاجب آنها شود نیز نزد امامیه شریعت صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران فاسد را شریک اینها نمیدانند  
 که نزدشان جد فاسد نزد وی الارحام است بقول زید بن ثابت رضی الله عنه برادر و امار که ثلث مال و مقاسمه باشد انفع  
 افضل بود و میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زائد بودی رسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زائد از مقاسمه باشد ثلث بود  
 بدینند چیست دانی مقاسمه ایجان و وقت تقسیم در جد و ارثان به جد سجا برادر نمی به نصف خطش نصیب نیست  
 بدانکه مقاسمه در لغت بمعنی با هم قسمت کردن باشد و باصطلاح صاحبین اتباع شان قسمت ترک میان جد و اخوة و خوا  
 احیانیه علامتیة بین بق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران خواهران جد سجا یکند و فرض کنی و مال را میان  
 اخوة و اخوات بشمول جد آنها لکن نصف الانثی تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسیده نصف آن بخوار میرسد اگر باشد بهر کی  
 سجا می برادر است به این علالت بانوال اعیان و داخل اندر مقاسمه میدان به بهر نظر جد خیل شوند و لیست خط  
 از میان بر و نوحه جمله باقیست خط اعیانی به مان اگر بخوار میرسد ناشانی بعد از خط نصیب خود با جد و این علالت

بیان مقاسمه المجدد  
 این سخن بوجیهه است  
 از ثلث و از مقاسمه  
 علامتی به اینها  
 با جدیم محسوب  
 الارث اند محب  
 حرمان و این قول  
 مختار ابن عباس  
 و ابن عمر و ابی  
 سعید خدری و ابی  
 سب مختار یا لکیر  
 شافعیة فرقه  
 شیعیه است که  
 شیعیه بی الاخیاف  
 نیز از جد و ارث  
 است و از جد  
 دیگران که جد  
 حاجب آنها شود  
 نیز نزد امامیه  
 شریعت صحیح و  
 فاسد هر دو  
 مساوی اند و  
 دیگران فاسد را  
 شریک اینها  
 نمیدانند که  
 نزدشان جد  
 فاسد نزد وی  
 الارحام است  
 بقول زید بن  
 ثابت رضی الله  
 عنه برادر و  
 امار که ثلث  
 مال و مقاسمه  
 باشد انفع  
 افضل بود و  
 میرسد یعنی  
 اگر بصورت  
 مقاسمه مال  
 زائد بودی  
 رسد مقاسمه  
 نمایند و اگر  
 ثلث مال زائد  
 از مقاسمه  
 باشد ثلث  
 بود بدینند  
 چیست دانی  
 مقاسمه ایجان  
 و وقت تقسیم  
 در جد و ارثان  
 به جد سجا  
 برادر نمی به  
 نصف خطش  
 نصیب نیست  
 بدانکه  
 مقاسمه در  
 لغت بمعنی  
 با هم قسمت  
 کردن باشد  
 و باصطلاح  
 صاحبین  
 اتباع شان  
 قسمت ترک  
 میان جد و  
 اخوة و خوا  
 احیانیه  
 علامتیة  
 بین بق که  
 وقت تقسیم  
 مال متروک  
 در میان  
 جد و برادران  
 خواهران  
 جد سجا  
 یکند و فرض  
 کنی و مال  
 را میان  
 اخوة و  
 اخوات  
 بشمول  
 جد آنها  
 لکن نصف  
 الانثی  
 تقسیم  
 نمائی پس  
 هر چه  
 بجد  
 رسیده  
 نصف  
 آن  
 بخوار  
 میرسد  
 اگر  
 باشد  
 بهر  
 کی  
 سجا  
 می  
 برادر  
 است  
 به  
 این  
 علالت  
 بانوال  
 اعیان  
 و داخل  
 اندر  
 مقاسمه  
 میدان  
 به  
 بهر  
 نظر  
 جد  
 خیل  
 شوند  
 و لیست  
 خط  
 از  
 میان  
 بر  
 و  
 نوحه  
 جمله  
 باقیست  
 خط  
 اعیانی  
 به  
 مان  
 اگر  
 بخوار  
 میرسد  
 ناشانی  
 بعد  
 از  
 خط  
 نصیب  
 خود  
 با  
 جد  
 و  
 این  
 علالت

[illegible]

برای جد فضل از مقاسمه سدس جمع مال است چه در صورت تقاسم چه در صورت جد و دو سبب است اول از آن جهت که بقا  
میرسد و بدیهی است که پنج جزو از مجده اکثر است از ده جزو از جمل و دو سبب دیگر است سدس جمع مال نصیب از سی باشد پنج  
از آن بحد رسد و پنج جزو از سی بالبدانته اکثر است از پنج جزو مجده و دو سبب دیگر است از آن جهت که مال متروک است  
مثلاً شش یک بنت و دو داغ و جد و جد و جد اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش است سدس آن که یک  
باشد بحد رسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث باقی دو ثلث از یک سدس بحد خواهد رسید و اکثریه سدس  
جمع مال در صورت محتاج بیان نیست سه باقی از ثلث صحیح چوب نیست چه پس بین اصل مسئله از حیثیت  
ضرب کن مخرج ثلث در اصل چه تا که حاصل شود ثلث را فصل به آیین بیان قاعده الیست که چون ثلث باقی  
تر کفایت بعد اعطای نصیب سی سهم دیگر سوأ اخوة و و اخوات بر اجد نفع و بهتر باشد و باقی را ثلثی نصیب نیست پس  
اصل مسئله را بین که از حدیث مخرج ثلث تا که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب اصل  
شود و همان صحیح مسئله باشد مثلاً شش گذشت سه چون گذار در زنی جد و مادر و اخت عینی دختر و شوهر و پس سدس  
بهرتر است در حق جد و پنج جزو مجب اخت نرسد مسئله اصل از دو زده دان به یک از عول سیزده کردن پایین  
مثالی است که در کوسدس کل مال بر اجد نفع است از مقاسمه از ثلث باقی بعد نصیب سی الفرض یک جزو چند مثلاً  
سبق است لکن جایز و این مثال در اینجا برای آنست که اخت عیانی یا اخت علانیه که موجب بحد نیست لکن بعض  
ایمان مع الجد و ارث میشود با آنکه چند مسائل عالم نیز میباشد و خلاصه مضمونش اینست که چون فی مروه و جد و ام و اخت  
اعیانی و بنت و شوهر گذار و پس سدس در بیاد در حق جد بهتر از مقاسمه ثلث باقی است و اخت عیانی یا جزو مجب چیزی  
نمیرسد و اگر بجای اعیانیه علانیه باشد به جای اولی و از چیزی نخواهد رسید لذا آنرا ذکر کرد پس اگر چه اصل مسئله اجتماع  
نصف ربع و سدس و دوازده است لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت است و ربع آن که سه  
سهم زوج است سدس که دو باشد حصه جد است باقی ماند یک حق مادر سدس است که دو باشد در صورتیکه  
افزوده سیزده نمایند و اخت که با دختر عصبیه بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمع مال از مقاسمه است که  
چون زوج و بنت ام یا زده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بحد  
خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبدانته اکثر از نیست و وجه خیریتش از ثلث باقی ظاهر است که این ثلث از سهم مقاسمه  
بهرتر است نه نزد پدر این ثابت از اخوات خواه عیانی اند یا علات به هیچیک نیست از ذوات الفرض به با جد و ام و ام و اخت  
زوج و ام جد و اخت عیانی به صورتی که در ریه را دانی به در حق جد مقاسمه بهتر که بر وضع نصف حصه ظاهر  
مسئله از شش و نه جائل به صحت از نسبت و هفت که حاصل چه که لوخت اند جای یک یا بجا این بجا این بجا این بجا این  
نیست ره عول و اگر ریه را به سدس کل بر اجد ولی به یعنی نزد پدر این ثابت به هیچیک از اخوات عیانیه علانیه

از این جهت اگر فرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئله اگر چه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده بود  
از این جهت نیست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت نکر و اندیش از ذوات الفرض  
بالکلیه محروم از میراث نیستند در عدل و ارباب فرائض محدود نمیکردید و وجه تمایز بین مسئله با کدریه نیست که این صورت  
بعینه در قبیله نمایی کدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعمایه گذشت بجای اعمایه  
اگر علایقه باشد نیز مسئله از کدریه خارج نشود و شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد  
اصل مسئله از شش است و بنه عول میکند و اینجا در حق جد مقاسمه بهترست از سدس جمیع مال که یک از شش باشد  
و بهتر از ثلث باقی بعد نصیب بیج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس شش باشد و وجه تسمیه مقاسمه است  
که نصف حصه خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت بهشت با خواهر رسید زیرا که از عول حصه جد یک است و حصه خواهر  
بر گاه مقاسمه نماید مجموع سهام هر دو چهار و یک سدس بر دویزد و بجز که اخت از سدس مقیم نشود و پیش را در سه ضرب  
کنند بیست و هفت میشود نه از آن حق شوهر است و شش نصیب از دویزد و سه سهم جد و نه خط اخت و بعد غنم نصیب بد  
با حصه اخت و دوازده میشوند چون نر امیان هر دو مقاسمه نمایند بهشت و چهار باخت خواهر رسید پس بد شد  
اینجا اخت اول صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بی نصیب  
از دوازده پذیرد و در مسئله مقدمه نسبت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا علیه اخت از دوازده پذیرد  
و اگر بجای اخت در بر مسئله و اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عاقله و اگر چه باقی مانده اگر چه و خواهر  
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث سدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه زوج و یک نام و یک بجای یک  
باختین خواهر رسید مقاسمه سدس کل و مخصوصت یک حال دارد و از ثلث باقی بهترست و اگر یک بیج بجای  
اخت باشد هم مسئله از شش سدس یک باشد و وجه تسمیه بیج میرسد و اخت را که عصبه است چیزی غیر رسید و بصورت  
سدس بر آید بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است نیز و اما میوه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر و خواهر با  
حق و رد خواهد بود و سدس بیج استجا بایر سدس در مسائل جدا خلتانی که میان شیعه اهل سنت است از حال  
جد گذشت حاجت عاده ندارد بمان مناسبه مردان که غنائم است و در نه مستحق مال گذشت و  
وارثی قبل قسمت متروک و نیز راه عدم نمود سلوک به سهم و خط دیگران گردید و نوبت متمش فی رسید که از اینجا بگذرد  
که شش و آن کسان که وارث خود داشتند و همچنین جزای بن بگیرد که تقسیم مال شد تا خبر نام این انتقال می همان  
در شریعت مناسبه میدان و مناسبه و لغت یعنی نقل و تحویل است در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصه  
است قبل قسمت بسبب تا آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و در تهنیز  
مال خود گذشت و وارثی از ورثه مذکور قبل قسمت متروک که مورث خود نیز راه عدم میبود و سهم این متوفی ثانی

در  
قسمت  
متروک



خط دیگر و ارثان خودش گردید لکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی بهم دو کس  
 که وارث خود داشت بگذشت همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بعد از این انتقال  
 شریعت ناسخه است و وارث میت دوم بعل نیست که غیر وارث اول و میت بر یک تیره قسمت هم در یک  
 جنس و ارثانده هم پیش و میت است کما لم یجد بل کما لم یکن شود محسوب و بیگوید که هرگاه صورت ناسخه  
 متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل ناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم از اول  
 و اخراج میت ثانی تغییر می تبدیلی واقع نمیشود که بهر حال یک جنس هم شد پس میت دوم مثل محجوب است کما لم یکن محسوب گویا  
 در میان نبود چنانچه شخصی در چهار پسر خود و دختر از بطن ن و واحد گذشت پس یکی از پسران یاد خزان کوره مرد و وارثی غیر  
 ازین خوة و اخوات خود گذشت پس ترک میت اول بر بنین نباتات ایما لکن ضعف لانی منتقسم خواهد شد و ارثانده  
 غیر یکدیگر یا تغییر قسمت است اگر ابتدا لکن میت اول به ساز تصحیح بقصور و خلل و ده بهر وارثی از آن تصحیح به سهم او هر چه  
 کرده تصحیح و پیش تصحیح میت دیگر و کوشع انکه بجهت دیگر صحبت مسئله مافی الیاده که نوعی مماثلت دارد به ضرب قسمت  
 در آن رد کاره مسئله را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اندای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول  
 یا با وجود اتحاد و ورثه تغییر و قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل ناسخه از میت اول و دیگر و نیم  
 مسئله میت اول بلا تصور و خلل باید نمود و سهام بهر وارثی که منتقم شده بهر سبب باید داد و بعد از آن تصحیح میت دیگر  
 کوشید و بجهت میت ثانی که از ترک میت اول بوی رسیده و مافی الیاده و همانست نظر باید کرد که اگر تصحیح مسئله ذاتش کلام  
 نسبت اگر تصحیح مسئله مافی الیاده یعنی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تاثل حقیقی است یا تاثل حکمی که تاثل  
 بصورتیکه مافی الیاده تصحیح بود در بصورتی که قسمت کاسه ندارد مسئله تصحیح را بحال خود گذارد و مافی الیاده  
 بر ورثه اش قسمت نماید مثال تغییر و قسمت با وجود اتحاد و ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر  
 یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذشت پس ختری زنهار دو یک خان علای و دو دختر عیانیه گذشت و بیعت و  
 مسئله میت اولی از پنج خواهد بود و دو پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی بوجوه و عیانیه از سه است و میت  
 بهر دو دختر عیانیه را باقی یک ثلث خان علای میرسد پس میان هر دو تقسیم تغییر ظاهر شد و مثال تغییر و ورثه و  
 بصورت ناسخه در آخر این فصل خواهد شد و نیست مافی الیادهش چه تصحیح استقامت بهر سبب بالتصحیح و پیش تصحیح و اگر  
 توافق هست و وفق تصحیح دوم آر بدست و بر آن از ابوالصحیح و تا شود مسئله درست تصحیح و یعنی و اگر مافی الیاده  
 دیگر تصحیح مسئله همان است ملاحظه باینکه استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و مافی الیاده و توافق و توافق  
 باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده و تصحیح اولی را غریب باید کرد تا مسئله درست تصحیح شود پس احوال مافی الیاده  
 میت دیگر که ازین غیر تصحیح نصیب شده بر تصحیح و می باقی تصحیح منتقسم خواهد شد و هر دو توافق حکمی ناسخه

هست که مانی الیاریت از تصحیح باشد و در تباین بود پس ای وانه زن تصحیح اول اخراج مخرج هر دو مسئله شماره حاصل ضرب هر دو جای یاری یعنی و اگر میان تصحیح مسئله میت ثانی و مانی الیاریت تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول خوب کردن حاصل ضرب هر دو جای یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای تصحیح هر دو صورت مذکور شمار کن سه پس تصحیح سوین بر دانه وین هم را مقام دوم سازد جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن چو ثانی و اولی آن ضوابط که گفته ام سابق بدان کن مراعات آن درین لایح و همین پنج راجع و خامس و ثانی مبلغ است چون در قاعده واجب الیاریت دان به بکذا تا بلامناهیست دان یعنی چون از تصحیح مسئله میت دوم فارغ شدی پس تصحیح مسئله میت سوم مشغول شو این میت سوم را بجای میت دوم بگردان و بر چه بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئله میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئله اول بگیر بعد از آن باین مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئله ثانی و اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لایح حق که ثالث باشد نیز کن یعنی اول مسئله میت ثانی تصحیح کن بعد از آن تصحیح و مانی الیاریت و بعد از آن میت است صورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور ضرب کن و حاصل ضرب را بر دو صورت که توافق و تباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن و بصورت تامل میان تصحیح و مانی الیاریت ضرب و تقسیم میت و همین پنج که طریقه تصحیح مسئله میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم پنجم نیز بجای ثانی است ششم که آنهم بجای ثانی است و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئله میت چهارم باشد و مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئله میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئله میت ششم باشد و همچنین قیاس کن و بر این تصحیح مسئله بر سیه ازین اموات قاعده تصحیح مذکور را در ملاحظه نسبت ضرب غیر بنا و واجب الیاریت و همین طریقه تصحیح تا بلامناهیست باید دانست که لفظ دوم و سوم تخفیف و اول و ثانی یکان هر دو در اشعار سائده آمده چون زنی فوت شد که مالی داشت و در شزوج و بنت و امم بگذشت بعد از آن میان زوج قبل قسمت مرد و اب و از و ج و خطار کش برده بعد از آن بنت مرد و وارث آن و بنت و امم و این و جمله اش را دان و پس امم هم پیام مرگ رسید و زوج و اخوین و ارثش گردید و این مثال است جامع طرق تصحیح بهر سه صورت تداخل و توافق و تباینی صورتش نیست

جمیده مسئله من ۱۲ تر و اس ۴ و ضرب ۴ من ۱۹ ثم ضرب ۴ من ۲۲ ثم ضرب ۴ من ۲۴ من ۱۸

مخرج واحد	بنت حادده	امم محمود
۱	۱	۱
۲	۲	۲
۳	۳	۳
۴	۴	۴
۵	۵	۵
۶	۶	۶
۷	۷	۷
۸	۸	۸
۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰

واصف المسئلة من ۳۴	مانی الید ۳۴ شم ۸ شم ۲	بینها تماثل
اب موصوف	ام مشعوتہ	زوجہ مشکورہ
$\frac{1}{2}$	ثلث مابقی	$\frac{1}{2}$
$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$
۱۶		۸
حامد المسئلة من ۶	مانی الید ۹ شم ۸ شم ۴	بینها توافق بالثلث
ابن شاکر	ابن ناعت	جدہ ام الام محمدہ
$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$	سرس
$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$
۱۳	۱۳	۱۳
محدود المسئلة من ۲ تقریب فی الفصح من ۳	مانی الید ۹ شم ۳۴	بینها تسامین
زوج احمد	زوج مشکور	زوج بصور
نصف	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{4}$
$\frac{1}{4}$		
۱۳	۱۳	

موصوف	منعوتہ	مشکورہ	شاکر	ناعت	وصیفہ	احمد	مشکور	بصور
۱۶	۸	۸	۲۳	۲۳	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکه در نیصورت اصل مسئلہ محمدیه بوجہ اجتماع نصف ربع و سدس از دوازده همت چون سه بزواج و شش بنسبت دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسکله در بیست و اول از اقل مخارج فرض من لایرد علیه که چهار باشد کنند یکی از آن بزواج و نند باقی سه بر سهام ثلثه بنسبت سه واحده ام که یکی چهار باشد مستقیم نیست میان این بزواجیان است چهار که مسئلہ بزواج بود و درین چهار که بمنزله روس است ضرب نمایند و از شانزده حاصل غیر تصحیح مسئلہ کنند چهار از آن بزواج و نه بنسبت سه بام خواهد رسید و اصل مسئلہ زوج متونی که محتوی شمال حالت ثانی میان تصحیح و مانی بود و ربع از چهار باشد مانی الیدش نیز چهار و این هر دو تماثلین بام مستقیم بقسمت زوجه شدن یک و درش این یک که ثلث باقی است پدرش باقی دو بصورت میرسد اصل مسئلہ بنسبت متوفاه که اشتمل بر شمال نسبت توافق و تصحیح و مانی الید است بوجہ سدس زن شش باشد و مانی الید آن نه و میان هر دو توافق بالثلث است پس ورا ثلث شش قائم مقام روس است در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسئلہ است ضرب کنند حاصل قسمت کسی و دو باشد بخرج هر دو مسئلہ بود و در نیصورت مانی الید این بنسبت بچده گرد و سه از آن بچده

و دوازده به دو ابن و سه به بنت و می خواهد رسید و اصل مشکوک متوفی که ستمن مثال تباین مابین صحیح و مافی الیحد  
 بود و نصف از دو باشد و صحیحش از چهار که مافی الیحد تباین را در پس چهار را در مبلغ که می دود بود ضرب نمایند  
 یکصد و بیست و هشت حاصل شود که همان خرج مسائل و از آن صحیح بطون را بجهت پس مافی الیحد شش و شش  
 میرسد بجهت سهام زوج است و بجهت سهام غریب که هر یک که میرسد طریق استخراج سهام و رتبه قسمت  
 اول و آخر در مناسبت از مبلغ به هر دو را که حصه هر یک به شش نوزده من طریق اینک به هر یک صحیح اول و ثانی  
 است یعنی که مافی حصه وارثان اول را به زن صحیح دومین انجامد حصه وارثان آن دیگر به زن مافی الیحد  
 همان می گیرد اگر خواهی که سهام و رتبه هر یک مساوی از مبلغ صحیح برای پس طریق است که اگر در صحیح اول و دیگر بقوتی  
 معلوم یعنی تباین است سهام وارثان است اول در صحیح دیگر ضرب کنند می حصه هر وارث را از بطونیکه فوق بطون  
 اخیر مناسبت باشند در صحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن وارث دانند و طریق استخراج سهام وارثان  
 آن است و دیگر که خاتم المناسبت و بطون اخیر بود نیست که حصه این وارثان را که از صحیح مسئله مورث ایشان رسیده  
 در جمیع مافی الیحد بهین می باشد دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود سه بر دو با هم  
 موافق اند اگر که هر چه مضرب است سهم مگر و و صحیح و فوق مافی الیحد به ضرب سهام بیاید یعنی اگر هر یک  
 از صحیح اول و اخیر با هم موافق است پس در صورت هم اگر چه بر آ دریافت سهام هر یک از ورثه است اول و دیگر  
 مضروب سهام هر یک است لکن بر ضرب سهام و رتبه اول مضروب فی و فوق صحیح اخیر است و برای ضرب سهام  
 و رتبه اخیر مضروب فی و فوق مافی الیحد بیاید خلاصه نیکه بصورت توافق سهام و رتبه اول را در فوق صحیح و سهام  
 و رتبه اخیر را در فوق مافی الیحد ضرب کرده حاصل ضرب را سهام صحیح شمارند بیان ذوی الارحام  
 به است تو ریش و در رحم منقول به از کبار صحابه مقبول است مختار بوضیفه بهین به هم بر این صاحب گزینش  
 لکن بهین ثابت مقام به نیست قائل بارت ذوالارحام به است مختار لکن این به به وقت هم مختار  
 بهین مشرب به به آنکه ذورحم نفع را و کسر حامی مملکتین در لغت یعنی صاحب قرابت است و در شرح هر قریبه  
 سوا از باب و بعضی عصبیات باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس ریش ذورحم از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمر فاروق  
 و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاذ بن جبل و ابی الدرداء و غیر هم رضی الله عنهم منقول شده و در  
 رایتی از ابن عباس هم آمده و علقه و ابی ابراهیم و شریح و حسن و ابن سیرین و عطاء و مجاهد از تابعین هم بدان گفته  
 و بهین حکم مختار امام ابو حنیفه است و بر همین صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد از ذوی سیر نیز بهین طریقه  
 و حکمای امامیه هم تو ریش ذوی الارحام اختیار نموده اند و بعضی عصبیات مصطلحه اهل سنت شامل گردانده اند  
 در ما بعد که شرح خواهد آمد لکن بهین ثابت است از زمره صحابه قائل و رشت ذوی الارحام نیست و رایتی شاذه از ابن عباس

طریق استخراج سهام و رتبه تباین است اول و آخر در مناسبت از مبلغ





امام اعظم دین در صنف ثانی است اقرب الاصناف بعد از ان اول از رانصاف به باید دانست که در تقدیم و تخیر اصناف را بینه مذکور از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف حماد بن عمار و نیز از حسن بن یزید چنین مرویست که بهترین ترتیب اصناف فرضی امام ابوحنیفه و یحیی بن یزید بن محمد بن الحسن امام روایت کرده که اقدم الاصناف اول است بعد از ان و م پس چهارم مثل ترتیب عصبیات که اقدم آنها جزویت است بعد از اصل است و بعد از وی جزو اب بعد از ان جزو جد و همچنین وایت ابی یوسف حماد بن عمار معتقد است در مقام تعیین ترتیب به طوریش این اصناف مختار علمای امامیه است لکن فرقی نیست که نزدشان صنف ثانی و صنف ثالث هر یک به اندازه حد الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد بن حماد روایت کرده و آن روایت نیست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی است و صنف اول بعد از صنف ثانی است بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات قوی و اعلی است چنانچه که در درجه است یعنی ام الام ذات الفرضیه است و زنی که محاذی بن است ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست نیز جد ابو الام در قصاص میت اگر پیدا و قتلش شده باشد کشته نشود و ولد میت کشته میشود و میت مختار صبیان امام به گزینان صنوف ذوالارحام در صنف ثالث مقدم است ای را و به برابر الام زمره اجداد یعنی این هر دو روایت از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف محمد بن حماد معتقد است که از میان اصناف قوی الارحام صنف ثالث که اولاد و اخوات و بنات خوة و ابنای خوة لام باشند برابر الام زمره اجداد مقدم است از فقیه و اهل تحقیق و اهل مصلحتین پس منتهی و بهادرتبه بیان صنف اول قوی الارحام به هر که اقرب بهیت از اینها است بهر سبب اقدم و اولی است پس بنات بنات و ان اولی به از بنات بنات ابن اینچا و ورسا و برتبه به هم زان میان نخل وارث است اقدم پس از اینجا است بنت بنت پسر به اقدم از بن خضر و خضر بعد از ان از میان ترتیب اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس احوال توریث صنف اول بیان میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص فاقه شوند پس هر که قریب بهیت باشد میراث را همان قدم و اولی است بنا برین قاعده بنت البنت که مدعی سوکیت بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت الام بن که منتسب بهیت و واسطه است اگر چه واسطه مثل قوی است با اتفاق فرائین اگر بر یکی از آنها در رتبه درجه باهم برابر باشند که واسطه هر یکی باشد بعد از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اول فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث است پس همین سبب بنت بنت الام بن که دختر زن ذات الفرضیه است اقدم و اولی از ان بنت بنت باشد که بر خیز خودش قوی است لکن پسر ذات الحرم است نزد امامیه جزم به مختار در صورت اولاد پسر اگر چه انشی باشد عفا اولاد دختر اگر چه از امامیه در اولاد اولاد هر یکی لکن در ضعف لاشی منقسم میگردد و در پدر و مادریت حاجب اینها نمیشوند که اگر سوا لیت

صنف اول ذوی الارحام

هر یک به نسبت از نسل و از فی محلیک به یابو و نسل و از فی هر یک به پس ابو یوسف حسن و شیک به قسمت مال بر سر بیان خود فروعات کرده اند بیان به هر زنی راست نصف حصه مرد به باصولش نظر نباید کرد به بل خلاف و غیره  
 شان یکسان به دست در مردی و زنی ایسان به یعنی اگر هر یکی از اینها مساوی بدرجه است و به یکسان به اینها از اولاد و از  
 نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از اینها از اولاد و از فی هست مثل ابن بنت لابن و بنت  
 بنت لابن پس در اینصورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خود حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه است  
 به قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر بیان کرده که در موجودین للذکر نصف الانثی تقسیم  
 نمایند و نظر بنکورت انوثه اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثه  
 یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بنیها للذکر حظ الانثیین تقسیم خواهد شد و ذکورت ابی البنت  
 و انوثه ام لابن بخوبی نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثه طبقه اولی و طبقه دوم  
 اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه در اینجا است در فروع آنها للذکر نصف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف بصفت  
 و حصه با اولاد پسری یکی حصه با اولاد دختری دهند و ذکورت و انوثه فروع را ملاحظه کنند چنانچه بنت  
 و ابن ابن البنت که در حقیقت بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث است و نزد امامیه بنت دو ثلث و ابن را یک ثلث  
 باشد و نزد محمد در اتفاق اصول به رای ابو یوسف حسن بنقول به و خلاف است صفات اصول به پیش از اصول  
 منقول به حصه اصل را بفرع دهند به بخلاف فروع دل ننهد به چون از بیان مقوله ابی یوسف رحمه الله در فروع  
 حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفات اصول در ذکورت  
 انوثه رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول است و اگر در صفات ذکورت و انوثه اصول اختلاف است از محمد  
 رحمه الله قسمت مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصه هر اصل را بفرع بخشند  
 و با اختلاف کوزه و انوثه فروع متوجه نشوند به پسری که بود یک خمره و دختری هم بود دو خمره و اگر به  
 هست بالاتفاق قسمت مال به بهر زن نیمه نصیب رجال به این مثال است که حکم ابو یوسف و محمد رحمه الله  
 در اینصورت یکی است که اگر میتی را یکسان ابنت است و یک بنت ابنت مال میت بالاتفاق حصه این حسن  
 میان هر دو برای زن نصف حصه مرد باشد که نزد ابو یوسف حسن اعتبار بدان فروع و صفات آنها و  
 نزد محمد رحمه الله بمخاطبات اتفاق صفات اصول دو ثلث با بر یک ثلث بنت خواهد رسید نزد امامیه که ابی البنت  
 به و بنت انقسام یافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسید و یکی ابن بنت دختره و ابن گران بنت بنت که نزد  
 نزد آن هر دو طور قسمت آن به در فروع است بر سر بیان به بطریق محلی این قسمت به در اصول است اندر اینصورت  
 بطن ثانی محل قسمت آن به حق هر اصل ده بفرع همان به این مثال است که در این حکم ابو یوسف و محمد رحمه الله



شخصی مرد و دوازده شخص از ذوالارحام مساویة البینه و بطین ساوس که پشت که نه از ان سوان که از اولاد بنات  
و ابنا و سه رجال از اولاد بنات و دیرین و از دهنش جدی ولد و ارث نیست پس صحیح این مسئله تروالی است  
رحله اند و پیر و اش از پانزده است با اعتبار عدد و دوسم لکن که ضعف الانثی می رسد و ترو محمد بن ابی نعیم  
او پانزده است و صحیح از شصت یک که مال ترو که پانزده هم که نه و اولاد اول بطین که تله بن نه نیست و ترو  
آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکور یک قبه و انات یک گروه سهام هر یک چهار گانه جمع کنند شش سهام بنا و نه سهام  
بنات از و در بطون تحت اختلاف هفت ذکور و انات هفت جویند و بطین انات این اختلاف موجود است که اولاد  
انسانی مثلث یک بن و دو بنت هستند چون شش که حصه بنا مثلثه است میان اینها لکن خط الاشیان تقسیم نماید سه بن و دو بنت  
خوابیدن خواهد رسید پس بن و دو بنات را یک قبه کنند و این بن یک قبه و سهام مثلثه بن آخرین عیش که اختلافی در ان  
واقع نشده رسانند و ترو فرقه بن و دو بنات و در بطین خمس اختلاف است تا تقسیم لکن که ضعف الانثی دو بار بن یک است  
رسیده بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطین ثلث از اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف است که شش بنت  
و سه بن اند و اینها دوازده و دوس شصت که سهام تسعه بن قهر بر دوس آنهاست تقسیم میشوند و میان هم و دوس  
بالثلث است پس چهار را که ثلث دوس است مهمل که پانزده بود و ضرب کنند و از حاصل ضرب یک شصت باشد و صحیح  
نمایند و از این صحیح سهام فرقه انسانی ثلثه بطین لست چهار گردیده چهار از ان بفروع بن اول که ولد عاشر است و  
بفروع ابنی که فرزند یازده است و دوازده بفروع اخیر ان ثلث که ولد دوازدهم است خواهد رسید سهام ترو بنات  
که نه بن و سی و شش فرقه و در بطین ثلث تقسیم لکن انثی نصف الرجل بجد حق بنات سه و بجد خطا بنا ثلث باشد و  
هر یکی از این کور و انات از تفریق بد و فرقه خود و در بطین لبع که فرقه ذکور اختلاف است نه بار بن نه بد و بنت تقسیم کنند  
و خطا بن بن بفروع و بنی همد و ترو فرقه بد و بنت و در بطین دوس اختلاف است از نه سهام آنها و از پنج سهم به شش  
بار بن بد همد و ترو فرقه بنات سه بطین ثلث که حق شان بجد سهام است بطین لبع اختلاف واقع شده که از اولاد  
سه بنت و سه بن و دوازده سهام فرقه انسا و شش فرقه بنات می رسد این فرقه بنا ثلثه و در بطین خمس و بنت یک بن  
مختلفند در شش بن بجد بفروع منتقل خواهد شد و ترو این بد و بنات و در بطین دوس مختلف است تا بجا چهار بن و دو بنت  
خوابیدن این قبه بنات ثلثه بطین لبع و در بطین خمس مختلف یک بن و بنت شده از شش سهام آنها سه بن و دو بنت  
خوابیدن سه بن بن بعینه بفروع منتقل خواهد شد و سهام بنات و در بطین دوس لبع اختلاف لکن خط الاشیان تقسیم  
خواهد شد در میان رت نزد علمای اننا عشر به سله از پانزده است اقسام در بطین ل لکن که ضعف الانثی و خطا بر اصل  
بفروع رسانیده شود و هم محمد در اصل بگیرد و هفت اصل و از فروع عدد و اگر از بنت بنت بود و دو پیر و اثر  
انما نه بن و از ان بنت بنت اگر استحقاق بنانیکه فرقه از ان بن دختر ثلثه است و بنت یک بد و بنت هم و ارث پس

نزوح محمد بن عبد الله بن مسعود في صحيحه من ٢٨

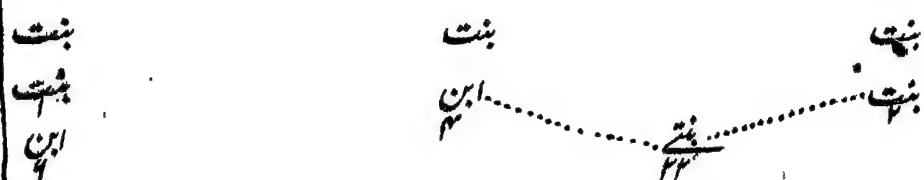
میرزا ابی یوسف نسیم

که اگر نخاله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اثنا عشر باشد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت یک دختر  
سستی اثنا عشر مذکور و مانند دو دختر از بنت الابن بنت ثلث وارث آن بستند پس شرح محمد بطین علی الخلفان محل قسمت یازده بنت  
لکن زن بطن صفت کورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد و از فروغ ست پس بطن علی الخلفان و نیز بطن  
ثانی ست که صفت کورت و انوثت مختلف شده که یک بن دو بنت اند از ابن یا انضمام عدد و فروغ عش و ابن یا یک بنت  
و یک دختر از ابن هر دو نیز را اعتبار عدد و فروغ وی دو دختر باید شمرد و یک دختر را که فروغ عش یک ست واحد باید داشت  
پس مجموع رؤس بن بطن هفت باشد که بنای مسلمیه را نسبت بدین چه ترک نیست بوقت سهام منقسم میشود و هر یکی  
نوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم بن بطن و م ست باقی سه از ان حصه بر دو بنت بطن م دو از ان  
نصيب بنت ذات الغرضین یک از ان حظ ذات فروغ واحد پس م که مذکور و اثنا عشر جدا کرده نصیب بن بهر دو  
و دخترانش بدهند و سهام هر دو بنات و دو بطن ثلث بر بن بنت که بجای بنتین ست علی السویه مگر که دانند و حصه  
بر یک بغر و عش بطن چهارم رسانند و چون بطن م تقسیم انصاف است و عدد سه نصیب صحیح ندارد و اصل مسلمیه که  
هفت باشد و دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و دو بطن ربع سه سهام بنت بنت البنت هر دو پسر  
انصافا منقسم شود و نصف صحیح ندارد و باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بیست و هشت شود و که از ان



تقسیم مسئله است و اگر خواهند چنین گویند که چون بطن سوم انگار در نصیب ختران میسر واقع میشود و در رؤس نبات  
و این چهارست آن باشد سهام تبارین چار و پس اصل مسئله را در چهار کسب است بهشت میشود و بهشت نیز بصورت مسئله  
از سه است تصحیح اینست و دو بر هر یک نبات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و حصه بهشت این  
بنت البنت و یک یک بهر یکی از اینین و بنتین خواهد رسیدند لیکن یوسف اندرین مرتبه مال و فروع میکند بهشت  
چار زبان میدهد بهر دو پس به باقی سه نصیب دختر به یعنی هر چه مذکور شد در طبقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله  
و این مسئله مال مشرک را بر زبان فروع قسمت میکند پس اعتبار رؤس فروع مسئله از سه است چار زبان و  
پس این بنت این البنت بدو باقی سه سهم بهر سه ختران که بهر واحد از آن یک سهم رسد چون تو ریش جمع نشود  
از قرابت جهات میگردد نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات بهشت و محمد موصوف  
در اصول اعتبار آن معروف به این تمهید مباحث صنف اول است میگوید که چون تو ریش فوی الارحام جماعه دان  
که علماء و فقها اند از قرابت جهات آن میگردد که جهت قرابت اجدد است استعداده نیز ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات  
در زبان رؤس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و بعد به بنت  
روایت صحیح از وی رحمه الله مختار علمای ما و را انور و بر مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله و همچنین و  
صاحب جته واحده در تو ریش یک مال را بهر دو است مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات اصول فروع زیر که اول  
بر اعلیٰ اختلاف تقسیم میفرماید نزد امامیه چون تقسیم ترک لمجاذا اصول است احتیاج لمجاذا جهات باقی نیست حصه اصل پدر ختر  
اگر فروع ذالک الحسین حصه واصل خود خواهد یافت نه حصه اصل خود و اگر دو دختر بنت باشد بود که همان بن بنت  
است و ولد نیز از بنت ختر ثالث بهر کسب مال را وارث بهشت سه سهم قسمت مال و نزد ابو یوسف ختمه حصه اول است  
حق هر دو دختر دان یک ثلث حصه پس برسان به بطریق محمدی که گذشت بهسان صحیح آن است بهشت بهشت دو  
زان به ختران بی پیش زبان حصه پس بنی به یک ثلث محمد است قوی بهشت دی رحم بران فتوی که این مال اعتبار جهات  
قرابت است که اگر کسی نیز دو از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد این البنت یک است پس همرا  
این خرد دختر عیبت دو بهشت یکی جهت رعی یک جهت درمی نیز پس از بنت البنت سوم وارث آن مال است بهشت بصورت  
نزد محمد مسئله از ۲۸ و تقسیم از ۲۸

خاله



و نیز صورت نمرود ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات المجهولین اند هر یک از آن بمنزله یک یک باشد مسلک از سه  
 بود و مال را بر سه قسم کرد و ثلث مال حق هر دو دختران شد و یک ثلث نصیب پدر و سانس پس هر یکی را از این  
 بنشیند یک یک میرسد و همچنین است نزد فقهاء شافعی و مالک با اعتبار اصول آنها که سنت اند پس هر یک است را بر سه قسم  
 کرد و یک یک هر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بر عرش منتقل گردانند و بطریق محمدی که میانش گذشت یعنی  
 موافق مذنب محمد رحمه الله صحیح مسلک اند نیز صورت از نسبت و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که علی حکایت  
 تقسیم کنند و در آن بطن یک است بمنزله دو این که اعتبار جرات قرابت نزدش در اصول است و نسبت اندکی از  
 بمنزله دو نسبت است که هفت و شش اند پس مسلک از نسبت باشد پس از آن چهار سهم نسبت متعدد الفروع را دو سهم و یک  
 دیگر را یک سهم برسد و ذکر و اناناط اطراف جدا گانه ساخته سهام را بر سه برابر هر دو دخترانش رسانند و سهام ثلثه هر دو  
 بنات را بر فروع آنها که یک است و دو نسبت است لکن ضعف لایقی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه بار و سه برابر بیایند  
 و هشت چهار را در اصل مسلک که هفت است ضرب کنند و حاصل ضرب یک است و هشت است نسبت صحیح تقسیم نمایند و هشت  
 از آن هر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدینند که هر یکی باز ده برسد و شش از آن حصه پس هر یک از آن حصه  
 در احکام ذوی الارحام اقوی اشهر از هر دو روایت مرویه از امام اجماعی رحمه الله است و در سائل وی از احکام یحیی  
 قول فتوی است مگر علمای بخارا در سائل وی از احکام و سائل حیض ابو یوسف رحمه الله سهولت بر قول ابو یوسف  
 رحمه الله فتوی داده اند بیان صفت ثانی اقرب صفت ثانی از موتی به میراث پدر و نسبت اولی به در تساهلی میراث  
 زیناده آنکه مدلی بوارث است اولی به و در سائل آنکه است به متفق و صفت من بهم مدلی است به در قرابت  
 هم اتحاد بود و به منقسم بر دو من آن یک که یعنی از صفت ثانی که بعد از و جدات فاسده اند که اقرب موتی باشد و جدت  
 پدر بود یا مادر بر پدر و من میراث از موتی اولی باشد اتفاق فقیهین بر الام اولی از ابام الام و ابام الام همچنین  
 ابام الام ابام اولی از ابام الام ابام ابام ابام است و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی خیر  
 قربانین جماعه که تساوی القربان اند بر منقسم بمتوسل بوارث است اولی بود نزد ابی سبیل فرائضی ابی فضل خلیف  
 و علی بن عیسی صریحاً که ابام الام اولی است از ابام الام که مدلی به آنجا ام الام است که جد به یا اینجا ابام  
 است که جد فاسد بود و ابی سلیمان جرجانی و ابو علی سبیل مدلی بوارث را بر مدلی بغیر و ارث از حج تفصیل نمود و در صورت  
 مذکور هر دو وارث میدهند و همین است مذنب ابام که اگر شازل قرب بعد از ابام و ابام و غیر و ارث در یکدگر است  
 و وصف مذکور و انوشه کسی که بواسطه شش بر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد است یعنی بصورت تساوی تب و ثنی  
 ابام و ارث و غیر و ارث اوصاف مدلی بر یکی متحد است که هر یکی ابوصف مذکور و متصف است ابوصف ثانی و ابوصف  
 قرابت هم اتحاد است که بر این جانب ابام است یا بر واحد از طرف ابام است چنانچه ابام ابام ابام و ام

جان صفت ثانی

اسامی الایچ برین صورت ترکیه را برادران آنها لک کر ضعف الانشی التماس تقسیم نمایند اتفاق فریقین معنی اول و این  
 مدلی و مدلی به و فصل مجب گذشت سه وصف مدلی بهم اگر یابی به مختلف بایست که در یابی به اول بطریق ختم نمودن را  
 بست از اصل سمت آن به یعنی با وجود متوائی نل این صنف مدلی بهم که در سطح متساوی میست اگر مختلف  
 به کوه و انوشت یابی پس باید تا دریافت کنی اول بطریق که در آن اختلاف واقع است آن بطریق معنی است وانی  
 ولک کر ضعف الانشی تقسیم کنی و طایفه نسا و زمره رجال را و فرقه جدا گانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت دانش  
 نزد محمد محمد الله سلسله از تفهیم از ۱۸

الایچ	الایچ	الایچ	الایچ
ام	ام	ام	ام
اب	اب	ام	ام
اب	اب	اب	ام
در این صورت در مرتبه سوم اختلاف بندگورت و انوشت دوام و دو اب است که رؤس آنها شش باشد سلسله از تفهیم از ۱۸			
چهار سام هر دو اب که یک فرقه است دو سهام هر دو ام که فرقه دیگر است در مرتبه چهارم رؤس اب ام فرقه رجال اب			
ام فرقه نسا سه است و سهام هر یکی از آن فرقه بار رؤس آنها بیست و دو و یک شش شش در سه که اعداد و رؤس است			
خرب کرده از حاصل ضرب که بنجده باشد تفهیم سلسله نمایند و از دو که سهام هر دو اب درجه ثانی است با تمام آنها			
در درجه رابعه است و چهار لک کر حفظ لائین هر سه و شش که سهام هر دو ام درجه ثانی است باب و ام آنها			
در درجه رابعه چهار و دو میرسد و فرقه علمای شیه در این صورت سلسله از شش باشد ولک کر ضعف الانشی در			
مرتبه چهارم قسمت یا در سه اختلاف است در قرابت اگر به جانبی ام و جانبی است بدرجه ثلثین است حق طرف پدر			
ثلثی حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف است که یک			
است که یک جانب اب بر این صورت و ثلث حق جانب پدر است که صنف اب و یک شش حق جانبی در سه که در سه با اتفاق بنی			
سلسله از ۳ و تفهیم از ۹			

الایچ	الایچ	الایچ	الایچ
ام	ام	ام	ام
اب	اب	ام	ام
اب	اب	اب	ام

سه گز فریق کثیر الاشخاص است چه بر سه قسمت حق خاص است بطریقی که کرده اند بیان همه در حصه و وزن برسان بپای  
اگر فریق از فرقه ابویه امیه کثیر الاشخاص است یعنی مثلا اصول پدر یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در مثال مذکور  
جانب پدر و شخص و جانب مادر و شخص همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجبست بطریق بیان  
کرده اند که در حصه و وزن ساند و لکن ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزو علما شیعیه بجانب مادر تقسیم بزن مرد علی التبعیه  
است بجانب پدر لکن ضعف الانثی مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدر و مادری چهار جد پدری مادری گذشت بدینصورت  
نزو اهل سنت اصل سله از ۳ و تقسیم از ۲  
و نزو امامیه اصل سله از ۳ و تقسیم از ۱۰۸

امیه				ابویه			
۱/۳	۲/۳	۱/۳	۲/۳	۱/۳	۲/۳	۱/۳	۲/۳
۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲
نزو اهل سنت				نزو امامیه			
۹	۹	۹	۹	۸	۱۴	۱۴	۳۲

در اینصورت نزو اهل سنت بنده بیست و سه سیل و ابی فضل خفای علی ابن عیسی مصری و شخص ابی الامام و ام  
الام باشد حق ترک نیستند و باقی شش کس که مدعی بوارث اند تحقیق دارند و بنده بیست و سه سیل جان بر جانی و ابی علی سستی  
هر شش حق نیستند و بهر صورت اصل سله از سه است و سهم خطاب و یک سهم حق ام در جاولی پس اب ام را دو فرقه  
جدا گانه سازند و حقوق بر یک در علی الخلاف که مرتبه دوم است تقسیم کنند و چون سهام بر یک روست مرتبه دوم است  
تقسیم نیست میان هر دو روست تا مثل اصل سله از سه که روست یک فرقه است ضرب کنند و از آنکه حاصل شود  
تصحیح نموده از شش سهام اب چهار بپدرش و دو بپدرش بدینند و همچنین از سه سهام ام دو بپدرش و یک بپدرش  
پس اب اب یک فرقه ام اب یک فرقه و همچنین اب الام را یک فرقه و ام الام را دو فرقه دیگر جدا گانه قرار داده حق هر فرقه  
با بوی آن لکن ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام بر یکی ازین فرق چهار گانه بر روست اینها بپدرش تقسیم  
نیست و روست بپدرش متماثل اند پس در روست یک فرقه که سه است در صحیح که نه باشد ضرب کنند و از شش هفت





اگر ابو یوسف و حیدر زمانه قائل قسمت است برادران و بست نزد محمد بن حسن و حصه مرد مثل حصه زن بلکه بود نزد عثمان  
 اصول و اختلاف فروع نامقول و این شان تقدیم ترجیح اولاد و عصبات بر اولاد ذوی الارحام است صورت مسأله است  
 که شخصی و دیگر بن بنی الماخ و یک بنت بن الماخ گذشت این هر دو را و اخت که این بنت موجوده از نسل شان هستند  
 اعیانیه باشند یا علانیه یا یکی از آنها علانیه و دیگری از بنو لاهیان در همه صورتها حتی تمام مال متروک تنها بنت الماخ  
 باشد زیرا که موی لاهیه عصبیه است نه بنی شیعیه و این مسأله است که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی از این هر دو اعیانیه و دیگر  
 علانیه باشد بمال را و اولاد اعیانیه مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلانیه محروم خواهد ماند تا اینجا بیان تمام ریش و اولاد و اخت و اخت  
 اعیانیه علانیه بود و اگر اخت الماخ مذکور و اختانی باشند ذوی رحم مرد را که این بنت الماخ است مضاعف فی رحم اختی نیست  
 این الماخ است بنده یا بنو یوسف یا پدر و مادر که ابو یوسف جمله اند در ذوی الارحام برادران قسمت میفرماید که در مواردی  
 ترجیح ذکر بنتی است تساوی مذکور و نوشت را و اولاد او بوجه تصریح نصیحت خلاف قیاس بود لکن نزد محمد بن حسن شیبانی جمله  
 حصه مرد و مائل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد ذوی اعتبار وراثت اصول است اختلاف و س فروع را قبول  
 نمیکند چون تحقیق اینها بقرب است و درست با اعتبار این قرابت که برانگیختن تفضیل ندارد و تصحیح اینها با وجود اختلاف صفت  
 ذکور است انوثه تساوی با و نزد علما شیعیان همین حکم تقسیم بالتساویست سه که تساویست در عصوبت هم و یا بنی عصوبت  
 است هم و یا یکی نسل بنی فرض که بنی بنی بنی عصوبت است که نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت که نزد محمد بن  
 قسمت به بر سر و اخت شدید بصورت و کجاست از اصول بگیرد و ضم کند با و از فروع حذف پس حق بر فریق از میان  
 منقسم بر سر آن دیدار یعنی اگر در عصوبت هم تساویست که هر یک ذوی الارحام و ولد عصبیه مثل بنت بن الماخ  
 یا بنت بن الماخ هر دو از بنو لاهیان خواه بنو العلانیه یا تساوی بنی عصوبت با هم حاصل شده مثل بنت بنت الماخ و این  
 الماخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد این فرض است دیگر از اولاد عصبیه است مانند بنت اخت اعیانی و بنت اختی و بنی عصوبت  
 نزد ابو یوسف همه اند اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی نمیگیرند پس در اولاد بنو لاهیان بر اولاد بنو العلانیه اولاد  
 بنو لاهیان ترجیح بود و اولاد بنو العلانیه بر اولاد بنو لاهیان تفضیل شد با و از محمد بن حسن در قسمت اخت و اخت اصول  
 این فرقی و مای الارحام اند بنی عصوبت است که جاست قرابت از اصول گرفته از فروع حذف و با و ضم کند یعنی اگر فروع یک  
 اصل دو یا سه و س و یا سه اصل دو و یا سه و س گیرد و بر طبق آن اصل بر اصول تقسیم نماید پس آنچه بر فرقی از اصول پس  
 حق آن فرقی بر فروع منقسم داند و بنده یا بنی شیعیه در صورت اجتماع اولاد و اخت و اخت اعیانیه علانیه یا اعیانیه و اولاد  
 بنو العلانیه یا بنی شیعیه اولاد بنو لاهیان اگر همه از نسل یکی یا یک اخت اند یک سلسله اصل آنها رسد و اگر همه از  
 نسل نژاد یکی یا اخت اند یک نسل اند و در صورت میان شان علی التوایه بر مرد و زن تقسیم باید  
 باقی مال در بنی عصوبت اولاد بنو لاهیان لکن ضعف لانی منقسم گردد و در بنی عصوبت کلیه بنده یا بنی شیعیه است که مال

بر اصول تقسیم کرده شود و فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در اسکا آن لایزال خط لایقین است  
نمایند از سبب اگر سه بنت هست مگر به جهت برابر و است اگر به همچنین از سه بنت سه خیره هم سه از سه خیره و اگر به پیش  
بویوسف اندرین حالت به بر فروع از چهار شد قسمت به است اقامتی فروع اخیانی به فروع علای بعد آن دانی پس  
ازین فروع اخیافیه است به یک تا قبل بعد از آن نیست به این شالی است جامع کلا لای ثلاثه که افره و اخوات اخیافیه و علای  
و اخیافیه باشند و بعضی از آن ولاد اول فرض اند و بعضی ولاد و عصبیات به بطریق که شخصی مرد و سه خیره برادران  
مختلف الیه است که شش یکی بنت از اخیانی و دوم بنت از علای سوم بنت از اخیانی و همچنین از سه بنت مختلفه الیه است  
سه خیره که شش یکی بنت اخیافیه دوم بنت اخیافیه سوم بنت اخیافیه همچنین بن از سه بنت مختلفه الیه است  
دیگر که شش یکی بنت اخیافیه دوم بنت اخیافیه سوم بنت اخیافیه همچنین بن از سه بنت مختلفه الیه است  
خاله

هر سه اخیافیه			هر سه علای			هر سه اخیانی		
الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت

نزد و ابی یوسف رحمه الله در اینجا مال متروک بلا حلقه رؤس اربعه ابن و بنیمین فروع را با هم تقسیم کرده و فروع اخیافیه  
در استحقاق اقدم است یعنی با وجود ولاد داخ و اختیار اخیافیه کنی اولاد علای فیه اخیافیه حتی آن تواند بود و بعد از فروع  
بنی العلای شمار کنی یعنی بصورت فقدان فروع اخیافیه و ولاد داخ و فروع علای فیه اولی و اقدم بالاتفاق است که با وجود آنها اولاد  
اخیافیه ذات الحق نتواند بود و بعد ازین هر دو فروع اخیافیه است یعنی بتقدیر فقدان اولاد علای فیه اخیافیه با استحقاق ولاد داخ  
و اختیار اخیافیه است یعنی این صریح علیک تا قبل بعد از آن نیست به نیست که فروع بتقدیر فوق تاخر و راضی می کند که استحقاق  
سیدر یعنی با وجود فروع بتقدیر فوق تاخر و راضی می کند که فروع بتقدیر فوق تاخر و راضی می کند که استحقاق  
مانع و حاجت سه و در تقسیم متشمر و است به کثرت حق فروع اخیافیه به باقیش حق فروع اخیانی به است قسمت بین  
نمط وانی به کثرت و لیکن حصه شود به تساوی به هر یکی برود که سه قسمت اخیافیه برش به سه زن سهم بنت از برش  
و و از آن حق این است بدان به حصه بنت اخیافیه و احد از آن پس محمد بن بقول صریح به سه زن که کثرت به هر یک از آنها شود  
نزد سبب بویوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکور و است که کثرت هر حق اولاد داخ و فروع اخیافیه  
و ثلثین بقیان حق فروع از فروع اخیافیه به هر یک به ثلث است آن طریق بدانی که کثرت اولاد و اخیافیه است  
شود و به هر یکی از این ثلثین تساوی برسد و باقی ثلثین برش حصه است کرده سه زن سهم بنت از اخیافیه و و و از آن  
حق این است اخیافیه یکی از آن حصه بنت اخیافیه وانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قانون تقسیم مال

بر اخوة و اخوات باعتبار عدد و فروع و جهات در اصول ستاین مسئله را از تصحیح میکند که بوجوه ثلث اصل مسئله از سه بنت ثلث است  
 یک باشد بنی الاخیان ثلثه مستقیم نیست ثلثین که دو بود یکی از ان به بنت الاخیان میرسد و یک حق بر الاخت بنت الا  
 ست که رؤس ثلثه باشد آن غیر مستقیم است بیان این بر سه رؤس بنی الاخیان ثلث است پس هر رؤس در اصل مسئله  
 فرض کنید تا نه حاصل شود و از ان مسئله تصحیح یا بدتر و اما بنیز در فرض ثلثین حق اولاد اعیانیه است و ثلث حق اولاد و خنیافیه  
 آن ثلث علی التوایه بر رخ و خنثین منقسم شده با اولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و از ان بنتی حق پذیرش  
 یک یک بنی الاخت بنت الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار بر سه بنی الاخیان  
 بر سه و دوازده بنی الاخت و شش شش هر یک بنت الاخت بنت الاخت بر سه و سه و سه بنت الاخت است به هر حق مختلف است  
 میت است اگر نسل برادر عینی است و وارث مال غیر او نیست که جز او نسل فی العصبه نیست به حکم این مسئله بر هر دو یک است  
 یعنی و اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گدشته و بر برادری که هر یک از این بنات ثلثه از اولادش هستند  
 جت مختلف میدهند یعنی یکی اعیانی بود و دوم علقاتی و سوم اخیانی پس هر که از این بر سه بنات نسل برادر عینی است  
 وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که اولاد العصبه است و سوای او کسی از نسل فی العصبه نیست  
 و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحما الله حکم این مسئله یک است و نهی در ان اختلاف نیست صوت مسئله نیست

منه

اخ عینی	اخ علقاتی	اخ اخیانی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محبوب	محبوب

باعتبار این مسئله

و بطریق اثنا عشر به مسئله از شش است یکی از ان به بنت ابن الاخیان و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخیان میرسد  
 بیان صنف رابع به حکم دو صنف رابع است چنین به منفرد واحدی چه هست ازین به متحق تمام مال شود که جز او  
 وارثی و اگر نبود یعنی صنف رابع که عجات مطلقا و اعمام لام احوال و حالات مطلقا باشد حکم درین آنست که اگر یکی از اینها  
 ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را متحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که از ذوام  
 می شود بالاتفاق بین افرقیه به چند شخص مجتمع گران به متحق حیز قریبشان به اندر می شود تا قدم است اقوی به پذیردن  
 ز مادر یعنی لی چه نیمه قدم است اعیانی بالاتفاق همه برینانی به هر زن مرد کان و اقوی به است بملازم اولی به اعیانی حکم  
 منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند نفر از ان صنف مجتمع باشند حیز قریبشان هم متحق باشد یعنی هر سه به اعیانی ملزم هستند مثل احوال

در این صنف

و حالات

و خالات یا جمل از جانب پسرانند اعمام اخیافیه عمت علی الاطلاق در بصورت پسران از آنها اقوی است و اولی و اقدم باشد  
پس علاتی را از اخیافی ولی دانی و اخیافی اقدم و اولی ازین بر دوست بمعنی صاحب الامم را اتفاق است باجماع و نه  
یا مرد و یکسکه اقوی ازین باشد و در استحقاق میراث اقدم و اولی است پس عمه اعیانیه و عمه علاییه و عمه اخیافیه ولی است و عمه علاییه  
عم و عمه اخیافیه ولی است همچنین خال خاله اعیانیه از علاییه اخیافیه ولی و خال خاله علاییه از اخیافیه ولی است و نیز علاتی  
بصورت اجتماع متحد اعمام و عمت بنمایا احوال خالات علاییه اعیانیه حاجب و بتقدیر اندام اعیانیه علاییه قائم مقام نمائند  
شوند و از اخیافیات واحد و در مال را و متعدد ثلث مال را متحق اند و باقی با اعیانیه اگر نباشند معلاییه می رسند و اگر ذکر شود  
از ثلث مجتمع اند به تساوی القربا است ای و بلند به اصل مشهور پس نگاه بدریه ضعف انشی نصیب ششماره یعنی اگر ذکر شود  
مجتمع اند که بعضی مردان و بعضی زن بر یکی از آنها تساوی القربا است و متحد نخست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را نگاه داری  
و مضاعف حصه انشی حصه مرد و شماری و نژاد امایه در اخیافیه تقسیم بیانی کرد و انشی تساوی است در اعیانیه علاییه  
ضعف الانشی پس هر عم و عمه اخیافیه از ثلث مساوی برسد و بهر یک عم و عمه اعیانیه باشند یا علاییه لکن خط الانشین را بدید  
سه بخو اخیافی اند می چید که بهماست همچنین جمع اند به خواه خال است خاله مطلق به یک هر دو یک جبهه فی حق این  
مثال اجتماع ذکر و انشیکه هر قرابت شان متحد بود بدین طریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری بیکدیگر  
همچنین عمت یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقاً اعیانیه باشند یا علاییه یا اخیافیه که هر دو جمع  
گشتن و خاله هر دو از یک جبهه فی حق باشند یعنی اگر خال اخیافی است خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاییه است خاله هم علاییه  
باشد و اگر خال اخیافی است خاله هم اخیافیه باشد درین بر دو صورت ترک لکن در ضعف الانشی تقسیم خواهد یافت لکن  
نژاد امایه چون بر دو صورت انساب نام است مال بمساواة بین لکن و الانشی منقسم خواهد شد وزن نیمه مرد نخواهد یافت  
سه مختلف نیز قرابت اگر بهست پس ضعف قوتش منکره و ثلث و نه نصیب در میان به دو ثلث جانب پدر برسان و حق  
هر فرقه بر این شخص به شود و منقسم بهست خاص به تا اینجا ذکر متحد کثیر بود و حالایان صورت اختلاف چیز میکند و میگوید اگر  
چیز قرابت اشخاص مجتمع مختلف است یعنی بعضی از آن از طرفیست و بعضی از آن از طرفیست و بعضی از آن از جانب  
ست با چون احوال خالات مطلقاً پس نظر بضعف تمیز یک چیز و قوت تمیز چیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث به حصه یکسکه است  
بسوی مادر و میثاند بهی دو ثلث بصحبه آنکه منقسم جانبیست و میثاند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری اشخاص است  
خاص که عبارت از لکن در ضعف الانشی است منقسم میشود و در این قول که ضعف قوت منکرین نیست که در هر فرقه و قوت  
به نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمت اعیانیه و علاییه اخیافی با احوال اعیانی و علای و اخیافی جمع شوند و ثلث جماعت ثلث جمع خواهد  
باید برسانید که در بصورت قوت ضعف هر فرقه بر اکثریت اشخاص فرقه موقوف خواهد بود پس این جمله عمه اعیانیه خال اعیانی و مادر  
خواهند بود و باقی ساقط خواهند کرد و نیز بهست سیعه عمه اعیانیه اخیافیه خال اعیانی و اخیافی و ارث اند و ثلث یک





جنس اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یک صورت که این نعم اعیانی با هم علقاتی یافته شود و این نعم حاجب نعم مذکور نخواهد بود  
 اگر طایفه ای ایشان نوشته اند که اگر باین برود و حال سهم باین نعم اعیانی محسوب شود و انتهی اگر تساوی اقربیت قوت تر است  
 و در تصور نیست کسی که عصبه است قدم باشد چون خود و اثنا عشر عصبه است معتبرند شش و اندز و آنها عصبه است و تقدیم و  
 تاخیر و علی نیست پس اگر دختری بود از هم و دانی از این عمل مثل قدم و یک است صورتیکه هر یک آن به درجه است  
 از بنو الاعیان و و این نیز بر وجه اعیانی مگر علقاتی است آنانی که پس و مال و در نصیحت و هر که دارد و قرائش قوت  
 آتیست صورتیست که ذوی الارحام در قرینه قوت قرابت تساوی باشد مگر یکی از این عصبه بود صورتش نیست که اگر دختری  
 از هم و پسری از هم نیست باشد پس آن دختر ازین پس قدم است لکن صورتیکه هر یک از هم و عصبه است قرابت بنو الاعیان باشد  
 که در صورت قرینه اولادشان قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت الحم ولد عصبه است بر این عمل که ولد ذی هم  
 و میراث تقدم دارد و نیز و اثنا عشر یا لثلاثا و بطریق منقسم گردیده و نصیب هر یک از هم و عصبه با و لا و انما منتقل خواهد شد  
 بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرد که و اگر ازین برود یعنی هم و عصبه اعیانی است مگر آن دیگری یعنی هم علقاتی است پس نام  
 مال را در تصویب و لکن پس بدید که قرابت و قوت را پس این عصبه اعیانی بر بنت هم علقاتی تقدم دارد و بالاتفاق بنو الاعیان  
 او به مال نصیب است عصبه اعیانی در ظاهر لای و این خواهد بود بر قیاس و لویت حاله علقاتی بر خاله اخیا فیه که اولی با آنکه ولد ذی هم  
 است بر ثانیة آنکه ولد و ارث است هم دارد چنانکه گذشت و در قرابت جو قوتیست می رسد و ده بر و لا و ارثش ترجیح و پس عصبه  
 بنی الاعیان و تقدم از بنت هم لای میدان و چون و لا بیان نمود که بصورت اعیانی بودن و علقاتی بودن هم قوی قرابت  
 مستحق میراث میشوند و لا کینه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی ترجیح است بر و لا و ارثش از ترجیح باید داد  
 اگر کسی از ذوی الارحام صاحب قرابتی باشد و دیگری بی و ارثش یعنی ولد و ارثش بود و صاحب قرابت قویله بر ولد و ارثش ترجیح باید داد  
 بامریست که در اثبات موجود است آن قرابت با و ترجیح ولد و ارثش با و نیست که در ذات دیگری موجود است که آن عصبه است  
 پس بنی بر این پس عصبه اعیانی بر بنت هم علقاتی در میراث تقدم است بالاتفاق بنی الفریقین چنانکه گذشت و در بعضی گفته است  
 اینهم که کثره نسل و ارث است تقدم و پس مال را بود و تنها مستحق بنت هم لای بیجا یعنی ظاهر و این همان بود که ذوی الارحام بر  
 و لا و ارثش ترجیح دارد اگر اینهم در بعضی شایع است که در میراث نسل و ارثش از سداد هم مستحق این علقای بیجایی در مسئله منقسم  
 مال متروک است علقاتی مستحق است و قرابت مساویست لکن مختلف چیز قرابت با و اعتبار عصبه است قوت و ثانی  
 صورت و در وقت حق چیز است به اینست که قرابت هم است به عصبه و فری و در این به منقسم قوت قرابت آن و عصبه است  
 پدر وانی به قوت نسل و ارثش فانی به حال حکم اختلاف چیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر در قرابت است لکن چیز  
 مختلف است که بعضی از جانب انب و بعضی از جانب اعم و در نصیحت اعتبار عصبه است قوت ثانی یعنی بنی غیر بنی نظر کنند که اشخاص  
 ذوی الارحام بود که کسی از عصبه است و آنست که اگر تمام این قوت را قرابت است پس هم لای عصبه اعیانی بر و لا و ارثش

یا حال علامتیه یا اخلافیه ترجیح ندارد و بر قیاس عمه عینی که با وجود بودنش ذات القرابتین ولد و وارث که در حد و حیطه محبت با  
بر خا که علامتیه تقدم نیل در بلکه بر دو بالا شتر است حق اندک نیست صورت اختلاف در قرابت مثلث است حق چیز را می است کمال است  
از ان حق قرابتی نیست هنگام تقسیم سهام بر فرق بر اصناف آنها در فرق در ان قوت قرابت و قدمت حق محترم دالی می  
اگر بطرف قرابتی در می و لا و اعیایه علامتیه یا اخلافیه باشند بر حق انفرقی با هیانیه رسد و رنه بعلا تیه و رنه با خیا فیه  
در فرق پدری محترم قوت قرابت است بعد ان معتبر نسل و ارث است یعنی اولاد و عصبه چون جانب در ان محسوب  
متصور نبود و اعتبار نسل و ارث انجام میفرودده شد پس اگر در فرق پدر اولاد و کالات نشه جمع شود اولاد و اعیایه تقدم  
بعد از ان اولاد علامتیه بعد از ان لا و اخلافیه نزد علمای امامیه حکام اولاد و مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست  
و بر یکی از آنها با قائم مقام مادر پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد و در نزد ابو یوسف مقبیل و فہم حصہ  
بر فرق تقسیم و در فروع است بر سر بریدن به بالی طبعات لیکن ان به بطریق محمد و انانہ قسمت صنف اول است انجام که بود  
مستقیم نیست برین بطلان علی اختلاف بالتحقیق و لیکن وی جہات نیز عہدہ از اصول فروع اخذ کند و تقسیم حق بر فرق بر  
فروع موجوده خلاف است نیز ابو یوسف رحمہ اللہ حکم است کہ حصہ بر فرق در فروع آن بر سر بریدن کوضع لانی تقسیم  
کامیند لکن جہات قرابت بر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق محبت واحد است سهم همان جہات با و بدینند و اگر مستحق بر وجہ است  
سهام بر دو جہات را رسانند و بطریقہ محمد رحمہ اللہ قسمت بجہات مثل قسمت صنف اول است کہ جہات قسمت نصیب بر فرق بطن  
اعلی اختلاف است یعنی اولی بطنیکہ در ان اختلاف مذکور است و انوشث واقع شده لکن بطن علی الخلاف جہات از اصول میگردد  
و عہدہ از فروع اخذ میکنند بر طبق آن قسمت نمایند شلاد و و پس نسبت عمه علامتیه و و دختر این عمه علامتیه دیگر کہ ہمین  
دختران نسبت عم علامتی اند و و و دختر نسبت خاله علامتیه و و پس بر غلہ علامتیه دیگر کہ ہاں پس نسبت لعلاتی اند و نصیحت  
نزد ابو یوسف و از سند سلزہ صحیح او ۳۰ و نزد محمد رحمہ اللہ سند سلزہ صحیح او ۳۱ و نزد امامیہ سند سلزہ صحیح از ۲۱

فرق ابوہ		فرق	
عمہ علامتیه	عمہ علامتیه	خالہ علامتیه	خالہ علامتیه
بنیت	این بنیتی	بنیت	این بنیتی
۱۰	۱۰	۲	۸
۹	۱۸	۲	۱۰
۳	۱۲	۲	۹

نزد ابو یوسف  
نزد محمد  
نزد امامیہ

کتاب

اصل سند از ۳۰ است و از ان حق چیز پدری کیان ان حق چیز مادری است و صحیح سند نزد ابو یوسف و از سند سلزہ صحیح او ۲۱

نیز که رؤس فروع ابویه بملک حقه جهات اصول نیست است که بمنزله چهار بن باشد و سهام آن فریق بر این است  
 چهار و یک میان آنها توافق حکمی بنفس است و رؤس فروع ابویه بملک جهات اصول بمنزله پنج بن است و سهم واحد  
 بار رؤس میانیت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول است پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد میان  
 پس با هم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد صحیح مسئله  
 است بفریق ابویه مانند بر این نیست پنج سهام خواهد یافت باقی دو فریق ابویه بنده بر یکی از بنین چهار و بر یکی  
 از بنین یک خواهد رسید و نیز در هر دو مسئله از سی و شش بر آنکه نزدش اول تقسیم در بنو العسل است باعتبار  
 عدد فروع که چهار عمده و دو عم و چهار خاله و دو و خال باشند که مجموع بمنزله نیست همه نیست خاله اند و اگر خاله و عم  
 دو عم و دو و خال را یک هم و یک خال گیرند و چهار عمه چهار خاله را نیز بمنزله یک هم و یک خال قرار دهند و دو و عم و یک  
 باقی از حصه ابویه بر رؤس آنها تقسیم است که حصه ابویه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس در اصل مسئله ضرب کنند و از  
 حاصل ضرب چهار ابویات دو و بر این است تقسیم نمایند و در فریق ابویه سهم نصیب هم را بهر دو و دختران دخترش کنند  
 و دو سهام بهر دو عمه که طائفه آنها باشد بر او لا و آنها تقسیم کنند و چون لا و او شان مختلف مذکور است و نوشت است پس  
 این دو ابویات را دو و بنت گیرند که مجموع سه بن عم و میان و سهام متین سه و بن لا و آنها تباین است و دو سهم را  
 حاصل ضرب که بفریق ابویه سیده کی از آن حق خال است که بهر دو پس از آن نیست که میرسد که مستقیم نیست که عدد رؤس  
 دو و بنت باقی یک که حق طائفه آنها باشد یعنی هر دو و خاله است چون بر او لا و او شان که مختلف مذکور است و نوشت است پس  
 مثل جوان و یک بنت مثل و بنت اند و مجموع سه بن شدند بوجه تباین منقسم نتواند شد میان این رؤس لایه حالات  
 و عات شامل است یکی از آن باید که گفت چون این با دو که عدد رؤس پس از آن نیست خال است میانیت را در یکی از دیگر ضرب  
 کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد صحیح مسئله نمایند  
 است و چهار از آن حصه فریق ابویه است که بهر یک از دو و دختران این همه نیست هم و سهم شش از جانب او و سه از جانب  
 پدر میرسد بر یکی از بر دو پس از آن نیست همه سه سهم میرسد و ده از آن حصه فریق مادر است که بهر یک از بر دو پس از آن  
 این الحاله و بنت الحاله پنج سهم سه از طرف او و دو از طرف پدر میباشد و بهر یک از بر دو و دختران بنت الحاله یک  
 سهم میباشد و بر طرفه ابویه که حاصل مسئله از سه است لکن تصحیح از است و چهار باشد تا نزد آن ابویات و بنت  
 بانیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب همه اولی است بهر دو پس از آن دخترش رسد و چهار سهم همه ثانیه و بنت  
 سهم هم مجموع دو و ده سهام بهر دو و دختران این نیست آنها رسد و هر دو سهم خاله اولی میرسد و دختران دخترش  
 رسد و هر دو سهم خاله ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پس از آن و بنت آنها رسد و آنچه  
 شالی دیگر بر آن توضیح که شش را اختلاف چیز است و بهر یک از محتوی جهات ثلثه باشد گاشته میشود

تجدد الی سنت و سلسله از ۳۰ و ۳۱

نزد امامیه مسئله از ۲ و ۳ و ۴

[illegible]

در خصوص بنت لابن عمه ایانیة ابن البنت خال ایانی و بنت لابن عمه ایانیة مقدم اند اصل مسئله از سه و قسم از روش  
از این به بنت لابن عمه ایانیة دو باب البنت خال ایانی و یک به بنت لابن عمه ایانیة میرسد و اگر ولاد عم و عمه خال  
خاله ایانیات نباشد و ولاد عم و عمه خال و خاله علایات مقدم اند و هیچ مثل سابق از نه چهار زبان باب البنت مقدم  
الابن و دو باب البنت خال و یک به بنت لابن عمه ایانیة میرسد و اگر کسی از اینها نباشد ایانیات ابو یه امیه تحت خواهند بود و  
مثل علایات قسمت ال میانه شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد و احمد اتفاق است بطریق مذکور  
در خصوص ولاد ایانیة ایانیة ابو یه امیه اتفاق دارند و علایات هر دو طرف ساقط شد پس اصل مسئله از سه و اول  
در تحت شکست غرب کرده حاصل ضربی که نباشد در دو عدد دروس ایانیات امیه ضرب نموده در هر چه حاصلش تصحیح مسئله نماید  
و ولاد حنی ابو یه و شش حق امیه است از آن و زده هشت سهم عمه عینیة بنت ابن ابی و متعلق شود و چهار بقی علی التیسا و  
لما نصف عم و عمه ایانیة به ولاد هر یکی و اصل گردان شش سهم جانب امیه چهار میان این خاله ایانیة بنت ابی  
نشده با ولاد آنها دو و بهر یک خال و خاله ایانیة بین سوات رسیده بهر یک ولاد آنها متعلق گردد و بصورت بعد ایانیة  
زهر طریقی علایات آن طرف تقسیم شوند و جای که نصیب هر قریب تر افروزش مستقیم نباشد تصحیح را در رأس آن فرد قرب کرد و اصل هر  
صحیح نمایند عمه الدین عم شان به خاله و خال الدین بجان و نیز ولادشان نسل ولد یحیی عم و خال جد و جد خاله  
فرع ایانیة بعد از ان تقاضای آن مسئله بهر حکام صنف پنج را به متعلق دان بجان اینها یعنی هرگاه کسی ازین صنف پنج  
عم و عمه خود که میت و ولاد آنها موجود نباشد پس تمام حکام این صنف پنج جانب عمه عم و خاله و خال الدین پس ولاد  
اصل ولادشان متعلق اند و اگر کسی از اینها نیافته نشود بجهل این حکام بسو عم و عمه خال خاله جد و جد یحیی پس با ولاد  
اصل ولادشان متعلق پذیرند و یکی بعد گیری بجهل عم و عمه خود که میت ولاد آنها ندارند و ولاد هر مقدمی اگر چه طفل باشد  
ماخر قریب و اولی احوال بالاتفاق بین افریقین این حکم را بر هر حق فرقه یعنی عم و عمه خود که ابوین جدین حاضرند بلکه عم و عمه خود  
یعنی این پس عم و عمه خود جدین بجهل این خیر نهایتا قائم مقام عم و عمه خود که میت توانستند باشد که لفظ یحیی در هر کس  
و خال از صنف اول بعد از استاول تعقیب هم مخالفت بهم و خال والدین خواه تنها باشند یا عمه و خاله

بجای

بوندی عه خاله بدون اینها باشد شوم اتحاد حکم اولاد اینها با اولاد عموی خود که والدین میان خنثی شکل و وارثان  
 شکل از خنثی به گاه مردش شمار و گاه آنی که گرجایش نصیب از مرد و هم بود زن شمار باید کرد و در صورتی که از زن  
 و شتر زن شمار و حسن و هر که از مرد و زن بود محبوب و گرجی جای خنثی اش منصوب به حال پدر شمار خنثی به جای محبوب  
 خنثی رفته چون اکثر محاسبین به صاحبین امام اعظم دین بهر که بود این نسبت هم خنثی به خط خنثی است نصف چنانچه  
 چون احکام دوی الارحام فراغت حاصل گردید با حکام خنثی شکل مشغول شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث  
 الفتح یعنی نرمی و لطافت چون خنثی این صفت موجود است اندک این اسم سیمی گردید و شکل از آن گویند که انسان مشهور  
 وزن است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش شکل یعنی مشتبه گردید و مرد و از خنثی شکل سیمی  
 که از زنی و مرد هر دو دارد و این یکی از اینها اند و در صورت ثانیة نذر دامیه عدد خنثی نیست بلکه مشقوق است حکم قرع است  
 و کورش ثابت شود یا نوشتن لکن نذر این سنت نمی از خنثی است پس هر چه از ذکر یا نوشتن خنثی بر حجات شرعیه عقلا باید  
 در حکم وی شتبیایاتی نماید که اگر مردی بشمار آن باشد از رجال شمارند و اگر از زنی مخرج بول بود و زنا دارند و اگر از آنکه مخرج بول  
 بود و عسار له الیت که بول از آن و اگر از این جمله متفق علیه الفریقین است و بصورت علم سبقت بول از حد آن است و بصورت  
 مقدار بول را بر آن رجحان اعتبار کنند الا خنثی شکل شمارند علای ما ینال فی القطار بول معتبر و شته اند و بصورت تساوی بعضی از اینها  
 بعمل الفرقه رفته اند و بعضی شمران آنها هر دو بپلوی و رفته بصورت تساوی عدد هر دو و ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف  
 مرد و انکارند و لابد این اشکال استنباط خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر شل جال محکم شود و ملحق گردد و مباشرت کند مرد  
 و اگر شل نسوان پستان آرد و داخل شود و حاصل گردد و زن است با جملة زمانیکه ذکر است یا نوشتن وی محقق شده و شمار  
 خنثی شکل خداید بود و هر گاه وی در سگ شته می باشد و در تو ریش وی علما را اختلاف است بنا علیه میگوید که اگر شل  
 تر که کسی خنثی شکل باشد از گاهی مرد و شمانی و گاهی زن بشمری بنظر لوق اگر سجا خنثی زنی و وض کنی که حصه زن از مرد و یک  
 در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی از زن را باید کرد مثلاً یک مرد دیگر ولد خنثی است خنثی را از زن شمرده نصف محاسبه  
 خوانند و اگر حصه مرد یک سجا خنثی گری کم از زن خنثی را مرد و شمران است شل زوج و مادر و اخوانی و خنثی را یک اینجا  
 خنثی را مرد باید گرفت مسئله شل است سه نبروج و یک مادر و یک برادر اخوانی و یک حق حصرت بخنثی باید داد و اگر  
 خنثی از زن را دستحق سه سهام شود و مسئله حول بهشت کند و هر که از مرد و زن که اگر سجا خنثی و زن را نصف و اگر سجا  
 گردد در آن صورت سجا محبوب خنثی را باید دانست یعنی اگر محل خنثی زن را محبوب گردد اگر مرد را محبوب و خنثی را همان زن محبوب باشد  
 و همچنین سجا خنثی اگر مرد را نصیب کند محبوب باشد و اگر زن را نصیب کنی محبوب نباشد خنثی را آنجا مرد و شمار چنانچه اگر  
 شخصی از احماد خود عم و خنثی گذشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عدد اعمات محسوبه محبوب خواهد گردید و همچنین  
 اگر شوهر و یا خواهر یا نیک خنثی را نکاح داشت همه مال را و حصه کرد و نصف زوج و نصف بانث عیانید و سجد خنثی از مرد و شوهر



گروانند زیرا که اگر زن شمرند سلسله انشش بدقت محول کند و یک سهم خنثی برسد و بشودن خنثی و بعضی احوال آن بعضی اوقات مرد است که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوشت که موجب نقصان مخسارت خواهد بود خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی مثل اکثر صحابه با عظم اکرم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین کرامه ما التدریقه الله و غیر ذلک است یعنی بهشت مثلاً اهل نیست که اگر کسی یک شریک خنثی یک خنثی بود و حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه است بهشت بخار عاشر می بود قول عبداللہ ابن عمر بنی ہک خنثی حوالہ باید کرد نصف برکت حصه زن مرد یعنی قول اکثر صحابه و مختار امام عظم و صاحبین جمع التدری آن بود که سبق ذکر یافت لکن مشععی که منسوب بشعب همان است قول عبداللہ التدری ابن عباس که ابن عمر بنی علیہ السلام بود اختیار نمود و آن قول نیست که خنثی نصف حصه برکت زن مرد که بجای خنثی زن توان کرد بدیند و بوجہ شاذ عتی که ورثه دیگر یا اوست یعنی ورثه دیگر میخواهند که او از زن شمار کرده حصه زن بود بدیند و خنثی میخواهد که زن زمره مردان منسلک شد حصه مرد بگیرد چون صحیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه کورت نصف حصه انوشت خنثی بدیند که رفع نزاع شود و همین است مذکور بشعبه در باب خنثی به یک مضمون قول امام را بهر یک صاحبین خواهد بود یعنی مضمون قول مشععی برکت یا بویوسف محمد و صاحبین دیگر گمانه بیان کرده اند و از آنکه نصف حصه مرد و نصف حصه زن هر یک جدا گرفته و آنرا حسب رکن خود خرج نموده ازین خرج لازم نمی آید که همین حسب مختار ایشانست بل مذکور ایشانست که سبق ذکر یافت به گفت بویوسف و لا تقسیم بکن مرد و زن از شریک سهم پس فرقی کران بود خنثی به نصف نصف یک خنثی به حصه کامل از برایشان در چه حکمت سلسله بکن نیسان که اگر کسر در حق خنثی است به بسط سوش حق تفریق است پس در آن حق خنثی بدیند و مردان صحاح آنهمه به نیست که کسر در حق خنثی به جمله حصه زن بر اصل فرقی و آن بهر دو صورت محول به است با جمله این خلاصه قول یعنی بویوسف محمد التدریقه قول عاشر می چنین گفته او لا مال است را بجز زن مرد که شریک سهم و است از خود چند فرقی باشد یا یک فریق تناسیم کنند پس حصه فرقیه از آن فریق خنثی است و لا خنثی را از آن فریق برآورده بزن مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک و نصف حصه یک انثی از آن فریق برآورده بزن مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک و نصف حصه یک انثی از آن فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق ولادت نصف حصه یک پس نصف حصه یک خنثی و اگر از فریق اخوة و اخوات باشند یک نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین بر فریق که باو تحت سلسله بدین طریق نمایند که اگر خنثی یک سید و کسر کسری است حق فریق خنثی را بوی آن کسر بسط کنند یعنی در خرج آن کسر فرقی نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده بر آن بیفزایند آنهمه اعداد صحیح شمارند مثلاً بعد ازین مذکور است اگر در حق خنثی کسریست جمله حصه اش بر اصل سلسله که برای تقسیم فرقیه در آن خنثی است تقریباً افزوده تقسیم کنند مثلاً در سلسله مذکور سابق که ابن بنت و لا خنثی است چهار برای ابن و دو برای بنت قرار دهند در صورتی که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه صحیح سلسله نمایند با جمله خلاصه اولی

بهر دو صورت طریق محمول معتبر دانسته در شمالی که گفته ام بالا یک پسر است نصف خنثی و سه ربع است حصه خنثی به  
 نیمه و دو نیمه انشی به یک است و اگر بنت این بی هم خنثی یکی نصف نیستی به الغرض مسئله هر صورت به یاد از مرتبه پیش  
 صحت چنان مثال تصحیح مسئله است در صورتیکه هر حق خنثی باشد نیکو بد که در شمال یک به بالا گفته ام آن بی بنت و ولد  
 خنثی است حصه این یک است و صحیح و حصه خنثی نصف است پس حصه خنثی سه ربع است که نصف حصه مرد و نصف حصه  
 زن بود چون اصل مسئله فریق این بنت که از یک نیم فرض کرده شد از خمس ربع که کسر نصیب خنثی است بسط کنند  
 شش ربع میشود و سه ربع حصه خنثی بر آن فرایند همگی نه ربع میشود آنرا همگی گرفته چهار زن با این دو به بنت سه ربع  
 و اگر تقسیم میان این بنت از سه کنی و دو با این یک بنت بی بر این صورت حق خنثی یک نیم نیستی که سه نصف با هرگاه سه را  
 که از آن مسئله این و بنت درست شده از خمس نصف بسط کنی و بر آن نصف که حق خنثی است بیفرزانی نه نصف میشود و از  
 صحیح شمرده چهار با این دو به بنت سه خنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابویوسف حمله ندارد تصحیح  
 میاید و همین بقیه را و تشریف خنثی بعضی علمای شیعه هم اختیار کرده اند به استراحت محمد دانند که نصیب یق خنثی را به شمولش  
 و در باره کن تقدیر بر که نیش گیر و گاه مردش گیرد و آنچه در هر دو حالتش بر سه نصف مرد و بر دو حصه خود و عده هر دو مسئله  
 بشماره نسبت هر دو را ملاحظه دارد حاصل ضرب یک است فوق و اگر بدستانی توافق است اگر به حاصل ضرب یک کل و اگر  
 در تباین بگیرد هر چه در دست آیدت زمینها به بشمار و حال زن آنرا آنچه حاصل شود ضرب خنثی بر آن تقسیم  
 فرقیش گیرد باید دانست که علمای اهل سنت تخریج ابویوسف محمد و حماد بن عمار و ابی حنیفه و ابی یوسف و ابی حنیفه و ابی یوسف  
 زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست باند که تا بل بقاعده آن توان بر دو کلن چون این کتاب اختلاف فریقین است  
 و در سبب عین هب شعبی است بعضی علمای شیعه بر طریق ابویوسف حمله اند و اکثر علمای ایشان بقیه محمد حمله اند  
 اختیار کرده اند از ضوابط تخریج ابویوسف محمد و حماد بن عمار و ابی حنیفه و ابی یوسف و ابی حنیفه و ابی یوسف  
 تخریج ابویوسف گشت ضابطه تخریج برای محمد حمله نیست که نصیب یق را که خنثی از آن فریق است شمول خنثی و با  
 باید نمود و در این و با خنثی را یکبار در زمره و حال اصل که در تصحیح مسئله فرقیش باید بر دست باز و خنثی را شامل شود و با  
 تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین هر دو حالت خنثی بر سه نصف مرد و دو نصف خنثی در حق خود میزد و بر تصحیح مسئله فرقیه خنثی در آن  
 اعدا و هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا بشمار کنی و نسبت اعدا و هر دو مسئله ملاحظه دارد اگر دو به توافق است فوق یکی در کل یک ضرب کرده  
 حاصل ضرب استانی و صورت تباین کل یکی در کل یک ضرب نموده حاصل ضربش بگیرد الحاق بقیه بر هر یکی بر طریق  
 مسئله در دست تو آید خواه حاصل ضرب فوق یا کل یکی در کل یک ضربی از آن دو عده که شماره و حال ذکر است انوش خنثی است و در  
 کنی به آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود به آن حاصل را محل تقسیم سهام فرقیش گیری یعنی تصحیح مسئله از آن شماری سه  
 در شمال گذشته در کمال به خنثی بود و خمس مال به یک است حالت اگر او را ربع مال است حق یک انشی به مسئله را



هر نصیبی که آن بود اکثر وز محمد و قول شد مروت قول ثانی که حصه دو پسر از ابو یوسف است هم مروت بست مروتی که حق یک دختر مگر اخذ کفیل است ضرور	از خط چار بن یا دختر زان یکی آنکه مهر حل نمی یا دو دختر بر پنج پسر دوین قول لیک فتوی یا حق یک پسر که بست اکثر تا کند جبر نقص بعد ظهور	بوصیفه برای حل نمود حصه سه بنات یا سه پسر نهی حل موده بقیه آن بلکه از وی مقوله اقوی بایدش از برای حل نهاد باید دانست که بصورت اندراج حل در ورثه بعضی علما	دیگر از اقل حصه دهد هر نصیبی که آن بود اکثر ورثه را اقل حصه نشان که در پنجاست بر همان فتوی ورثه را بقیه باید داد بر آن فته اند که اگر مدت و معش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر از آن بود بانظار وضع حل و تقسیم ترک توفیق کنند و اگر در وقت قبل آن دامت تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حل تقسیم ترک نکنند که تشریف قریب باشد باید مگر کسی که حصه اش تعدد محل اختلاف حالتش متغیر و تبدیل نمیشود اگر بدیند حرجی نیست که جمعه در صورتیکه قبل وضع حل ضرورت تقسیم ترک واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار بن یا حصص چهار بنت بر چار بن هر دو اکثر و هر یک باشد برای حل می نمود و دیگر ورثه را اقل حصه نشان میداد و این روایت ابن المبارک از امام را ولایت بعضی علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله و قول مرویست از آن هر دو کفیل که لیس بن سعد از وی روایت کرده است که اگر حل حصه دختر یا حصه سه پسر بر چار زن یا اکثر باشد باید نهاد و قول موم محمد رحمه الله بروایت دیگر است که حصه دو پسر دختر بر چار زن یا اکثر باشد بر حل نمند و از بقیه ترک دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدیند و همین قول حسن جمله این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر قوی نذر بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب حل بر همان فتوی است بروایت شافعی وی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر بر چار زن یا برای حل باید نهاد باقی ترک ورثه را باید داد لکن برینصورت گرفتن کفیل از ورثه ضرور است تا آن کفیل جبر نقصان حق حل بعد ظهور تولدش نماید یعنی اگر از حل نماند یک پسر یا شود کفیل استیفای حق این ولاد از ورثه کند و جبر نقصان ولاد نماید و در باب شش عشر پسر است که بر حل حصه و ذکر نهاد شود بقرینه دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حل در تریب تقسیم نصیب آنها خلی بنویسد بدیند و اقل حصه ورثه بانه بدیند باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق موالد واقع شود از ورثه آنرا بازستانند
زوجه میت است حامل اگر وارث میت اقارب آن وارث و موثرش ملان زنهار	از دختر ختم مدت اکثر مورث شان تمام آن بعد مردن علوق آن اشما	یا کمتر از اکثر مدت و اگر بعد اکثر مدت یعنی هر گاه یکی از ورثه محمل باشد باید دید که چنانچه گشتش	بر مانیکه باقیست عدت یا که بعد از گذشتن عدت یعنی هر گاه یکی از ورثه محمل باشد باید دید که چنانچه گشتش

احد لورثه باشند زوج میت یا زوج کسی دیگر از اقارب میت پس اگر حامله زوج میت است بر وقت تخم انکسار یعنی  
بدو سال نذر و حقیقه چهار سال نذر و شافعیه یک سال نذر و امامیه نیز او را کمتر از اکثر مدت خواهد شش ماه یا کم و زائد

ما و انیکه اقرا زن بنوعی وفات یا طلاق منقضی نشده باشد و از این ولد و فرزندیست و ارث میت است اقربای میت  
اگر بمیرد و ارثش نماند باشد و اگر خودش بمیرد و مورث قارب میت او را داند و اقربای میت و ارثش گرداند و اگر حامله بعد  
انقضای ارث میت حمل بزاد یا بعد از انقضای ارث میت برآورد آن ولد از زینهار و ارث مورث احدی از میت اقربایش نباید دانست  
بلکه مخلوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرده است حامل اگر زن دیگری شترش ماه و یا کمتر در خط میراث نرسد  
بولد و ورنه زینهار است و یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر شترش ماه و یا کمتر  
از آن ولد از وی متولد شد در صورت نصیب به میراثش ولد نکو برسد زیرا که مخلوقش قبل الموت یقین متحقق باشد و اگر  
اندرون شش ماه و یا کمتر پیش از آن ولد زینهار است و میت شترش در زیر اکتین مخلوقش قبل الموت یقین است  
و وجودش در وقت موت شوهر زن مله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست در زوجه میت ضروری بود و ثابتش ثابت کرد  
شود اینچنانکه نظر بر اکثریت کرده خواهد شد و اما میانه زحماتی که داخل در شتر است از میت باید از اقربای او اگر اندرون شش ماه  
ولد متولد شود بی شبهه ارث خواهد شد اگر بر سر اکثریت که یکسال است متولد شود و ارثش آن مشروط بعد م و وقوع و طبیعت  
که ستمنا حمل از آن لوطی ممکن باشد اگر چنین طریقت حمل واقع شود و حامله مستند باین طریقی خواهد شد که اقل ولد در  
مرد و خط میراث را خواهد برد و اکثرش گرد آید و میرده خط کامل ز ارث میگردد و اگر در جنب م و معتبر است  
در اکثر و در خروجش بود و در جانب پاد ناف اکثرش شمار آنجا تا آنجا میان مدت حمل تشخیص تمام تعیین م و چون  
شتر نظر بر میت حمل حیات است آن بعد تولد از حس و حرکت گردیده و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج حیات نیست  
لکن سبب است که شش پنجاهم از آن بیان تعیین آن موت ضروری بود بنا علیه میگوید که اگر اقل ولد از لوطی م و مرد و  
نصیب به ارث نخواهد برد و اگر اکثر ولد بر آید میر و نصیب به ارث میگردد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج ولد از جانب برآید  
بر آید نش تمام سینه و در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تمام سینه بر آید بعد از آن بمیرد و ارث خواهد شد اگر خروج  
از جانب پاد باشد آنجا بر آید نش تمام و در شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس عمر مستحق و ارث خواهد بود  
و اگر کمتر از این نرسد بر آید بعد از آن بمیرد و ارث نمیشود و تتر و اما میانه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل خروج تمام ولد است  
که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود و ارث خواهد شد و مجرد حرکت نشستن جنبش مضاعفه گوشت از آثار حیات شمرده و بلکه حرکت

از رویه میت شرط کرده اند	حامل است و مسائل حمل	بهر تصحیح ضابطی ذی الشمل	حاصل از ذکور کرده شمار
ساز تصحیح سکه یکبار	فرض کن بار دیگرش انشی	باز تصحیح ساز سکه را	نسبت هر دو سکه شکر
تا چه بود دست ای خرد و در	اکتفا در تامل است بیک	در تذلل اکثرش بیشک	در میانش توافق است اگر
ضرب کن فوق یک کجی در	و تباين بود همه یک را	در جمیع ذکر بر آن آنجا	حاصل ضرب هر یک ای و لبر
چون تصحیح سکه شش	اکتفا در عده تصحیح سکه است	در روزه است آن یک سکه یکبار تصحیح سکه	حاصل اکتفا قاعده



سهم که شامل جمیع خیریات باشد و آن قاعده بعینه قاعده تقسیم مسلمه مخفی بمسب عام شرعی حسب تخریج محمد بن مسلمه  
بدین طریق که محل را از دو کوشه قرار داده یکبار صحیح نمایند و بار دیگر محل را انشی فرض کرده بار دیگر صحیح مسلمه سازند پس بنگرند که میان  
هر دو مسلمه کدام نسبت است اگر تافیل است یکی ازین هر دو مسلمه اتقان نمایند و اگر تداخل است مسلمه که اعداوش اکثر باشد بنگرند  
و اگر در میان هر دو مسلمه توافق است فقی یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تبااین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب  
و حاصل ضرب هر یک درین دو صورت که توافق و تبااین باشد عین صحیح مسلمه شمارند

پس سهامیکه از ذکورت او	حصه هر کس است ای خفوف	زن صحیح که از انوثت او است	در توافق بوفیق ضرب نکوت
بعد از آن حصه انوثت گیر	زن صحیح حالت تذکیر	یا بوفیق توافق است اگر	حاصل ضرب هر دو حال نگر
و بهر وارث از نصیب او	هر چه کمتر بود ازین هر دو	فضل هر وارثی بکمادری	مستحق بوقت بپاری
همه باقی پس از ظهور ولد	و بهر بوی گریه حش باشد	و بهر بوفیق بعض ازان	باقی را بوارثان برسان

چون از قاعده صحیح مسلمه فراغ حاصل شد بطریقه استخراج سهام هر دو حالت بیان میکنند که بعد از صحیح مسلمه سهامیکه  
مسلمه ذکورت حمل بجهت هر کس رسیده در کل صحیحیکه از تقدیر انوثت حمل قرار یافته است ضرب نماید و اگر میان هر دو مسلمه تبااین باشد  
و اگر میان هر دو مسلمه توافق است و فقی این صحیح انوثت ضرب نمودن بیکوت بعد از آن سهامیکه از مسلمه انوثت حمل هر یک  
از ورثه رسیده در کل صحیح حالت تذکیر باین سلیتین مبایست باید و فقی صحیح حالت ذکورت باین سلیتین توافق است ضرب  
کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظه می نمایی نمایند پس بهر وارثی از هر دو حصه و هر چه کمتر بود بدینند و فضل حصه ثانیه  
زائده بر وارث را نگاه دارند هر مستحق آن فضل باشد بر وقت وضع حمل ظهور ولد آن فضل بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی که  
از حصه حل فضل حصص مرثیه بملودیکه از حمل بدیده شده بدینند اگر آن که مستحق آن همه مال باشد اگر ولد نکوت مستحق بعض ازان  
مال است آنقدر بکوسانیده باقی را بوارثان تقسیم آن برسانند و هر قدر فضل که از حصه هر کس بقوت بملودیکه بکوسانیده

گر زخمی باندیک خست	هم زن حامل و اب و مادر	گر بود حمل در شمار مرد	صحت از نسبت چهار باید کرد
و بود در شماره اُنثی	صحت از نسبت هفت آن	و فقی یکین بجمله دیگر	دو صد شانزده شمار نمرد
بدی ببت چارین حاصل	حصه کمتر زن حامل	هر یک والدین برسان	سی دو کمتر زن حصه شان
سیزده سهم ده حق دختر	که همین است حصه کمتر	یک صد و پانزده که میانند	منقسم بعد وضع گردانند

بر کادان بیان اطله تقسیم مسلمه حمل پرداخته اند مثالی بر توضیح بیان کرد که اگر شخصی دو و یک دختر و یک پسر حامله بود و مادر باقی  
مانده پس اگر حمل در شمار مرد باشد و بصورت سبب اجتماع یک ثمن و سید مسلمه از نسبت چهار صحیح باید کرد و سیم و نه و چهار حق  
هر یک از بوی سیزده حق دختر و حمل لکن ضعف الانثی است و اگر حمل در شمار انثی بود و بصورت اجتماع یک ثمن و سید مسلمه و ثلث  
مسلمه منبر گیر و در اصل از نسبت چهار و عول بسوی ببت هفت باشد و حق زوجه ببت حق ابوین شانزده

حق بنت و حمل است و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث است ثلث مسئله اول هشت ثلث مسئله ثانی نه بپس رفت  
 احد المسکتین در کل یک ضرب کرده و صد شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله صحیح پذیرد سه  
 سهام از وجه را از مسئله ذکورت همان در نه که وفق تصحیح انوثت است ضرب کنند بشت می شود چهار سهام برای  
 ابوین از مسئله ذکورت و وفق تصحیح انوثت ضرب کنند بی شش می شود و همچنین سه سهام از وجه را از مسئله انوثت در  
 که وفق تصحیح ذکورت است ضرب کنند بشت می شود چهار سهام کل واحد ابوین از مسئله انوثت و وفق تصحیح ذکورت ضرب  
 کنند بی و می شود پس بشت چهار که حصه کمتر زن حامل است بگوید بپند سه سهم از اکثر حصه وی بر بطور حمل موقوف دارند و  
 سی دو که کمتر حصه هر یک است والدین است بهر یکی از آنها برسانند چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد موقوف دارند  
 و چون بر مذکور سهام چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نمود و اینجا حصه چهار ابن اکثر است اگر سیزده باقی از مسئله  
 ذکورت را بر چهار ابن یک بشت تقسیم نمایند حق بر آن سهم کامل و بشت شش و خط بشت یک سهم و چهار سهم است این  
 حصه خیر از نه که وفق تصحیح انوثت است ضرب کرده حاصل ضرب که سیزده می شود حق دختر بپند که حصه کمتر و خیر از و صد و  
 شانزده همین سیزده بشت بعد تقسیم این سهم سهام یکصد پانزده سهام که باقی میمانند از بعد وضع حمل تقسیم کرد و او را بپند  
 اما میسر نیست اصل مسئله است چهار است که وفق تصحیح انوثت ضرب بپند اصل مسئله در پنج که عدد رؤس بنت این است  
 حمل از آن یا ابوین یا پسر و نه و سیزده بپند و باقی بخواهد و دو حق و ابن بر حمل نگاه دارند و متولد شود اگر دختر  
 واحد یا واحد اگر متولد باقی که موقوف است و در نصیب بنات مصروف است یعنی بعد تقسیم پسر موجود نگاه دارند  
 مال باقی بجهت حمل احتمال چه صورتی است یکی آنکه از حمل خیری واحد یا اکثر از واحد متولد شود و در صورت تمام مال موقوف  
 که بر حمل نگاه داشته بودند در حصه بنات متولد بپند مابقه مصروف خواهد شد زیرا که در صورت حق بنات ثلث است  
 و آنج مسئله انوثت شانزده بود و چون آنرا در هشت که وفق مسئله ذکورت است ضرب کنند یکصد بشت حاصل شود  
 و همین مسدودین مسئله بعد از حقوق ابوین از وجه باقی بود که سیزده از آن به بنت داده یکصد پانزده نگاه داشته بود و سیزده  
 سهام حق بنت سابقه را یکصد پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد بشت است برین بنات علی السویه تقسیم نمایند و  
 هر یک تقسیم بنات است که اگر سهام آنها بر رؤس تقسیم صحیح منقسم شود و بهمان وجه به صورت توافق وفق رؤس به صورت بیان  
 کل رؤس در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده تقسیم صحیح تقسیم کنند و آنرا میسر نه سهام است  
 سابقه موجود را بپانزده دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت پنج را بر بنات بطریق مذکور تقسیم نمایند و هر چند  
 ثلثین مسئله شان هشتاد می شود و در حصه بنات میباید که چون مذکور بنات ایشان حمل جائز نیست نقصان بنات جائز  
 میدارند و شوازل که سیزده فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه به وجه بر آن بهر ابوین هم چهار چاره حق بنت بقیه  
 کن که یکجا کل بر او تقسیم نموده احتمال دوم نیست که اگر از حمل سیزده شود و آن سیزده حق یک باشد یا یکی تنها بود و در صورت

و

از باقی موقوف سهمام که فضل حصه زوجه بود برای زوجه برآورد تا نسبت به سهمت حصه کامل وی شود و اگر پدر و مادر  
 نیز چهار چهار سهم از آن باقی برآورد یعنی چهار از آن باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادر است به پدر و مادر بدینسان  
 شش کل حصه هر یک از این شود بعد از آن حق بنت که سیزده بود با بقیه که یکصد چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد هفتاد باشد  
 بر اولاد لکذکر نصف المانی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریق مذکوره تصحیح نمایند و نیز دامیه بقیه را بشمول حصه بنت که مخیر  
 شصت پنج باشد بر اولاد لکذکر خط المانیین قسمت کنند و بر وجهی است بطن پدیده حق والدین هم حق زن بدینچه شود  
 بر توله بود پس بدین حق مخیر موجود به هر تکمیل نصف پنج و توله از تخته نصیب بنت شود و باقی نه حق عصمت و آن  
 عصبه هست با و برسان بدین حال بیان احتمال سوم میکنند که اگر اصل میت بطن پوشیده بود که چنین امر موت و ظاهر  
 پس حق والدین که چهار سهم فضل حصه هر یک از این نام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بوده با آنها از مالیکه موقوف  
 بر توله بود مسترد کنند بعد از آن حق بنت واحد موجوده را که نصف است بدینچه و چون سیزده سهم بدینچه موجوده است  
 برای تکمیل نصف که فرض بنت است از تخته سهم موقوفه بود پنج نصیب بنت میشود تا یکصد هشت که نصف موصوفه شده است  
 به بنت برسد و باقی نه سهم از مال موقوف که حق عصمت است باید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثناعشریه  
 صورت ظهور است از محل تکمیل شصت سهم که نصف یکصد است با بقیه ای بنت نموده باقی پنج را بر ابون بنت بقاعده  
 ردیه رد نمایند بلکه اگر اصل وارثی باشد که محل دخلی و تغیر تبدیل حق و نذر تمام حصه اش بوی بدینچه باشد  
 زوجه حامله و پس که محل تغیر سدر بیرون و غنیمت اگر وارثی گذشته است که در یکی از دو حال که کورت است  
 محل محجوب میراث تواند دید چنین وارث از زمان تولد چیزی بماند مثل زوجه حامله و یا عجم میت که بصورت توله در  
 و عم از میراث محروم خواهد شد بیان مقفود و وارث کس نمیشود مقفود و وارث کس نخواهد بود و مال او را  
 نگاه باید داشت بدینکه زنده بایدش انکاشت بدینکه اختلافی بدینش مرویست بدینکه صد پنج یا که ده یا بیست و چون  
 از قرآن و نماد کسی بدینکه حکم مرگش نموده اند بیسی بعضی گویند که دم میلاد و چون نود و یکذکر نه کم نه زیاد حکم مرگ او  
 اولی بدینکه علامت است بر همین فتوی بدینکه مقفود عبارت از شخص غایب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و ماتنش معلوم  
 نباشد و حکم آنست که در حقایق مال مورث خودش بمنزله میت است و وارث کسی نمیشود و در حق مال خودش مثل اعیان  
 که وارث مال و ماتت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش نگاه باید داشت تا مدتی معین و از زنده باید انکاشت زوجه اش نیز  
 تا انقضای حکم ترویج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد است  
 و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن مسلمه بر این است فتوی میداد لکن چون خودش یکصد هفت سال  
 زندگانی کرد و مفر خطای خود کرد و دید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مقفود است و حسن بن یزید  
 از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بیست سال است تا کسی از علمای حکم مرگش آن وقت نموده اند

بنا بر فتوی

که از اقرار مثال و کسی زنده ماند و چنین است در ظاهر الروایه و بعضی مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نو دسال بلا نقصان  
وزیادت بگذرد حکم برک مقتود اولی باشد و علمای بر همین قول اخیر فتوی داده اند و چند سبب این مدعیه مدت انتظار مقتود اختلاف بسیار  
است از چهار سال و ده سال و نو دسال و یکصد و بیست سال لکن شهر و احوط نظارتاً آنست که ایشال و  
اقرارش زنده نماند سال مقتود جمعی از اعلام و دشته وقت اجتهاد امام به لیک از مال مورثان و به حصه او برای خود  
چونکه در مالش نشد عاصه حکم مرگش شرع شده صادر به مالش آن و ارثان او بر نماند که دم حکم بر عمر خورند و بود مالیک  
موقوف به ساز بر وارث کسی مصروف به که ز تر و ک او بی مقتود و مال و حیز توقیف بود یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال  
مقتود را بر اجتهاد امام وقت قاضی عهد موقوف دشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت مال مقتود زنده نتواند ماند  
مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همین است مذ سبب امام شافعی رحمه الله و مال مقتود را اگر چه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند از  
مال مورثان مقتود که قبل انقضای مدت انتظار مقتود فوت شوند حصه مقتود بداند و مثل حل بر کسی که مقتود واجب  
خواهد بود آنکس محجوب نخواهد گردید خواه کج حجب مان یا بجهت نقصان یا بوجه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه مقتود در مدت  
انتظار حاضر نشده حکم مرگ و از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مقتود و ارثان مقتود خواهند بود و وقت حکم  
مرگش عمر بر مخورند یعنی زنده ماند و مالیک از بر مقتود از تر که مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از تر که او  
مال مذکور بر مقتود موقوف بود یعنی آن مال را بوجه مرگش بدهند با اتفاق بین الفرقین مانند حل که اگر میت پیدا شود  
برایش نهادند بوجه مرگش بدهند به اصل تصحیح مسئله که در آن است مقتود و ارثان نسیان و زنده مقتود را بگیرد  
آن تصحیح مسئله عمل به بعد از انشکاف گرفته از اموات به تصحیح کن بحال وفات به نسبت هر دو مسئله بگذرد و تصحیح محمول شهر  
یعنی قاعده تصحیح مسئله که احالورثه در آن مقتود با چنین است که اولاً مقتود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله عمل آرند و بعد از آن  
مقتود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحال وفات مقتود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو را  
با هم تصحیح مسئله اخیر مثل حل شمارند یعنی بصورت تامل در داخل گفتاری و اکثر نمایند و بحال توافق و تباین هر دو مسئله  
و فوق بی در کل گیری کل بی در کل گیری ضرب نموده حاصل ضرب تصحیح مسئله شمارند پس هر چه کسر از مسئله وفات  
مقتود رسیده در فوق مسئله حیالتش کل آن ضرب کنند و آنچه بر واحد از مسئله حیالتش یافته در فوق مسئله و قائل  
یا کل آن بر نماند حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر بطور حال مقتود موقوف دارند بعد  
بطور حالش هر که مستحق تقییه موقوفه باشد بوی بدهند با اتفاق بین الفرقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو دختر عیال  
و یک دختر عینی مقتود گذشت تقدیر حیات مقتود بچون نصف که فرض زوج است مسئله از دو برابر یکی حق زوج و یکی حق دختر  
و ختین است و چون این یک رول بجا نیاست تقسیم نیست رول در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از شش نمایند چنان زوج و دو  
و یک با خواتمند فرض مات مقتود با احتیاج نصف با ششین حق اخوات مسئله از شش باشد و محول به شش پس تصحیح

اول را بوجه تبیین در ثانی ضرب کنند و آنچه در شش که حاصل ضرب مستقیم سلسله پروازند بر آن زوج از سلسله حیات چهار بود  
 بعد از شرح سلسله وفات است و شش حاصل میشود و برایش از سلسله موت سه بود بعد از شرح توضیح حیات است و چهار  
 میشود و همین قل است بگوید و بر آن هر دو اوست از سلسله حیات دو بود و بعد از شرح در سلسله وفات چهارده میشود و برای آنها  
 از سلسله حیات چهار بود بعد از شرح در سلسله حیات بی دو میشود پس چهارده که اقل تصدیع است آنها داده شود باقی بجهده  
 از تصحیح بانتظار مفقود نگذارند پس اگر بزرنگی مفقود پی بر ندر زوج را چهار قسم باقی وی بدینکه است شش کل بوی  
 و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود و نفاذ یابد زوج را چیزی نهند بلکه تمام بجهده و حق هر دو است  
 سپارند و تروا میسر به صورت سلسله از دو و تصحیح از شش باشد چهار از آن زوج دهند و دو حق از مفقود دارند و بخیرین  
 رسانند و بصورت ظهور موت مفقود و بحالت نبودن وارثی دیگر غیر از این چنین باقی رسید بیان مرتد  
 میرد و کشته گشت و مرتد به یاکه ملحق بدار حسب شود که کسب سلام و ردتش بر دود و ان حق و ارثان مسلم او  
 ندید صاحب بدین است همین به یک نزد امام عظیم دین چه هر چه کسب حال ردت و اوست و خودش میتا است بدین است  
 شافعی گفت است میت المال به موضع مال کسب هر دو حال به هر چه بعد از حق کسب نمود و نفی بالاتفاق خواهد بود  
 مرتد است که از اسلام برگردد و بعد بیان کلمات کفر بر زبان آورد و حکم مرتد است که اگر مرتد بحالت ارتداد و غیره باز  
 کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار محارب ملحق شود و قاضی اسلام حکم ملحق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حال  
 ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق و رتبه مسلم او است همین است ندید صاحب بدین همه التذکره دیکه امام عظیم دین  
 ابو حنیفه مرتد هر چه در حالت ردت کسب نموده جای و خودش میتا مال است هر چه در حال اسلام کسب کرده بود  
 لابد حق و رتبه مسلمین او بشو اما شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت میتا مال است پس مال  
 مرتد داخل میتا مال نمایند و مرتد هر چه از اموال بعد از حق بدار محارب کسب نموده است آنهمه بالاتفاق امام عظیم و صاحب شافعی  
 رحمهما الله نفی یعنی غنیمت مسلمانان باشد با و بوزیر او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر هر چه وارث میشود است و اگر مرتد را است  
 هر حال به وارث مسلمین و آنحال به یعنی مالیکه زن مرتده مالک است در هر حال ای خواهد در حال اسلام کسب  
 یا در حال ردت حاصل کرده بعد از شرح و ارثان مسلمین و آنحال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه صاحب و وجه فرق در  
 مرتد و مرتده است که بر مرتد بعد از ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد و فدا و رتبه او را بکشند پس حکم موتش  
 مستند بر ردت است که بجز ردت مالک گردید و اینجا است که کسب حال ردتش نزد امام ابو حنیفه و صاحب و مرتد و مرتده  
 اگر چه دایمی یونان مالش از کسب هر دو حال لازم با و مرتده اگر از ارتداد برگردد و حکم قتل و نیست بلکه او را حبس کنند تا و  
 نماید یا بمیرد پس کسب هر دو حالش از مالک باشد بوزیر مسلم او رسد اگر مرتده ملحق بدار حسب شود حکم مالش و مال  
 مرتد یکست چون از بیانی رویت مرتد و مرتده پرداخته آید بیان و ارثیت هر دو پرداخته میشود و هر زن مردگان

مسئله از دو که از شش نصف  
 است با حنیفه  
 بیان میکند



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشانی

پیمان حرمی و عرفی





آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود بوسی رسانند باقی سی و چهار بموضی له بدینند بصورتش نمیدانم  
اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت و تعیین از او

این	پ	۲۱	موضعی مثل حصه این
این	پ	۲۱	میان هر دو مسئله تعیین

این	پ	۲۱	موضعی مثل حصه این
این	پ	۲۱	میان هر دو مسئله تعیین

فصل دوم در بعض مسائل مستغنیه فی الفی که برای تشیخ و ذوالان صحت تحریر یافت مسئله که لم بصورت است  
که شخصی مرد و زوجه حامله گشت اگر زنش پس و اخذ یا فوق الواحد خواه همه نهاده که باشند خواه مختلط بکرو  
انشی زاده جز ثمن حق و بی زوجیت چیزی نیاید و اگر یک دختر زاده مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الحده زاده  
یک ثلث از ترکه حق او باشد بجواب اگر زنی بعد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر  
یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه حق دختر باشد و از نصف باقی  
ثمن کل حق زوجه ثمن و سهم زن بولاز و جهر خواهد رسید و در حالت تولد زاده یک دختر ثلث ثمن بدختران و بینه  
و از ثلث باقی ثمن بزوجه ثمن باقی بولاز و جهر و بینه نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را  
جز ثمن چیزی نرسد باقی بدختران و کرده شود که نزد ثمن وجود و در ثمن نسبی حاجت استحقاق لانی است اگر زوجه زاده  
زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود و ثمن و جیت باقی بولاز مسئله در کدام حالت زن که اگر پس از آن پس از ترکه است و او  
تواند شد اگر دختر زاده آن دختر از میراث محروم با بجواب در صورتیکه میت و دختر و هم وزن حامله بفرود خود گذاشد مسئله او  
دو از آن دختران باقی یک پسر با زاده بجاالت کورت حق عصوبت خواهد رسید بجاالت نوشتن فوی الارحام معده و شد باقی  
بهم که عصوبت میرسد نزد امامیه بصورت همه ترکه حق دختران مسئله اگر کسی اجداد لورثه حمل باشد که ام صورت است که اگر پس از  
شود چیزی بآن پس نرسد اگر دختر زاده آن دختر وارث شود بجواب در صورتیکه میت زوج و اب و بنی یک است و  
زوجه پس حامله گذارد اصل مسئله از زوجه بقدر کورت محل حول پس زده محل فرار چیزی میرسد که از ترکه حق عصوبت  
باقی نماند و بر تقدیر نوشت محل حول بپانزده س نفی که دو با بخت لاین تکلیف لاثلاثین پسند درین مسئله نزد امامیه و  
نما جز شمار نفی مسئله از زوجه است محل مبر و صورت محروم و از اصل نفی سه زوج و دو بهر یک اب و بنی پنج بیعت رسد  
مسئله در کدام صورت اگر زن حامله پس متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بنزن حامله چیزی نرسد اگر دختر متولد شود

تعیین زوجه در صورتیکه زن حامله باشد و در صورتیکه زن حامله نباشد

زن و وارث تمام ترک باشد و بدختر چیزی نرسد بحجاب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده بابرادری غلام مذکور تزویج نمود  
حاضر شد اول از پیش مرد بعد از آن عبد متفق در گذشت پس سباحت تولد لیکن اسرار است عبد متفق باشد که بر این اخ و عصبیت است  
و در صورتی که در خیزن بحق و لاوارث خواهد شد دختر اگر از دومی ارحام مست چیز می بخورند رسیدن تر دامامیه بود و بدختر و ملازم  
وارثت مسئله کدام صورتست که اگر بشمول ورشد دیگر سپرد شود از ترک دو برابر دیار باقی و اگر کجا پسران یا هم میت بود چهار  
دینا یا فی الجواب بصورتیکه میت ده دختر گذشته ترک نشود و زاده نیز در دنیا نیست نزد دامامیه فرضاً و در ایمنه بخران بعد  
اخ و عمر اعمی نیست مسئله کدام صورتست که شخصی چهار زوج گذشته و جبه ولی نصف تم که نصف ثمن ترک کرد و ثانیه برجل  
ترک نصف ثمن آن ثانیة و رابع هر یک نصف ثمن یا بنده بحجاب در آن صورت که میت جز زوجات رابعه واریتی ندارد  
زوج ولی نیست همه او و زوجه ثانیة مالش باشند ثالثه و رابعه قریبی نباشی او بی ندارد پس مسئله از نشان زوجه باشد یک  
سهم بماله و رابعه رسیده سهم حق زوجه اولی است یک سهم بزوجیت و هفت بقربانت رحمی بویه پنج سهام نصیب زوجهیم  
یک سهم بزوجیت و چهار بقربانت رحمی امتیه بالاتفاق فریقین مسئله چگونه تصورست که شخصی مترکه میتی دعوی کند که زوجه ثانیة  
من اگر زنده هست کا و زیارت وارث باشد من محروم و اگر مرده هست من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت تدو  
و خواهرهای بی نظیر اینها ضایع است در علاتی که هاجم بر خواهر خرافیه دست گذاشت مسئله از شش کیان حق مادرست و چهار  
حصه برداخت ایمانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر خرافیه فرقیة و بیست بصورت ممالش نصیب زوجه اول بصورت  
که برادر علاتی میت است نزد دامامیه نیز صورت جز مادر دیگر برادر داشت نرسد مسئله زنی مرد و سه بهنای هم خود گذشته کلیم  
صورت یکی از آنها ثلثین بالافراد و دو دیگر یک ثلث بالا اشتراک خوانند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن ثلث بالک  
نصف بزوجیت مسدس بصوبت گیرد و باقی دو سدس بهتر و برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت  
برادر زوجه میت وارث شود و برادر ایمانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی از زنی نکاح کرد و پسر شخص با او  
این زن اند و پنج نمود از این پسر تولد یافت که برادر ایمانی زوجه خود بود و بعد فوت پدر خودش وارث ترک خود شود و برادر ایمانی  
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورتست که میت برادر با اختیاف خود در میراث متناوبه السهام باشد الجواب  
وقتی که پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرد از وی هفت فرزند گذشته بعد از این بانای سبعة وفات یافته و زوجه  
خود اینها را باز زوجه خود که اختیافیه نیاست گذشته پس ثمن بزوجه از باقی اثمان سبعة یک ثمن بهر یک بانای سبعة  
میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسرش در مواردی صورت والا چگونه بالناسفه وارث ترکیبت میتوانندند الجواب  
صورتش آنست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده در گذشته و همین عم وانش را که زوج میت باشد گذشته بالاتفاق  
مسئله در کدام حالت غیر صورت لازمی و پسرش مالی میت بالناسفه مورث تواندند الجواب بصورتیکه شخصی فرزند  
به برادرزاده خود منحرف کرده و از وی پسر متولد شده این شخص فوت برادرزاده خود در گذشته پس نصف که نصیب





مسئله شخصی اول روز از پیشین خود بر آجاتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیشش و بفرخواست دید پرسید که این کیست آن گفت که شوهر من و تو بنده و بستی امی است اگر ممکن الوقع است بفرست او و بخواه او را بیاوردیم با این شرطی که هر دو نفر خود را بنکاح غلام خود در آورند و آن شخص که از آن بنده حامله کرد و بدیوم المیلا قبل وضع حمل بنده مذکور بجا می رفته بود که پدر زنش و فاکت یا و دارنی جز آن شخص مذکور نیست پس خیره مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدش منقضی شد بهاندم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغربه اشیعیه است لکن چون شگفتی از برای طبائع و حیرت اندکی از زمان بود و میراث هم تعلق داشت بر تنشیط خواطر سمت تحریر یافت فصل سوم چون بن علم ضرورت ضرب قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن دو اصل بنجامه می سپارم اصل اول بد آنکه ضرب هر یک از عدسیت بشمار آحاد و دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد و دیگر ضرب آحاد در عقود و ثلث از عقول و سنات الوف بشموم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود و پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات بر آدینافت قلم اول از این قسم است این مثلث است

اصل اول فصل سوم ضرب

							۱
						۲	۱
					۳	۳	۲
				۴	۹	۶	۳
			۵	۱۶	۱۲	۸	۴
		۶	۲۵	۲۰	۱۵	۱۰	۵
	۷	۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲	۶
	۸	۶۴	۵۲	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶
۹	۱۰۰	۹۰	۷۲	۶۰	۴۸	۳۶	۲۵
۱۰	۱۶۰	۱۴۰	۱۱۲	۹۰	۷۲	۵۴	۳۶

و طریقه ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود و ضرب مرکبات بطرف ضرب آحاد در آحاد است که صوت المخرجه و این در آخر











**AUTHOR**

فتاویٰ المہر اٹ

THE BOOK MUST BE



**RULES :-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.